بعد از آن چنان تحولات مهم به میان آمد که به بازی بزرگ ابعاد جدید بخشیده و آن را به مثابه مین زمینی بالقوه فعال نگهداشت. یکی ازین تحولات استرداد استقلال کامل سیاسی افغانستان و دیگر آن به قدرت رسیدن حزب کمونست در روسیه بود.

پادشاه لیبرال سوسیالست یا امیر المومنین؟

در ماه فبروری ۱۹۱۹م امان الله خان بیست ساله بر تخت کابل تکیه زد. رول وی در سیاست داخلی و خارجی کشور چشمگیراست. امان الله خان دو ماه بعد از رسیدن به قدرت موافقتنامه استعماری سال ۱۸۷۹م را که افغانستان را در امور خارجی وابسته به بریتانیا ساخته بود، ملغی اعلان کرد، که منجر به جنگ سوم افغانستان- انگلیس (می،جون۱۹۱۹) گردید ودر نتیجه افغانها موفق به کسب استقلال کامل سیاسی کشور خویش گردیدند.

استرداد استقلال کشورصرف ازنظر ما یک حادثه بزرگ نه بود بلکه دارای عظمت بین المللی نیز بود. این حادثه مهم برای ملت افغان در میان جنبشهای آزادی خواهی آسیا و افریقا افتخار زیاد نصیب گردانیده و پادشاه وقت افغانستان امیر امان الله خان را باالقاب بزرگ مفتخر ساختند.

محققین مختلف برای شناخت امیر موصوف چهار چوب فکری مختلف را تعین نموده اند، کسی به نام "پادشاه لیبرال" کسی به نام "پادشاه سوسیالست" او را ستوده است. او به خاطری پادشاه لیبرال خوانده شده که مشی خود را مطابق نظر خسرلیبرالست خود محمود طرزی عیار ساخته بود.(۱۲) شاید به

این جهت نیز پادشاه لیبرالست خوانده شده است که بعد از سفر به کشورهای غربی و ترکیه از لیبرالیزم غربی بخصوص از نظریات اتاترک اثر پذیرفته بود.

یکی از لویه جرگه های افغانستان به موصوف لقب امیرالمومنین تصویب نمود. مسلمانان هند و بخارا نیز این لقب و حیثیت موصوف را به این امید پذیرفتند تا امان الله خان خلافت اسلامی راکه در ترکیه پایان داده شده بود، بار دیگر به شکل اصلی آن احیا و عیار نماید.

پادشاه سوسیالست (۱۳) به خاطری نامیده شد که به ایجاد روابط تشویشناک وامیدوار کننده با شوروی مجبور شده بود. در بحث های آینده خواهیم دید که جهان غرب این اجبار را بروی تحمیل نموده بود. لینن به خاطر اهداف ومقاصد خاص خود امان الله خان را بر افراد مترقی و دموکرات جهان غرب ترجیح میداد و میگفت که " شهزاده افغانستان از هیات رهبری حزب کارگران اروپا مترقی تر است."(۱۴)

در حقیقت شخصیت مبارز امان الله خان مولود همان نهضت علني و مخفي و خواص فطری و دموکراسی عنعنوی افغانها میباشد، که شرایط ظهورمیرویس نیکه و احمدشاه بابا را فراهم نموده بود. افغانهای قرن بیست یکبار دیگر بر سر یک جوان بیست ساله دستار رهبری بسته خواستند آن خلای نهضت و ایدیالوظی ملی و اسلامی را که بعد از وفات احمد شاه بابا تا قرن بیست به وجود آمده، پر نمایند. همانطور که برای شخصیت های میرویس و احمدشاه در قالب ایدیالو ی های وارد شده تعریف مناسب وجود ندارد، به همان سان شخصیت امان الله خان نیز در دو چوکات فکری غرب (لیبرالیزم و سوسیالیزم) نمی گنجید.

هنگامي که "بازی بزرگ" دوباره فعال شده خواست بازور وفشار وی را درین یا آن قالب جا سازی نماید، شخصیت وی به حال کاملاً اصلی باقی نماند. وی هنگامی از نظر افغانها افتاده و

به تبعید مجبور گردید که تحت تاثیر تلقینات دیگران واقع گردیده از مسیر نهضت عنعنوی و دموکراسی افغانی که مطابق شرایط خاص اجتماعی جامعه افغانی انکشاف مینمود، خارج گردید. از جانب دیگر دسایس استعماری زیاد به کار افتاد. تا تفاهم و شناخت دوستانه یک پادشاه خوب و یک ملت خوب را برهم زند. آن وقت در افغانستان به همان اندازه که میدان رقابت سیاسی و ستراتیژیک گرم بود، به نظریات ایدیالو یکی اهمیت داده نه میشد، ورنه انگلیس ها و امریکایی های همان وقت در عوض دشمنی باید با افغانها راه دوستی را در پیش میگرفتند. زیرا یک لیبرالیزم اروپایی بریتانیا که دموکراسی آن به اصول عنعنه یی و قوانین غیر کتبی استوار میباشد، باید در آسیا از یک دموکراسی مشابه و فطری حمایت مینمود و چنان دموکراسی را باید به دامن سوسیالیزم نه میانداخت.

تنها مارکس وانگلز نه بودند که جامعه افغانی را یک جامعه فطرتاً دموکرتیک خواندند(۱۵) بلکه سایر افراد اهل نظر جهان غرب نیز به دموکراسی فطری افغانها به ارزش قایل بودند.

از شمار دانشمندان امریکایی که از حقایق اجتماعی و واقعات تاریخی افغانستان به خوبی اگاهی دارند یکی هم Dr. ELie krakowsk است

وی معتقد است که افغانستان در مدت ۲۵۰۰ سال گذشته چندین بار مرکز امپراتوریهای بزرگ بوده است.

افغانستان در سال ۱۷۴۷ م به شکل عنعنوی از طریق انتخابات که در آن تمام اقوام کشور سهم داشتند سیستم سیاسی خود را برگزید. این محقق که مسوول دفتر منطقوی دیپارتمنت دفاع ایالات متحده امریکا و قبل برآن عهده دار مشاوریت امور دفاعی بوده و به حیث پروفیسر روابط بین المللی و سیاست خارجی اتحادشوروی تدریس نموده است، عقیده دارد که افغانها به اخوت اسلامی شدیداً علاقمند میباشند. آنها به حدی مردم

دموکرات و ازادی دوست هستند که تحت هیچ اسم و رسم به اسانی زیر بار مذهبی و سیاسی دیگران نه میروند .(۱۶)

بدبختانه تنها روسها نیستند که افکار و نظریات علمی شان با اهداف و پروگرامهای سیاسی استخباراتی و نظامی شان مغایرت دارد ، بلکه مقاصد ستراتیژ یک غربیها هم با افکار و تصورات ایدیالو یک شان در تضاد واقع گردیده و در بسا موارد دموکراسی را با زنجیر های آهنین انجماد و دگماتیزم بسته اند .

یکی از خصوصیات قابل توجه"بازی بزرگ" این هم است که . در جریان این بازی، حتی کشور های که شعار و هیاهوی دموکراسي، جمهوريت و عدالت اجتماعی فضای آن را پر نموده است، هنگامی که اهداف ستراتیژیک، با ارزشهای انسانی و دموکراتیک در تصادم واقع میشوند ، آن نهاد های که به خاطر دفاع از حقوق بشر، دموکراسی و عدالت اجتماعی تحت اداره حکومت ها تشکیل گردیده است، به نفع موسسات ستراتیژیک، صحنه را خالی مینمایند. ممکن است تشکیلات نظامی و استخباراتی، حکومات مربوطه خویشرا به این قانع ساخته باشند که حکومت ها صرف در یک دوره انتخابی مسوولیت دارند ، در حالی که حفظ امنیت ملی دفاع و توسعه پاسداری و تقدیر از کشور، از وظایف و مسوولیت هبای دوامدار نظامیان است که تاخیر و توقف غیر. ضروری را قبول ندارد. محتمل است تحت همین بهانه، نظامیان در ر یم های دموکراسی و جمهوری های بزرگ برای خویش حکمروایی های کوتاه مدت ساخته و پالیسی سازان این اختیارات و صلاحیت ها را بدست اورده اند که در طرح و تطبیق ستراتیژی ها اگر ارزشهای از بین میرود ، چندان به آن توجه نداشته باشند.

به این ترتیب غربیها در زمان پادشاهی امان الله خان ان ارزشهارا زیر پانمودند که امروز بصورت نمایشی به آن اعتقاد دارند. بدبختانه در طول بازی بزرگ در افغانستان، این بدعت سیاسی بسیار تکرار گریده و هنوز هم تکرار میگردد.

در اغـاز انقـلاب روسـیه، رهـبران افغـانی بـه ایـن گمـان کـه بلشـویکها اهداف ضد امپریالستی و صلـح امیز(!) دارنـد، تـا حـدی بـه انقلاب روسـیه خوشبین بودنـد؛ زیـرا بلشـویکها قبـل از آنکـه بـه قـدرت برسـند، ازادی تمـام ملتـهای را اعـلان نمـوده بودنـد کـه در زمـان قـدرت تـزار جبراً ضم روسـیه سـاخته شـده بودنـد. بنـاءً افغـانـها ارزومنـد بودنـد کـه ملتـهای مسـلمان مدغـم شـده بـا روسـیه بتواننـد ازیـن فرصـت سیاسـي، بـرای تاسـیس دولـت هـای مسـتقل خویـش استفاده نمـایند.(۱۷) در عیـن زمـان امـان الله خـان در الغـای معـاهده سـال ۱۸۷۹ م توقـع حمـایت بیـن المللـی از سـوی شـمال را داشـت، در نامـه یـی کـه امـان الله خـان در ۲۱ اپریـل سـال ۱۹۱۹ بـه لینـن فرسـتاد، تمـایل خویشـرا بـرای داشـتن روابـط دیپلومـاتیک ابـراز نمـوده بـود. لینـن در نوامـبر ۱۹۱۹ در نامـه جوابیـه خـود بـه امـان الله نوشـت "حکومـت کـارگران و دهقـانـان بـه سـفیر خـود در کـابل هدایـت داده اسـت تـا بـا افغانسـتان در رابطـه بـه تجـارت و سـایر قـرار داد هـای دوسـتانه مذاکـره نمـاید... در برابـر بـزرگتریـن حکومـت امپریالسـتی در جـهان(بریتانیـا) بـا افغانسـتان یکجـا بـه مبـارزه خـود دوام خواهـد داد. اگر مـردم افغانسـتان از مـردم روسـیه برضـد انگلسـتان کمـک نظـامی میخواهنـد، حکومـت کـارگران و دهقـانـان میـل دارد تـا بـه ملـت افغـان بـه پیمانـه وسـیع اینگونـه کمـک را بدسـترس بـگذارد تـا جـبران اعمـال ناشایسـتهء گردد کـه حکومـت تـزاری مرتکـب شـده بـود... بـا تعیـن سـرحد میـان شـوروی و افغانسـتان بـه مصـرف روسـیه، سـاحه افغانسـتان مشـخص خواهـد شـد" (۱۸)

ایـن نامـه را لینـن هنگامـی مینوشـت کـه جنـگ سـوم افغـان-انگلیس پایـان یافتـه، و در آن طـرف هنـوز اتحـاد شـوروی برسـاحه وسـیع اسـلامی واقـع در سـرحد کنـترول نداشـته و سـاحه نفـوذ آن تـا دریـای امـو نـه رسـیده بـود.(۱۹)

نخسـتین معـاهده یـی کـه بلشـویکها بعـد از رسـیدن بـه قـدرت امضـاء نمودنـد، معـاهده سـال ۱۹۲۱م افغـان و شـوروی بـود. علاوتـاً

توافق صورت گرفته بود که بعد از انجام یک ریفرندم، پنجده را به افغانستان واگذارد. این ساحه در قرن نزده جبراً از افغانستان جدا ساخته شده بود. ریفرندم تنظیم شده از سوی شوروی در پنجده، (به شکل جعلی) کنترول شوروی بر منطقه را دوامدار ساخت و حدبندی محلی نیز به نفع افغانستان نبود. (۲۰)

حکومت افغانی با روسها صرف موضوع تمامیت ارضی افغانستان را مطرح نه ساخته بود بلکه برحمله نظامی روسها بر بخارا و خیوا نیز شدیداً احتجاج نموده و در باره از روسیه خواستار توضیحات شده بود. روسکولینکوف ROSKO LINKOV سفیر روسیه در جواب این احتجاجیه، نامه یی را در ماه فبروری سال ۱۹۲۲م به حکومت افغانستان سپرده بود که یک متن این نامه در سال ۱۹۸۱م از ارشیف حکومت افغانستان به دست مجاهدین افتاد. در نامه نوشته شده بود: " تا جای که موضوع به استقلال خیوا وبخارا ارتباط میگیرد، مطابق به معاهده که بین حکومات افغانستان و روسیه به امضاء رسیده است، حکومتی که من از آن نماینده گی میکنم، همیشه استقلال خیوا و بخارا را به رسمیت شناخته و به آن احترام دارد. موجودیت موقت قوای محدود شوروی در بخارا و خیوا بر اساس تقاضای حکومت بخارا بوده هنگامی که حکومت بخارا بخواهد، یک عسکر روسی هم در بخارا باقی نخواهد ماند. " عین مطلب را بریزنف زمانی تکرار کرد که قوای نظامی شوروی بر افغانستان حمله نمودند. واضح است اصطلاح قوای محدود که در عصر ما تکرار شد، از همان گذشته ها باقی مانده است.

قبل از انقلاب روسیه ۱۹۱۷م مسلمانان اسیای میانه تحت تاثیر افغانها بوده، سراج الاخبار محمود طرزی بر طرز فکر و عقیده روشنفکران آنجا اثر عمیق داشت. (۲۱) این مطلب دو حقیقت را به اثبات میرساند. یکی این که قبل از انقلاب اکتوبر، در افغانستان چنان یک نهضت و جنبش قوی جریان داشت، که مردم کشور های همسایه هم به آن چشم امید داشتند. به این اساس این پروپاگند

شوروی که نهضت استقلال طلبی افغانستان گویا از انقلاب اکتوبر اثر پذیرفته است، مطلقاً رد میگردد. دوم اینکه افغانستان بر اساس علایق دینی تاریخی و محلی میخواست این ساحه از نفوذ قدرتهای بزرگ ازاد باقی بماند.

افغانستان بر اساس پالیسی خاص خود و بعضی مجبوریتهای زمان، در عین دوستی یک حالت عجیب دشمنی با روسیه داشت. چه از یکطرف میخواست استقلال خودرا از مداخلات مخفی و علنی انگلیسها در امان نگهدارد، از طرف دیگر سرحدات افغانستان را از تجاوز احتمالی روسیه محفوظ ساخته، سایر کشور های اسلامی اسیای میانه را از مدار شوروی جدا و آزادی شان را تامین نماید. این فرصتی بود که مدعی بزرگ آزادی و دموکراسی یعنی ایالات متحده امریکا نه از عینک دید دموکراسی و حقوق بشر خود، بلکه از ورای عینکی به وضع افغانستان دید که از بریتانیا برایش به ارث مانده بود. علاوه از دیگران آن عده از دانشمندان و محققین امریکایی که از ارزشهای دموکراتیک خویش دفاع میکنند، این روش امریکا را تقبیح نموده اند.

امان الله خان بعد از استرداد استقلال کشور، هیات های را به کشور های مختلف جهان فرستاد تا استقلال و آزادی کشورش را به رسمیت بشناسند. در روسیه حکومت جدید التشکیل بلشویکها از هیات استقبال گرم نموده و نخستین کشوری بود که به زودی استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. در مقابل آن، ایالات متحده امریکا با هیات افغانی برخورد سرد نمود. رئیس جمهور هاردینگ HARDING در ابتدا از ملاقات با هیات خود داری نمود اما بعد از مشوره به بریتانیا هیات را به حضور پذیرفته و جوابات مبهم و فریبنده داد. (۲۲)

در سال ۱۹۲۲م وان ایچ انگریت VAN .H. ENGGERT دیپلومات امریکایی مقیم فارس به صورت غیر رسمی به دربار

امان الله خان رفت که به حیث نخستین مامور رسمی امریکا از وی استقبال دوستانه به عمل آمد. وی یک راپور مفصل به حکومت خویش نوشته تقاضا نمود که باید حکومتش افغانستان را به رسمیت بشناسد؛ اما امریکا به راپور موصوف اهمیت قایل نشده محبوس دوسیه ساخت. به این شکل امریکائیها در زمانی در برابر افغانستان از بی پروایی و بی اعتنایی کار گرفتند که افغانستان میخواست بر علاوه روسیه با سایر کشور های جهان نیز روابط داشته باشد. در نتیجه نفوذ شوروی ها در افغانستان روز تا روز افزایش یافت.

در هنگام سلطنت امان الله خان شمار اتباع شوروی در کابل نسبتاً زیاد بود. در سال ۱۹۲۶م ۱۲۰ نفر روسی در کابل زنده گی میکردند که در آن وقت بزرگترین اجتماع خارجی ها بود. آنها ماهرین امور اقتصادی و نظامی بودند که از یک اقدام ابتکاری شوروی نماینده گی مینمودند. شوروی در این وقت به افغانستان یازده طیاره را سوغات داده و علاوتاً مصروف تمدید لین تیلفون بین چندین شهر بود. تسهیلات تلگرافی میان تاشکند و کابل را فراهم و در هرات فابریکه تکه بافی را فعال ساخت.

به این گونه، شوروی در بازی بزرگ در افغانستان، از رقبای غربی خود بسیار پیشی گرفت. طوریکه نویسنده گان غربی نوشته اند، این کمکها نه توانست در میان افغانها برای شوروی محبوبیت بوجود آورد. افغانها شورویها را به مانند اسلاف شان تزار، متجاوز میدانستند و فکر میکردند اینها نیز همانهای اند که قطعات خاک را از پیکر افغانستان جدا نموده و کشور های اسلامی را زنده بلع میکنند.

جهان غرب به خصوص امریکا و انگلستان یا این احساسات مردم افغانستان را درک نه توانستند و یا از پالیسی(انتظار بکش و ببین) wait and watch کار گرفتند. با بستن دروازه کمکهای اخلاقی و اقتصادی با دست خویش به روی افغانستان، در قلب

آسیا (افغانستان) امکانات گسترده برای فعالیت های جاسوسی روسیه فراهم ساختند.

روسها در سال ۱۹۲۴م آقابکوف جاسوس مشهور خودرا به افغانستان فرستادند. مهمترین ماموریت وی این بود که روابط افغانستان و انگلستان را تحت نظر داشته، فعالیت جرمنها و سایر کشور های غرب در افغانستان را تعقیب نماید. این وقتی بود که افغانستان به مرکز بزرگ فعالیت های سیاسی مهاجرین هندی و بخارایی مبدل شده و امکانات برای فعالیت جاسوسان روسی فوق العاده مساعد شده بود.

لویه جرگه همان وقت افغانستان نه تنها دز سرنوشت ملت افغان.رول داشت بلکه مللی که تحت استعمار بودند نیز با تصامیم ملی افغانها علاقمندی زیاد داشتند. زیرا افغانها در تمام فیصله ها و تصامیم خویش، حقوق مشروع مردم هند و بخارا را هیچگاه فراموش نه مینمودند. ازین جهت مهندرا پرتاب مبارز هندی از کسانی بودکه میتوانست از جریانات لویه جرگه معلومات بدست آورد. بناءً اقابکوف تلاش داشت باین شخص ارتباط داشته باشد تا بتواند از جریانات لویه جرگه معلومات بدست آورد.

شبکه جاسوسی همان وقت شوروی(گ،پ،او) به ساحه فعالیت خود و سعت بیشتر بخشیده و به وسیله جاسوسان خود نقشه یکی از قلعه های راولپندی را بدست آورد که روسها آن را یک موفقیت برای خویش به حساب می آوردند.

سه مداخله دیگر نظامی شوروی ها در افغانستان

تحلیل گران غرب اعتراف میکنند که امان الله خان هیچگاه با روسها مخلص نبوده بلکه وی را فشار های به خشم آورده بود، که روسها بر توده های مسلمان آزادیخواه آسیای مرکزی وارد ساخته و در نتیجه افغانستان مجبور بود برای صد ها هزار مردم در خاک خویش پناه دهد.

از آنجای که کشور های غربی با افغانستان روابط سرد داشتند امان الله خان مجبور گردید تا با روسها روابط نسبتاً به اصطلاح دوستانه را حفظ نماید. روسها نیز باوجودی که افغانستان برای دشمنان شان پناه داده بود، به مقایسه سایر همسایه گان خویش در رابطه به شاه افغانستان چندان زیاد اظهار بدبینی نه میکردند.

هنگامی که امان الله خان به اثر شورش مجبور به ترک کابل گردید، روسها به عنوان کمک به موصوف، در افغانستان مداخله نظامی نمودند. روسها ازین مداخله دو هدف داشتند. یکی این بود تا امان الله خان را زیر احسان خویش قرار دهند. دوم اینکه به روی مردم آسیای میانه راه فرار را مسدود سازند. زیرا مردم آسیای میانه افغانستان را برای خویش جنت روی زمین تصور میکردند.(۲۴)

بازی بزرگ The great game
بازی بزرگ چگونه بازی بود ؟

سفیر ایالات متحده امریکا در کابل اندکی بعد ازکودتای هفت ثور این مطلب را به واشنگتن مخابره نمود: "روسها بالاخره بازی بزرگ را بردند". گرچه طوری که یک محقق امریکایی مینویسد این تبصره سفارت به لحاظ تاریخی دقیق نه بود اما باوجود آنهم بعضی عناصر حقایق را داشت.این مطلب را چند نفر ازمحققین دیگر نیزتائید نموده اند (۱)

اصطلاح بازی بزرگ (great game) را انگلیس ها در سال ۱۸۴۰م برای توضیح فعالیت های جاسوسی و نظامی روسیه و بریتانیا در اطراف سرحد بی ثبات شمال غرب هند بریتانوي، به میان آورده بودند .در اخیر قرن نزده این اصطلاح گسترش بیشتر یافته نه صرف برای فعالیتهای سیاسی و استخباراتی درسرحد شمال غربی هند بریتانوی بلکه به تمام ساحه یی که بین روسیه و هندوستان قرار داشت و افغانستان نیزشامل آن بود؛ به کار برده شد.

نظر به اهمیتی که این ساحه داشت اصطلاح بازی بزرگ نیز عام گردید. اما شهرت این اصطلاح هنگامی فراگیر گردید که دز سال ۱۹۰۵ ردبارد کپلنگ بحیث پلات شامل ناول خویش نمود. بازی بزرگ نه صرف همین قدر بلکه جوانب دراماتیک دیگری نیز داشت که میشد شهکار های مهم ادبی دیگر نیز در رابطه به نگارش آید ،که در بحث های آتی این رساله نمونه های آن راملاحظه خواهیم نمود.

در آن زمان که حکومت نوپای شوروی آرزو داشت تا از طرف سایر کشور ها به رسمیت شناخته شود، مداخله نظامی آنها میتوانست برای شان در این جهت مشکلاتی را ایجاد نماید. از طرف دیگر امان الله خان به این نتیجه رسیده بود که دیگر در میان مردم خویش محبوبیت نداشته و باز گشتش به کابل سبب خونریزی زیاد خواهد شده بناءً از ادعای پادشاهی مجدد صرف نظر کرد. دلایل فوق سبب شد تا روسها عقب نشینی نماید:

در سال ۱۹۲۵م نظامیان روسی به (درقد) جزیره کوچک در یای آمو که به افغانستان تعلق دارد، نفوذ نمودند. یک حادثه طبیعی زمینه را برای این مداخله طوری مساعد ساخت که دریای آمو به مجرای خود به طرف جنوب تغیر داد. این واقعه به روسها بهانه به دست داد تا آن جزیره را اشغال نمایند. روسها برای این کار خود ظاهراً بهانه آوردند که مجاهدین از یک از آنجا برای روسها مزاحمت ایجاد مینمودند. (۲۵)

در نتیجه احتجاج حکومت کابل، کمیسیون مشترک تشکیل یافته و به این ترتیب جزیره دوباره به افغانستان تعلق گرفت. حل صلح آمیز این مشکل برای افغانستان زمینه آن را مساعد ساخت تا با اتحاد شوروی معاهده عدم مداخله را امضا نماید.

در سال ۱۹۳۰م اتحاد شوروی سومین تجاوز خود را انجام داده، سیزده میل به داخل خاک افغانستان داخل شده و با یک مبارز مسلمان بنام ابراهیم بیگ در خاک افغانستان به جنگ پرداخت. افغانستان به این مبارز پناه داده بود.

بعد از سلسله حوادث فوق، در زمان جنگ جهانی دوم آن عده شورویهای که در وقت امان الله خان به کابل آمده بودند اعتبار و موقف خوب نداشتند. در دهه ۱۹۳۰م به شوروی ها به نظر ظالمان غیر قابل باور، متجاوزین و ملحدین دیده میشد. آنعده از اتباع و

تکنیشنان نظامی شوروی که در زمان امان الله خان به افغانستان آمده بودند، دوباره به شوروی عودت نمودند.

افغانها آهسته توانایی آنرا بدست میآوردند که از لحاظ تخنیکی قوای هوایی خودرا خودشان تنظیم نمایند. در سال ۱۹۳۶م شوروی پیشنهاد کرد تا در چندین شهر افغانستان مراکز تجارتی را اعمار نماید که از طرف افغانستان رد گردید.

طوری که دیده میشود در طول جنگ دوم جهانی روابط افغانستان و شوروی با وجودی که تجارت میان دوکشور روبه انکشاف بود، سرد باقی ماند. سهم شوروی در تجارت افغانستان که در سال ۱۹۲۴م ۷٪ بود در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۴م به ۱۷٪ و در سال ۱۹۳۸م به ۲۴٪ افزایش یافت.

آنگاه که روابط افغانستان و شوروی سرد بود، قلب غربیها نیز نسبت به افغانستان سرد بود و کینه استعمار را در قلب خود میپرورانیدند که تفضیل آن بعداً خواهد آمد.

مقاصد اتحاد شوروی قبل از جنگ جهانی دوم

در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰م موضوع مداخله در افغانستان در مسکو چندان جدی گرفته نشده بود، زیرا شوروی درگیر دشمنی و تضاد های داخلی خود بوده و مبارزات خلقهای آسیای مرکزی درد سر بزرگی برایش ایجاد نموده بود. شوروی در حالی که با تهدید های زیاد داخلی و خارجی مواجه بود، این ضرورت را نیز احساس مینمود که رژیم جدید باید به سطح بین المللی به رسمیت شناخته و عدم مداخله در امور داخلی آن به سطح جهانی تضمین گردد. درین مرحله تبلیغات ایدیالوژیکی به درجه دوم اهمیت قرار

داشته و صرف از طریق میکانیزم کمینترن comintern به پخش کمونیزم بین المللی متوجه بوده و افغانستان از نظر شان منطقه مساعد به این پالیسی آنها بود.

گرچه"بازی بزرگ" ظاهراً پایان یافته بود اما لندن و مسکو در دهه میان جنگ اول و جنگ دوم جهانی به خصوص در دهه ۱۹۲۰م به رقابت خود ادامه دادند. درین مدت سفارتخانه های بریتانیا و شوروی در کابل از اهمیت خاص برخوردار بودند. لندن نه میخواست در مقابل طرح و پلانهای روسیه در منطقه دست زیر الاشه بنشیند. در سال ۱۹۲۰م در معاهده تجارتی انگلیس و شوروی، بریتانیا این اصل را بر شوروی قبولاند از هر گونه اقدام خود داری ورزد که به سبب آن به منافع بریتانیا در هندوستان و افغانستان صدمه وارد گردد. بعد از آن بریتانیا بر افغانستان فشار آورد تا در بخش شرقی و مرکزی افغانستان به شوروی موقع افتتاح قنسلگری را ندهد. همچنان بریتانیا این راه را نیز برای خود باز گذاشته بود که قنسلگری های گشوده شده شوروی را در شمال غرب کشور مسدود نماید.

بریتانیا میخواست افغانستان میان شوروی و هند بریتانوی در دو دهه میان دو جنگ جهانی به حیث بفرستت رول اجرا نماید، اما شوروی بابی اعتنایی به معاهده تجارتی سال ۱۹۲۱م اتحاد شوروی و بریتانیا، موسسه کمنترن را به خاطر تحریک احساس ضد بریتانیا در هندوستان فعال ساخت.

کمیته اجرائیه کمنترن فیصله نمود در شهر مزارشریف شمال افغانستان یک مرکز تبلیغاتی باز نماید، اما معلوم نیست که چنین دفتری باز گردید یاخیر. کمنترن بر افغانستان تاثیر بسیار ناچیز داشت، با وجودی که سفارتخانه شوروی تبلیغات زیادم مینمود اما افغانستان برای رشد کمونیزم منطقه مساعد نبود علاوتاً کسانی که از ظلم شوروی به افغانستان پناه میآوردند خاطرات و حکایات بسیار تلخ از اظلام شوروی را با خود داشتند.

معاهده دوم عدم تعرض افغان و شوروی در سال ۱۹۳۱م به امضا رسید ولی حکومت افغانستان هنوز هم از تعرض دیگر شوروی در هراس بود. افغانستان تا سال ۱۹۴۰م وقتاً فوقتاً به سمع بریتانیا میرسانید که اگر میان افغانستان و اتحاد شوروی تصادم رخ دهد، چه باید کرد؟ بریتانیا به این پرسشها پاسخ واضح نه میداد اما در سال ۱۹۳۹م لندن این تهدید را تا حدی جدی گرفت.

اهداف سیاسی المان نازی رهبران افغان و انگلیس را تا اندازهء به هم نزدیک ساخت. بعد از جنگ جهانی دوم محققین ضمن مطالعه ارشیف نازیها متن پیشنهادی را بدست آوردند که از طرف برلین به مسکو فرستاده شده بود. درین پیشنهاد یا تجویز که در سال ۱۹۳۹م یا در اویل سال ۱۹۴۰م ارائه شده بود، تقاضاشده بود که در روم به تبعید امان الله خان پایان داده شده و با استفاده از شهرت موصوف طوری در افغانستان مداخله نمایند، که رهبری مداخله به نام امان الله خان باشد. یعنی بعد امان الله خان کاری بسپارند که بعداً به ببرک کارمل سپرده شد.

حقیقت اینست که شخصیت امان الله خان هیچگاه چنان یک قالب استعماری رانه میپذیرفت. طبق پیشنهاد مذکور چنان یک اردو تشکیل مییافت که در آن کوماندو های جرمنی و عساکر روسی به لباس بدل سهم میگرفتند. این کار برای آن صورت میگرفت تا مداخله خنثی شده سال ۱۹۲۹م شوروی تلافی شده باشد. مذاکرات پیرامون شیوه تطبیق این پلان که در مسکو آغاز یافته بود هتلر آنرا فسخ نمود.

بر اساس اسناد المانی، مسکو مایل بود که امان الله خان به کمک المانیها در افغانستان قدرت را بدست گیرد (۲۶). علت عمده ناکامی مذاکرات هم شاید همین بوده است که روسها و جرمنها، هر کدام میخواستند بیشتر از دیگری در افغانستان امتیازات داشته باشند. از طرف دیگر امان الله خان نیز شخصی نه بود که دست نشانده دیگران شود.



موقف امریکا

امریکا که دفاع از دموکراسی، آزادی و حقوق بشر را شعار دایمی دیپلوماسی خویش قرار داده است، تا مدت زیاد با بی تفاوتی کامل به تماشای بازی بزرگی نشست، که بر سر نوشت ملت افغانستان جریان داشت و طی آن پایه های اساسی حیات اجتماعی و اقتصادی یک ملت شکسته و فرو میریخت. حقوق بشری تلف و یک دموکراسی که در مسیر طبیعی خود در حال انکشاف و پیشروی بود، خفه میگردید. دانشمندان و صاحب نظران امریکایی این بی تفاوتی حکومت امریکا را به حیث غفلت بزرگ وسلوک توهین آمیز در مقابل افغانها، محکوم میکنند.

اوضاع افغانستان در دهه بعد از جنگ جهانی دوم، برای آنعده دانشمندان سیاسی امریکا که در رابطه به افغانستان عمیقاً مطالعه داشتند، اهمیت بسیار دارد. آنها این دوره را بنام دوره کلیدی key period یاد کرده و اهمیت زیاد به آن قایلند.

لیون پاولادا Leon B. Paullada یک دیپلومات ارشد و دانشمند امریکایی که مشخصاً بحیث عضو یک هیات دیپلوماتیک امریکایی در افغانستان از هیچگونه تلاش خود برای بهبود بخشیدن روابط امریکا و افغانستان دریغ نه ورزیده است و در پاداش همین سلسله فعالیت ها به رتبه سفارت ارتقا نموده بود، به تاکید گفته است که اندکترین کمک امریکا در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۴م به افغانستان میتوانست در روابط آتیه افغانستان و غرب اثرات بزرگ و قاطع داشته باشد. این غفلت و بی تفاوتی امریکا بود که برای نفوذ شوروی در افغانستان زمینه را مساعد گردانید.

یک دانشمند دیگر امریکایی بنام Amstutz J.Bruce در پوهنتون دفاع امریکا با استفاده از اسناد مخفی، کتاب مهمی را راجع به افغانستان نوشته است. وی به استناد یک سلسله اسناد نوشته است: افغانستان ارزومند بود در" دوره کلیدی" جهت تطبیق پروگرامهای انکشافی خود از دیگران کمک به دست آورد. اتحاد شوروی آماده گی خود را برای هر گونه کمک اقتصادی و نظامی به افغانستان اعلان نمود اما رهبران افغانستان در اخذ کمک از شوروی از عجله کار نگرفته، بلکه به واشنگتن و لندن هر دو توضیح نمودند که افغانستان شوروی را برای خود تهدید به حساب میاورد و افغانها نه میخواهند متکی به شوروی باقی بمانند. این موضوع را شخصاً عبدالحمید زابلی وزیر اقتصاد وقت افغانستان برای امریکاییها تشریح و توضیح نموده بود که اسناد آن فعلاً هم در آرشیف دولت امریکا محفوظ میباشد.

از نظر امریکا از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۳م در افغانستان یک رژیم محافظه کار و متمایل به غرب حکومت میکرد، با وجود آن امریکا تاسال ۱۹۳۴م از شناخت افغانستان خود داری میکرد. یک کانگرس من همان وقت امریکایی گفته بود: امریکا نمیتواند افغانستان را به رسمیت بشناسد، زیرا بدون شک یک کشور متعصب و دشمن میباشد(۲۷)

عجیب قضاوت. از یک طرف افغانستان رایک کشور متمایل به غرب میدانند از طرف دیگر به نظر کشور دشمن می بینند. چه منطقی!

کانگرس من امریکایی در رابطه به تعصب افغانها شواهدی ارائه نداشته است. اگر وی تحت تاثیر تبلیغات انگلیس ها که در هنگام جنگ افغانستان و بریتانیا براه انداخته بودند، قضاوت نموده باشد، معلوم است که شهامت و استقلال فکری افغانها را تعصب خوانده است.

در نتیجه این گونه قضاوتهای بی معنی و خلاف اصول عقیدوی امریکائیان، سلوک سرد امریکائیها تا سال ۱۹۴۲م ادامه یافته و در اخذ تصمیم حکومت امریکا در راه تعین هیات سیاسی امریکا در کابل، موانع ایجاد میکرد. در جریان جنگ دوم جهانی حکومت امریکا به خاطر اینکه بعضی اموال را به شکل ترانزیت به اتحاد شوروی سابق ارسال نموده بتواند، به تاسیس روابط با افغانستان گردن نهاد.(۲۸)

در مرحله دیگر یکی از صدر اعظمان افغانستان طی ملاقاتی به ترومن یکی از روسای جمهور سابق امریکا گفت: افغانستان علاقمند دریافت کمکهای است که دارای اهمیت سیاسی و اقتصادی بوده و به این کشور توانایی دهد تا مجبور نه گردد که به سوی شوروی دست دراز کند.

لوی درستیز امریکا در سال۱۹۵۳م مطالعه یی را انجام داده به این نتیجه رسیده بود که افغانستان برای ایالات متحده امریکا اهمیت بسیار کم استراتیژیکی دارد و یا اصلاً هیچ اهمیت ندارد. شورای امنیت ملی امریکا نیز نظر مشابه ابراز نموده و گفته بود افغانستان به کدام توجه اخص نیاز ندارد؛ احتمالاً روسیه میتواند آنرا به سهولت اشغال نماید. اگر شوروی بر افغانستان تجاوز نماید ممکن است بعضی عناصر بخصوص مردم قبایل مقاومت نمایند.

اینها فاکت های اند که محققین کنونی امریکا، آنها را نتیجه بی توجهی و بی فکری امریکائیهای همان وقت و عوامل ناکامی امریکا و موفقیت اتحاد شوروی سابق در منطقه میدانند بالاخره ایامی فرا رسید که حکومت امریکا متوجه اشتباهات خود شده و در سال ۱۹۵۵م به خاطر جلوگیری از نفوذ شوروی در افغانستان، سلسله کمکهای خود به افغانستان را آغاز کرد؛ ولی این کمکها به مقایسه کمکهای اتحاد شوروی ناچیز و بسیار نا وقت بود.(۲۹)

واقعبینی که امریکا باید از قبل میداشت، بسیار نا وقت بدست آورد. در سال ۱۹۵۷ بعد از آنکه شورویها بسا از ساحات رقابتی را در افغانستان از امریکائیها ربود بودند، شورای امنیت ملی امریکا مسایل مربوط به افغانستان را تا حدی در روشنی واقعبینی تحت ارزیابی گرفته، نوشت: "افغانستان تا به آن حد زیر بار قرضه های کشور های بلاک کمونستی قرار گرفته است که در اینده استقلال آن کشور را با خطر مواجه میسازد.

افغانها علاقمند هستند که از هر دوطرف کمک بدست آورند، اما در جنوب آسیا، آن استعداد امریکا که حوادث را به سمت درست آن عیار نماید، بسیار ناتوان شده است. ایالات متحده امریکا باید در حل مشکل میان افغانستان و پاکستان مساعی به خرچ دهد و حکومت افغانستان تشویق شود که در امور کمکها و تربیه نظامی به دول کمونستی زیاد تکیه نکند."(۳۰)

هنگامی که شورای امنیت ملی امریکا حاضر گردید نظر قبلی خویش را در ارتباط به افغانستان تغیر دهد، اوضاع کاملاً به نفع شوروی تغییر یافته بود. در امور اقتصادی و سیاسی کشور ما، نفوذ اتحاد شوروی سابق فوق العاده افزایش یافته بود، با وجودی که امریکا به اشتباهات قبلی خود ملتفت شده بود، باز هم به نظر امریکا، افغانستان به ماهی بسیار کوچکی شبیه بود که به کام تمساح افتاده است.

اما زمانی که خداوند(ج) به کشور کوچک افغانستان نیروی اعطا فرمود که بزرگترین قدرت عصر را بنه لرزه در آورد، امریکائیها در فکر استفاده از نیروی جهاد ملت افغان شدند. قبل از آن حتی کودتای ثور نیز از نظر امریکائیها چندان موضوع جدی پنداشته نه میشد، تا ایجاب یک اقدام جدی آنها را بنماید. زیرا بر اساس توهم سیاسی که درآن وقت بر امریکائیها مستولی بود، افغانستان را از دست رفته میدانستند تا آنجاکه باوجودی که ایجنت های شوروی با قتل سفیر امریکا در کابل جنگ خودرا علیه

امریکائیها در افغانستان اعلان کردند، این واقعه هم اعصاب آنها را برای اقدام جدی تحریک کرده نتوانست.

شاید هدف ازین اقدام شوروی این بوده است تا امریکا را علناً به جنگ افغانستان بکشاند، تا ملت افغان و جهانیان را به این قانع سازد، که جنگ افغانستان جهاد نه بلکه جنگ میان شوروی و امریکا میباشد. بعداً نیز وقتی که شوروی بر افغانستان هجوم مفتضحانه آورد، عکس العمل امریکا چندان جدی نبوده؛ صرف به تحریم مسابقات المپیک جهانی در مسکو اکتفا نموده و بعد فروش گندم به شوروی را ممنوع قرار داد.

امریکاییها قبل از دیگران از طریق سیارات مصنوعی و شبکه های جاسوسی خویش اطلاع بدست آورده بودند که شوروی قوای خود را در سرحد افغانستان جمع نموده قصد تجاوز را دارد. آنها برای جلوگیری از این تجاوز نظامي، حد اقل به اصطلاح اعلامیه شدید اللحن را نیز نشر نکردند.

انتونی ماسکریتس یک ورنالیست انگلیس که در تحقیق دقیق حوادث و وقایع شهرت دارد، در شماره ۲۸ ماه دسمبر ۱۹۸۱م در رابطه به وجوهات ودلایل حمله نظامی اتحاد شوروی بر افغانستان به تفصیل نگاشته، علاوه میکند که روسها میخواستند خود را به سرحدات غربی افغانستان رسانیده یک منطقه ستراتیژیک را بدست آورند. این همان منطقه ستراتیژیک است که تقریباً دو قرن قبل به خاطر آن "بازی بزرگ" آغاز یافت.

همانگونه که انتونی ماسکریتس نوشته است، صرف شش روز بعد از اشغال سفارت امریکا در تهران به تاریخ ۱۰/نوامبر/۱۹۷۹م، شوروی از حفیظ الله امین تقاضا نمود تا پایگاه نظامی شیندند را در اختیار آن کشور بگذارد.

شیندند در نزدیک سرحدات ایران و پاکستان قرار داشته و ازهمانجا بواسطه هلیکوپتر، در مدت (۹۰) دقیقه میتوان به بخش وسیع جنوبی ایران و سواحل خلیج رسید. پلان روسها برای اشغال

پایگاه نظامی شیندند توسط یک معشوقه امین که تقاضا نموده بود هویتش افشا نگردد، فاش ساخته شد.

وی گفته است امین هنگامی از شوروی ها وکمونیزم متنفر گردید که شار دافیر شوروی از وی این تقاضا را به عمل آورد. این موضوع را خواهر زاده امین که زلمی نام داشت و طرف اعتماد امین بود نیز تائید کرده است.

زلمی که یادیگارد امین بود و بعداً از کشور فرار نمود، گفته است که مامایش در روزهای اخیر ماه نوامبر بسیار مشوش و خفه به نظر میرسید. یک شب مرا با خود به باغ بردو برایم گفت که روسها به خاطر بدست آوردن پایگاه نظامی شیندند بسیار فشارمی آورند ولی من هیچگاه این پایگاه رابه اختیار شان نخواهم گذاشت.

طوریکه زلمی گفته است، امین میخواست خاموشانه مانند انور سادات طرق پایان دادن به نفوذ روسها در کشور را بررسی و ارزیابی نماید. حلقات سیاسی در کابل آگاهی داشتند که امین چندین بار با سفارتخانه های غربی، شامل سفارتخانه های امریکا، المان غربی و جاپان تماس گرفته بود. یک دیپلومات پاکستانی نیز این موضوع را تائید نموده و گفته است که ما چندین بار از امریکاییها تقاضانمودیم که باید کاری را بکنند، به آن حد که ما از امریکاییها تقاضا نمودیم تونل سالنگ را ویران سازند تا قوای پیاده روسی ازآن عبور نموده نتوانند. با این کارحد اقل به شوروی ها مشکلات و صدمه مالی وارد میگردید؛ اما امریکاییها صحنه را تماشامیکردند و کاری را انجام ندادند. (۳۱)

واضح است که پافشاری اتحاد شوروی سابق به خاطر بدست آوردن پایگاه هوایی شیندند صرف بخاطر تهدید ایران نبود زیرا درجه مخالفت ایران آن وقت با شوروی، پائینتر از درجه مخالفت آنکشور با امریکا بود. قویاً این امکان وجود داشت که اگر اختلافات امریکا و ایران تا سرحد جنگ میرسید ایران و شوروی

این بازی چگونه آغاز گردید؟

روسها از زمان پتر کبیر (۱۶۸۲- ۱۷۲۵) در آرمان رسیدن به آبهای گرم بودند. در سال ۱۸۰۷ بین ناپلیون امپراطور فرانسه و الکساندر اول امپراطور روسیه، در Tilist یک معاهده به امضا رسید. بر اساس این معاهده هر دو طرف توافق نمودند که برای حمله بر هندوستان باهمدیگر همکاری مینمایند(۲). دلچسپی مسکو با افغانستان در سال ۱۸۳۷ هنگامی افشا گردید که قدرت نظامی طرفدار روسیه در فارس، برای تسخیر هرات تلاش به خرچ داد. آن وقت حکومت ایران تحت نفوذ روسها قرار داشت. در قوای ایرانی که به سوی هرات مارش نمود، مشاورین حتی مبلغین مذهبی روسی نیزشامل بودند.

بریتانیا به هراس افتاد که فارس و روسیه با مساعی مشترک شهر هرات را تحت کنترول خود در آورده و کندهار را مورد تهدید قرار دهند. این وضع را نماینده سیاسی بریتانیا در فارس مختصراً این گونه بیان نموده است. "قونسل روسیه در هرات برای خود منزل را انتخاب و در رابطه به افغانستان اشکارا و پنهانی معلومات را گرد آوری وبه ارتباطات خود توسعه می بخشد"(۳) مردم هرات با دلیری از شهر دفاع نموده واز تعرض روسها برین شهر جلوگیری نمودند که ازطریق ایران انجام میپافت.

از جانب دیگر تلاشهای سیاسی کمپنی هند شرقی نیز در جلوگیری این تعرض سهم موثر ایفا نمود. بسیار سالها بعد ازین واقعه، سرهنری دیورند (که برحکومت ضعیف وغیر ملی افغانستان

یکبار دیگر در کنار هم قرار میگرفتند و به این ترتیب یکی از مراحل اولی بازی بزرگ تکرار میگردید.

به این اساس گفته میتوانیم که حضور مقتدرانه شوروی در شیندند میتوانست به منافع امریکا در خلیج صدمه زیاد وارد نماید. خاموشی امریکاییها درمقابل این جسارت شوروی، جز از احساس ترس چیز دیگر تعبیر شده نمیتواند. این وقتی بود که هنوز نیرومندی اتحاد شوروی سابق در افغانستان از بوتهء ازمایش نه برآمده و برای جهان غرب به حیث یک قدرت بزرگ اتومی قابل ترس و هراس بود؛ اما مجاهدین قهرمان افغان که ایمان قوی به خداوند بزرگ قلب شانرا فراگرفته بود بدون هراس از هیچ قدرت، روسها را نگذاشتند که پلانهای شوم خود را در پاکستان و ایران هم عملی نمایند.

در سمپوزیم بین المللی اکسفورد که در سال ۱۹۸۷ در پاریس دایر گردیده بود، سلیگ هریسن دانشمند امریکایی نیز این موضوع را تایید نمود که حفیظ الله امین به سفیر امریکا گفته بود: وی میخواهد در مقابل شوروی ها موقف مستقل خود را حفظ نماید. این دانشمند امریکایی گفت که بعد ازاستقرار نظام کمونستی در افغانستان، امریکافیصله نمود که با رژیم افغانستان به روابط خود ادامه دهد؛ اما موقف بریرنسکی مشاور امورامنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا این بود که باید در مقابل رژیم کمونستی افغانستان، موقف سخت اتخاذ گردد. بناءً امریکا در سال ۱۹۷۹م به مجاهدین افغانستان سلسلهء کمک ناچیز واندک خود را آغازنمود.

سلیگ هریسن ارقام کمک های امریکا به مجاهدین افغانستان را بعد از سال ۱۹۸۳م چنین ارائه مینماید:

در سال ۱۹۸۳	۳۰ - ۴۰ ملیون دالر
در سال ۱۹۸۴	۱۵۰ ملیون دالر
در سال ۱۹۸۵	۲۵۰ ملیون دالر

در سال ۱۹۸۶ ۴۷۰ ملیون دالر
در سال ۱۹۸۷ ۶۳۰ ملیون دالر

امریکا در سال ۱۳۶۵ هجری شمسی به تحویل دادن راکت های ضد طیاره ستنگر به مجاهدین افغان آغاز کرد. طوریکه هریسن نوشته است در سال ۱۳۶۶ هـ ش. تعداد این راکتها به (۳۰۰) دانه افزایش یافت.

کمک های که به نام مجاهدین افغان صورت گرفته، بصورت مکمل به آنها نرسیده است زیرا به قول امریکاییها پایپ لاین کمک رسانی لیک شده بود. چنانچه هریسن درین رابطه نوشته است کانگرس امریکا مجبورگردید در باره حیف و میل یک ملیون دالر به تحقیق بپردازد.

وی نوشته است: در امریکا در رابطه به قضیه افغانستان دو گروپ فشار موجود بود. یک گروپ میخواست کمکهای امریکا به مجاهدین افغان در یک چارچوب محدود صورت گرفته و در صورت پیدا شدن راه حل سیاسی، باید امریکا به آن قانع باشد. گروپ دوم آرزومند ادامه جنگ در افغانستان بود. این گروپ معتقد بود که باید در افغانستان زخم شوروی همیشه خون چکان باشد.

سلیگ هریسن ابراز داشته است: موقف طرفداران محدود ساختن جنگ در افغانستان، در پالیسی رسمی حکومت امریکا جای گرفته بود. ازین جهت از فرود انداختن بسته های سلاح از هوا به داخل خاک افغانستان خود داری به عمل آمده و هیچ گروپی از قوای مقاومت را نیز امریکا برسمیت نه شناخت. (۳۲)

عقب نشینی و تذبذب سیاسی امریکادرمقابل مداخله نظامی اتحاد شوروی سابق در افغانستان را میتوان نتیجه ناکامیهای دانست که امریکا در آن وقت در مقابل شوروی بآن مواجه شده بود. یکی ازین ناکامیهای بزرگ، شکست تلاشهای امریکا برای سالت دو (Strategic Arms Limitation Talks

("SALT-II") و دیگر آن شکست سیاست کاهش تشنج یا دیتانت (Detant) میباشد که زاده فکر و خیال رئیس جمهور نیکسن وهنری کیسنجر وزیر خارجه اش بود، که عمر خود را در سال ۱۹۷۹م به یک جنگ سرد دیگر بخشید.

جیمی کارتر در آغاز مبارزات انتخاباتی خویش در سال ۱۹۷۷ موضوع خلع سلح را درراس شعار های خود قرار داد. بعد ازآنکه بحیث رئیس جمهور انتخاب گردید، سایروس وانس سکرتر دولت (وزیرخارجه- مترجم) را جهت برگزاری مذاکرات در رابطه به سالت دو به مسکو فرستاد. پیشنهاد امریکا برای کاهش شدید سلاح ذروی، ازطرف اندری گرومیکو وزیر خارجه اتحاد شوروی سابق، با بی شرمی رد گردید. این شکستی بود که امریکا در جنگ سایکالوجیک خورد. از طرف دیگر مجلس سنای امریکا نیز به مذاکرات سالت دو چندان ارزش قایل نشد.

یک عده از محققین غرب که مجموعهء مقالات شان تحت عنوان (دیروز و امروز جنگ سرد) انتشار یافته است، سه حادثه را بصورت خاص در نابودی پروسه دیتانت قابل ذکر دانسته اند. یک- مداخله نظامی شوروی در افغانستان. دو- جابجا سازی راکت های (I.N.F) از طرف ناتو در اروپا. سه- بی اعتنایی مجلس سنای امریکا به سالت دو.

درین بخش مداخله نظامی شوروی در افغانستان که ناکامی آن به مسیرتاریخ جهان تغییر داد، بصورت خاص مورد توجه ماست. از نظر محققین غربي، یکی از دلایل این اقدام ظالمانه و بیباکانه اتحاد شوروی سابق این بود که انتظار عکس العمل سخت از سوی غرب را نداشت.

ادارهء کارتر را سرنگونی شاه ایران در سال ۱۹۷۸ م سخت تحت فشار قرار داده بود. امریکا از منطقه دل شکسته شده وآنرا (کمان بحرانات) Acr of crisis مسمی نموده بود. هنگامی که اعضای سفارت امریکا در تهران گروگان گرفته شدند، شوروی

مطمین بود که امریکا بصورت حتمی به مداخله شوروی در افغانستان عکس العمل نشان میدهد(۳۳) اما تذبذب و دودلی امریکا در سیاست موجب گردید که شوروی دلاور گردد.

ازحوادث فوق و بسا حقایق دیگر ثابت میگردد که امریکاییها در آن لحظات تاریخی که یقیناً برای نجات افغانها از مصائب جاری موثر و اهمیت حیاتی داشت گاهی از بخل، گاهی ازبدبینی و تعصب و گاهی هم از احتیاط مضر کار گرفته اند. اما هنگامی که مشاهده نمودند افغانها در برابر یورش نظامی شوروی با دلیری و شهامت میرزمند، به قول سلیگ هریسن به صدای امریکاییهایی گوش داده شد که میخواستند زخم شوروی در افغانستان همیشه خون چکان باشد.

درین فرصت امریکاییها به خاطر بدست آوردن منافع سیاسی از جهاد افغانستان به سلسله کمک نظامی علنی و مخفی بنام مجاهدین آغاز کردند. سیاست تنظیم های جهادی در طول جهاد، برای بدست آوردن کمک این بود که آنها به دست کمک دهنده میدیدند نه به ذهن وی. بعضی از رهبران تنظیمی چندین بار تکرار نموده اند که اگر به ما در جهاد، روسها هم سلاح بدهند رد نخواهیم کرد.

امریکاییها هم از عین پالیسی کار میگرفتند. به آنها بازوی نیرومند و دلیری بی مانند جنگجویان مطرح بوده به ذهنیت ها چندان اهمیتی قایل نبودند. حاصل سیاستهای گدود امریکا این بود که با فیر راکت ستنگر شعارهای "مرگ بر امریکا" و "مرگ بر روس" همزمان تکرار میشد. چون کمکهای امریکا بر نیات نیک استوار نبود بناءً بیشترین مقدار کمکها را تنظیمهای بدست آوردند که برای حفظ آبروی خویش نظریه امریکا را در رابطه به "دموکراسي" شدیداً تقبیح مینمودند.

از حوادث و واقعیتها واضح گردید که امریکا نتوانست از کمکهای مرموز خود برای اهداف ستراتیژیک آینده

خویش. همانطوریکه آرزو داشت بهره گیرد. از همین سبب بود که به عقب تنظیمها دست درازی نمود. هدف از تدویر جلسات پیترتامسن سفیر خصوصی امریکا با قوماندانان مجاهدین نیز همین بود. در نتیجه این تماسها دست تنظیمها تا حد زیاد بسته شده و برای مجاهدین سلاح و سایر کمکها از طریق مقامات مخصوص توزیع میگردید. این سلاح به مقدار زیاد بدست کسانی افتاد که در صورت تلقین و دستور، دوست را از دشمن تفکیک نه میکردند. آنها افراد مصاب به یک نوع مرض سادیزم بودند که از اذیت و ازار و بی عفت نموّدن انسانها لذت میبردند. اینها کسانی بودند که ما بنام "تفنگداران" رد نمودیم، امریکا و غربی ها آنها را تروریستان مینامند.

این یک انکشاف منفی کلتور در افغانستان است که تروریستان به اشاره بیگانه ها به جای افراد باشهامت قرار گرفتند. قبل از آن شمشیر بحیث سمبول شهامت و مبارزه برای تحقق حق و حقیقت در کلتور افغانی ارزش خاصی داشته و به شخص با شهامت هرکس به دیده احترام مینگریست. اما امروز به تفنگدار کسی به احترام قایل نیست زیرا قبلاً شمشیر زیب دست افغانان مبارز ودلیر بود، ولی بدبختانه رقابتهای سیاسی ونظامی تفنگ و تفنگدار هر دورا آله دست خود ساخته است. قشر تفنگدار زاده رقابت نظامی شرق وغرب است که در افغانستان جریان داشته و دارد. هردو جانب میخواستند در افغانستان تفنگدار خودرا داشته باشند.

تشویش دیگر ما ازاینجا نشئت نموده است که بعد از شکست مذاکرات روسای جمهور امریکا و روسیه در هلسنکی، مرحله جدید رقابت میان شرق و غرب آغاز گردیده است. به خواننده محترم معلوم خواهد بود، در ماه مارچ سال ۱۹۹۷ روسای هردو کشور بار دیگر با قلب شکسته و پای لنگ به مذاکره نشستند. پای کلنتن رئیس جمهور امریکا که در بازی گلف صدمه

دیده بود مجبور گردیذ در چوکی سیار معیوبین به هلسنکی برود . یلتسین رئیس جمهور روسیه نیز بعد از عملیات قلب هنوز در دوره‌ء نقاهت بود که برای استقبال دوست جدید و عزیز خود آماده گی گرفت.

جهانیان فکر میکردند این دوستان جدید که رنج سفر را برخود قبول کرده اند ، در مذاکرات خود بسا گره ها را باز خواهند کرد. طبق توقع، ملاقات آنها دوستانه(!) بود اما تمایل ناتو برای توسعه بطرف شرق یلتسین را مایوس ساخت. اندکی بعد ازین مذاکرات، یلتسین گفت: نه میخواهد تنها امریکا ابر قدرت در جهان باشد. به دنبال آن بصورت عاجل به تلاشهای دیپلوماتیک دست زد تا در آسیا به موقف خود استحکام بیشتربخشد.

به این سلسله، رهبران چین را به مسکو دعوت نموده برای تحکیم بندی پایگاههای خود در کشورهای آسیای میانه به تلاشهای جدید دست زده به روابط خود با ایران گرمی بیشتربخشید. از طرف دیگر ایران هم ارام نه نشسته در روزهای که این سطور به نگارش می آمد رفسنجانی رئیس جمهور ایران به تاجکستان سفر نموده به قول بی بی سی وی تلاش بخرچ داد روابط زبانی خود با تاجکستان و افغانستان راتقویت نماید و از استاد ربانی نیز بحیث تاجک درین مذاکرات دعوت بعمل آمد.

با آغاز رقابت های جدید ، این امکان تقویت یافته است که افغانستان باز هم در مرحله جدید "بازی بزرگ" صحنه‌ء رقابت خواهد بود و امریکا مجبور خواهد شد ازحالت تذبذب برآمده دوسیه های بسته شده افغانستان رابار دیگر ازآرشیف خارج نموده بگشاید.

سناریوی دیگر بازی بزرگ

توام با تشکیل پاکستان، میان افغانستان و پاکستان این دو کشور برادر اسلامی که با علایق مختلف چون دینی، تاریخی و فرهنگی باهم پیوند یافته اند. یک اختلاف ادامه یافته است. این اختلاف که در حقیقت از استعمار بریتانیا به ارث مانده و سسپنس درامه تراژیک آنقدر توسعه یافت که برای آن ابعاد عجیب و غریب داخلی Internal وخارجی External پیدا کردوموضوع اصلی راروز تا روز بینش از پیش پیچیده و مغشوش ساخت. اگر ازیکطرف اتحاد شوروی سابق و امریکا دو ابرقدرت رقیب، به ترتیب در عقب افغانستان و پاکستان قرارگرفتند از طرف دیگر تضادها و اختلافات داخلی این دو کشور همسایه اسلامی؛ به این موضوع بر اساس اهداف وانگیزه های خویش رنگ واشکال جدید بخشیدند.

این موضوع تا مدت طولانی وسیله رفع عقده ها بود. هنگامی که در شرایط مختنق در افغانستان کسی به غصه میشد، تحت عناوین مانند "به تو میگویم پاکستان" تمام عقده هارا خالی میکرد. همچنان در شرایط تحت سلطه حکومات نظامی در پاکستان، (۲۲) اگر کسی دل تنگ میگردید از طریق رادیو پاکستان نعره سر میداد که "ای که در شیش محل نشسته اید! به شما میگویم، خوب بشنوید!..." کسانی هم بوده اند که هم از طریق رادیو افغانستان و هم از رادیو پاکستان بیانیه های احساساتی و اشعار توفانی یا به اصطلاح اشعار انقلابی خود را شنوانیده اند.

سر و صدا ها میان افغانستان و پاکستان جزء جنگ سرد میان شرق و غرب بود که بصورت مستقل ادامه یافته و چندین بار

روابط این دو کشور را تاسرحد بحران پیش برده است. این بازی برهر دو کشور عقب مانی های اجتماعی و اقتصادی را تحمیل نموده است.

فرصتی هم پیش آمد که مساله یی بنام "پشتونستان" شکل یک مرض مزمن و دارای عوارض متعدد را بخود کسب نمود که وضع میان مرگ و زنده گی آن. تشخیص را بسیار مشکل و نزد مردم سوالات زیاد را ایجاد کرد. من هم(نویسنده) روزی از یکی از مامورین ارشد ریاست مستقل قبایل که تا حدی از اسرار اگاهی داشت، راجع به چگونگی این موضوع چند سوال کردم. او ابتدا سوال را به شوخی کشانید اما در نتیجه پافشاری من چنان وانمود کرد که او هم از حقیقت قضیه آگاهی و معلومات ندارد ولی فکر میکرد که به نام"پشتونستان" پنج جریان وجود داشت.

یکی آن ادامه درد زخمی بود که استعمار بریتانیا بوجود آورده بود. ملت میخواست این زخم التیام یابد. دوم ـ جریان استفاده ضمنی سیاسی بود که حکومات افغانستان بخاطر انحراف اذهان عامه از مسایل عمده، از آن استفاده می نمودند. سوم- جریانی بود که مبارزات و خواسته های پاچاخان (خان عبدالغفار خان) خان عبدالصمد خان اچکزی و سایر همراهان شان را انعکاس میداد. آنها در چوکات پاکستان خود مختاری ایالتی، نامگذاری "پشتونستان" به صوبه مربوط خویش را تقاضا داشتند. جریان چهارم از سوی شوروی بصورت علنی و مخفی پیش برده میشد. این جریان از مکتب ستالینی سرچشمه گرفته و هدف آن ایجاد نفاق میان ملت های واحد بنام ملیت ها بود که بر سر راه بحر هند قرار داشتند. آنها میخواستند که بعد از انقسام بخارا، افغانستان و پاکستان را نیز به ملیت ها تقسیم و مجزا نمایند. به همین سبب در کنار "پشتونستان" به مسایل بلوچستان و سند هودیش نیز به آب و تاب انعکاس میدادند.

آنعده از خلقیها و پرچمیهای سکتاریست که در رابطه به" مسایل ملی" تحت تاثیر مکتب ستالینی قرار گرفته بودند، تمام

اقوام افغانستان را بشکل قضایای ریاضی "صورت" و "مخرج" تقسیم نموده بودند: آنها استدلال مینمودند که صورتهای اکثر اقوام در افغانستان و مخارج شان در سایر کشورها قرار دارند. آرزومندی بزرگ شان این بود که این صورتها با مخرج شان یکجا شده، به نفع شوروی، تاجکستان بزرگ، ازبکستان بزرگ، ترکمنستان بزرگ، پشتونستان بزرگ، بلوچستان بزرگ و... تشکیل گردد. بر اساس این پلان افرادی منسوب به بعضی اقوام را موقتاً و ظاهراً با خود نگهداشتند. هدف عمده درین بخش بر اساس فرمول "جداکن ورام کن" صاف نمودن راه برای تحقق و عملی نمودن پلانها و پروگرامهای آینده شان بود.

دلچسپ این بود که جریان پنجم به اهداف سیاسی امریکا ارتباط داشت. به قول همان مامور، امریکا در نظر داشت پشتونها را در یک مرکز قوی جمع و تقویه نماید تا در قلب آسیا مانند اسرائیل یک ملت فدا کار به میان آید و وظیفهء ژاندارم منطقه را بدوش گیرد.

بهر صورت اتحاد شوروی سابق بدون اینکه با الفاظ و کلمات واضح ازین قضیه حمایت نماید، بیش از همه استفاده بزرگ سیاسی را از مساله نموده است. چنانچه قبلاً گفته شد بلشویکها در هنگام به قدرت رسیدن صرف از طریق یک مهاجر هندی در کابل، که با اقابکوف جاسوس روسی روابط دوستانه داشت، میتوانستند معلومات را بدست آورند و از آن طریق نیز نقشه قلعه نظامی راولپندی را بدست آوردند.

روسها با کمترین دلچسپی با موضوع پشتونها و بلوچها توانستند به اصطلاح به قلب پشتونها و بلوچهای انقلابی و سایر حلقات انقلابی پاکستان راه باز نموده و برای خود دوستان زیاد دست و پا کنند. تا به آنجا که در روز نامه های محلی پاکستان از تلاشهای به اصطلاح صلح دوستانه شوروی ستایش به عمل آمد.

یکی از پروگرامهای شهید داؤد خان این بود که مساله را از جمود سیاسی خارج نموده و به آن تحرک جدید بخشد. در کابل برای پشتونها و بلوچها لیسه های جداگانه تاسیس و برای آنها در

خارج و داخل امکانات بسیار خوب تحصیلی را فراهم نمّود که در آن وقت این امکانات در پاکستان صرف برای اقشار ممتاز مهیا شده میتوانست؛ از جمله تعدادی به شوروی جهت تحصیلات عالی فرستاده شدند. بعداً ثابت گردید که تعدادی از آنها تا چه اندازه به رفقای شوروی خود وفادار بودند. وفای که با مربی خود مرحوم داؤد خان نکردند. این گروه در کودتای ضد داؤد خان سهم داشته و در حکومات خلقیها و پرچمیها، صاحب مقام و قدرت شدند.

بعد از استعفای داؤد خان از مقام صدارت عظمی، در پالیسی حکومات مختلف افغانستان در رابطه به این مساله تغیرات تدریجی محسوس میشد. مرحوم موسی شفیق در یکی از بیانیه های خویش گفت" برای بدست آوردن چیزی که از دست داده ایم، آنچه را که اکنون بدست داریم نباید از دست داد."

به قول مورخ مشهور پوهاند داکتر محمدحسن کاکړ مرحوم موسی شفیق به این عقیده بود که" ما نمیخواهیم افغانستان را فدای پشتونستان نمائیم". (۳۴) مرحوم موسی شفیق یک سیاستمدار دقیق و زیرک بود. شاید او احساس نموده بود که پشتونستان اکنون به کشتی مبدل شده است که روسها میخواهند توسط آن خود را به بحر هند برسانند، و در سر راه این هدف افغانستان را زیرپا نمایند.

وقتی که داؤد خان از اهداف مرموز روسها اگاهی یافت به تصفیه تدریجی حکومت خود دست زده. نخست خلقیها را از حکومت دور نگهداشت و بعد به اخراج پرچمیها از حکومت و محدود ساختن قدرت و صلاحیت آنها اقدام نمود. اما هنگامی که روی یک موضوع به بریژنیف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونست و رئیس دولت اتحاد شوروی سابق برخورد نمود، در سیاست داخلی و خارجی افغانستان تغیرات مهمی به میان آورد.(۱)

---

[۱] بریژنیف به داؤد خان گفت من اطلاع یافته ام که شما مشاورین امریکا را دعوت داده اید. داؤد خان در جواب گفت: من رئیس جمهور یک کشور مستقل هستم. من اختیار دارم که از کی رو گردانم و به کی رو آورم(گولدیپ نایر. ژورنالست هندی)

خلاف اراده ملت خط دیورند را تحمیل نمود) یکی از کارکنان ماهر انگلیس، اندیشه و تشویش انگلیسها از قدرت و فزیبکاری روسهارا زاده یک ترس افراطی خواند.

به هرحال مداخله دو قدرت بزرگ در هرات سرآغاز رقابت های بود که در قرن نزده میان بریتانیا وروسیه دز جریان بود.

انگیزه های بریتانیا و روسیه

انگیزه اصلی تلاشهای توسعه طلبانه روسیه از افکار استعماری آن نشئت نموده بود که برای جواز توسعه طلبی خود از منطق خاص استعماری خود کار میگرفت. این همان منطقیست که سایر قدرتهای استعماری نیز دراوقات مختلف و به اشکال مختلف از آن کار گرفته اند.

انگیزه همانوقت روسیه از دو بیانیه رسمی ذیل واضح میگردد:

۱ - نکات چند از اعلامیه که روسیه در سال ۱۸۳۹ به خاطر موجه و روانشان دادن توسعه طلبی آن کشور به سوی خیوا انتشار داد: حقوق و تجارت مصوون روسیه، حیات مرفه رعایا و حیثیت دولت روسیه اقدامات قاطع را ایجاب مینماید... حفظ نام وشهرت روسیه، رفع موانع و بالاخره داشتن نفوذ و رسوخ روا در آن بخش آسیا حق دولت روسیه است. صرف داشتن همین حق میتواند صلح را تامین نماید.(۴)

۲ - یاد داشت شهزاده گورچاکوف سال ۱۸۶۶م:... موقف روسیه در آسیای مرکزی عیناً همانست که دول متمدن در مقابل قبایل نیمه وحشی و سرگردان دارند که فاقد

وی به چند کشور همسایه و اسلامی مسافرت نموده تعهدات قوی راجع به کمکهای اقتصادی و حتی تادیه قروض اتحاد شوروی سابق رابدست آورد. درین سلسله ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان به افغانستان دعوت و خود داؤد خان نیز از پاکستان دیدار به عمل آورد.

داؤد خان در دعوتی که از طرف شهریان شهر لاهور در باغ شالیمار به افتخارش ترتیب شده بود، ضمن بیانیه گفت: " آنچه سبب جدایی ما وشما شده است، سبب نزدیکی و پیوند ما و شما هم شده میتواند" به خوبی هویدانیست که هدف وی ازین سخن چه بوده است، اما از قراین معلوم میشود که سخنانش آرزومندی جدید برای یک اتحاد قوی میان افغانستان و پاکستان را بیان میکرد.

از نظر بعضی تحلیل گران، کودتای ثور در افغانستان، عکس العمل فوری برای تلاشهای داؤد خان بخاطر ایجاد دوستی با پاکستان بود. بعد ازین کودتا افغانستان برای روسها به یک پایگاه بزرگ تبلیغات سیاسی و نظامی مبدل گشت. درین هنگام کتابی که تحت عنوان(پاکستان کی قومیتن) به زبان اردو در مسکو طبع گردید بود، به تعداد زیاد به کابل آورده شده و از آنجا در پاکستان بخش گردید.

درین کتاب پشتونها در پاکستان دومین اکثریت بزرگ خوانده شده است تا از قدرت خود اطلاع حاصل کنند.

در مقدمه کتاب مساله قومیت ها بررسی گردیده و گفته شده است که این اقوام در مرحله یی، در کمپ سوسیالستی به یک مرحله عالی میرسند که همه شان دارای یک زبان واحد خوهند بود. (البته آن زبان روسی خواهد بود).

درین هیچ شکی نیست که کودتای ثور و به تعقیب آن مداخله نظامی شوروی خسارات فراوان مادی و معنوی را به افغانستان وارد نمود و افغانها را با دشواریهای مواجه ساخت که نمونهء آن در جهان یا هیچ نیست ویا بسیار کم میباشد. اما یگانه

مفاد مهم آن این بود که خط دیورند که بین افغانستان و پاکستان یک قضیه بسیار پرجنجال باقی مانده بود. خلاف توقع کمونست ها بسیار بی ارزش گردید.

حادثه بزرگ اجتماعی، مساله خط دیورند را مانند سایر موضوعات از آسمان خیالات و تصورات. به زمین واقعیت ها پائین آورده و از امواج احساسات و جذبات بیرون نمود. اساساً این موضوعی نه بود که سبب اینقدر درد سر و ازرده گی زیاد دو ملت گردد. این ابرقدرتهای وقت بودند که از یک مساله ساده حقوقی و سیاسی که به آسانی قابل حل بود، سناریوی "بازی بزرگ" ساختند.

خوشبختانه در هنگام نگارش این متن، نگاشته های دوتن از دیپلومات های افغانستان و پاکستان که هر دوی شان در روابط میان افغانستان و پاکستان تا حدی دخیل بودند، بدستم آمد. یکی آن آقای محمد عزیزنعیم فرزند مرحوم سردار محمد نعیم وزیر خارجه اسبق افغانستان و دیگر محمد اسلم ختک سابق سفیر پاکستان در افغانستان و وزیر کابینه مرکزی پاکستان است.

آقای عزیز نعیم به ارتباط این موضوع یک مقاله مفصل را در سه شماره" مجاهدولس به نشر سپزده است.(۳۵) درین مقاله معتبرین سند همان"کتاب سیاه" است، که در وزارت خارجه افغانستان جهت مطالعه کارکنان ارشد آن وزارت گذاشته شده بود. این کتاب شش جلد بود که در آن تمام اسناد مربوط زوابط افغانستان و پاکستان محفوظ شده بود.

کتاب سیاه به سببی میگفتند که رنگ وقایه آن سیاهرنگ بود، آقای محمد عزیز نعیم به حیث معاون مدیریت معاهدات وزارت خارجه، اسناد این کتاب را خوانده و یاد داشتهای از آن برداشته است. اکنون معلوم نیست که این کتاب هست یا روسها ویا دیگران دزدیده اند خداوند(ج) به آقای محمد عزیز نعیم عمر و حوصله دهد تا به یاد داشتهای خود شکل کتاب دهد.

نویسنده و مورخ نامدار کشور آقای سید قاسم رشتیا طی تقریظی که به این مقاله نوشت، آنرا فصل مهم تاریخ معاصر

افغانستان خوانده است که من(نویسنده) درین نگاشته از نکات عمده نظر شان استفاده نموده ام.

آقای عزیز نعیم در اغاز مقاله خویش مینویسد که اختلاف میان پاکستان و افغانستان را استعمار به میان آورده و به دنبال آن منابع پروپاگندی هر طرف به آن دامن زده اند. وی واضح ساخت. این موضوع که گویا محرکین موضوع "پشتونستان" شوروی یا هندوستان باشد حقیقت ندارد.

در هنگام خروج انگلیسها از نیم قاره هند، شوروی بیشتر از امریکا به تشکیل یک کشور به نام پاکستان تاکید داشت. بعد از سال ۱۹۵۵م شورویها ظاهراً از موقف افغانستان در مقابل پاکستان حمایت میکردند، اما در حقیقت این حمایت صراحت نداشت. وقتی که میان افغانستان و اتحاد شوروی سابق درین رابطه مذاکرات صورت میگرفت، روسها درباره این موضوع حرف قطعی نداشتند و بهانه می آوردند که گویا نکات نظر افغانستان برای شان کاملاً روشن نیست. از موقف افغانستان به سببی ظاهراً حمایت میکردند که پاکستان از طریق معاهدات با امریکا پیوند خورده بود.

آقای عزیز نعیم مینویسد، تحریک هند نیز حقیقت نداشت. زیرا هندوستانیهای همان وقت خواستار یک هندوستان واحد و جدایی ناپذیر بوده، ازاده غصب پشتونستان و حتی برخی از مناطق افغانستان را به دل داشتند.

"مهاتماگاندهی که قبل از انقسام هند به صوبه سرحد آمده بود، هنگام بازدید از سرحد افغانستان برفهای سفید هندوکش نظرش را جلب نمود. گاندی با اشاره به آنجا گفت سرحد واقعی هندوستان در آنجاست.

عزیز نعیم مینویسد: در سال ۱۹۷۴م به دعوت پروفیسر داکتر نورالحسن وزیر معارف هند به آنکشور مسافرت نمود. وی آرزو داشت که در ارشیف هند اسناد مربوط به سرحد شمال غرب هند بریتانوی را مطالعه نماید. اما برایش گفته شد که مطالعه این

اسناد اجازه فوق العاده ضرورت دارد. به این ترتیب به یک افغان اجازه داده نشد که از حقایق مهم مربوط کشورش اطلاع حاصل نماید.

آقای عزیزنعیم تمام آن قراردادها را که از فرار شاه شجاع تا انقسام نیم قاره هند، از طرف انگلیسها بصورت غیر قانونی بر افغانستان تحمیل گردیده است، برویت اسناد موجود، مطالعه نموده است. اسنادی که در استانه تغییرات جدید در نیم قاره هند، به افغانستان این حق و جرأت را میداد که مستقیماً با انگلیس ها دعوه و مشاجره و مباحثه نموده، قبل ازخروج شان از نیم قاره، مسایل خود را با آنها تصفیه نماید.

بر اساس اسناد کتاب سیاه در سالهای ۱۹۴۳و ۱۹۴۴ به رهبری مرحوم سردار محمد هاشم خان کابینه افغانستان چندین جلسه را تدویر و در باره روابط افغانستان و انگلستان فیصله های را به عمل آورد. یکی از فیصله ها این بود که افغانستان و انگلستان باید تعهد نمایند که برای امنیت، آرامی و انکشاف حیات مدنی در سرحد، با همدیگرهمکاری نمایند ودرین رابطه میان هردو طرف مذاکرات ومشاورت دایمی موجود باشد.

از اسناد واضح میشود که انگلیسها نتوانستند به افغانستان جواب قناعت بخش بدهند. بناءً به بهانه های مختلف موضوع را به تعویق انداخته تلاش مینمودند که این معضله را به حکومات آینده نیم قاره هند(حکومات هند و پاکستان) راجع سازند. انگلیسها گاهی میگفتند که ما در مسایل بغرنج هندوستان بسیار مصروف بوده نمیتوانیم فوری جواب بدهیم وگاهی هم میگفتند که به ما فرصت دهید که درین باره با هندوستان مشوره نمائیم.

جانب افغانی میگفت این موضوع اصلاً به هند مربوط نمیباشد زیرا تمام موافقتنامه ها یا معاهدات مربوط به این بخش بین افغانستان و انگلستان به امضا رسیده است. افغانها به دلیل

انگلستان قانع نبوده و آنها را متوجه مسوولیت بزرگ شان نموده و همیشه توضیح داده اند که اگر انگلستان مسوولیت خود را بر اساس حق و حقیقت رفع ننماید، این امر میتواند تمام منطقه را با بحران مواجه ساخته و بالقان ثانی بوجود آید.

انگلستان هیچ آرزو نداشت که با خروج از هند، غلایق استعماری خود را پایان دهد، بلکه میخواست با تأسیس دو مینیون به مانند دانه های تسبیح با تار کامنویلت به هم پیوند دهد. بنابرهمین دلیل بخواست های افغانستان مخالفت مینمود. از طرف دیگر این خصلت هرقدرت استعماری است که در وقت خروج خود معضلاتی را باقی می گذارد تا در آینده از طریق آنها زمینه برای مداخله شان موجود بوده و وضع را به نفع خود رهبری نماید. بنابرآن انگلستان مسایل مورد اختلاف خود با افغانستان زا به هند و پاکستان به میراث گذاشت.

این اختلاف و هیاهوی ناشی از آن، زیاد دوام نموده و مراحل مختلف بحران را سپری نمود. گاهی چنان واقع میشد که امید برای بهبود روابط و تحکیم علایق برادرانه و دوستی میان دو کشور اسلامی تقویت میبافت، اما گاهی چنان تیره میگردید که کار به حمله به سفارتخانه ها و نماینده گیهای سیاسی کشیده برای جنگ آماده گی گرفته شده وسفر بری اعلان میگردید.

یکبار اوضاع باسفر سکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان به افغانستان، و سفر محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان به پاکستان آنقدر بهبود یافت که هر دو کشور به هم بسیار نزدیک شدند. در کابل بعضی افراد سیاسی قبول کردند که ممکن است افغانستان و پاکستان آنقدر باهم نزدیک شوند که اتحاد شان بشکلی از کنفدراسیون باشد. در افغانستان گفته میشد که پادشاه افغانستان در رهبری این اتحاد رول موثر خواهد داشت، ولی کودتا و حکومت نظامی مارشال ایوب خان در پاکستان همه آرزوها را به خواب و خیال مبدل نمود.

آقـای محمـد اسـلم ختـک سـابق سـفیر کبیر پاکسـتان در افغانسـتان نیز چندیـن بـار موضوع کنفدراسیون را یـاد آور شـده بـود کـه خبرهـای آن در اوقـات مختلـف در روزنامـه هـای مختلـف پاکسـتان انتشـار یافتـه است.

اقـای محمـد اسـلم ختـک یکـی ازشـخصیت هـای سیاسـی و اجتماعی پاکسـتان بـوده قبـل ازآنکـه در افغانسـتان بـه سمت سـفیر مقـرر گردد، از افغانسـتان بـازدید نمـوده بـود. علاقمنـدی موصـوف بـا افغانسـتان از سـفرنامه یـی واضـح میـگردد کـه وی قبـل از تاسـیس پاکسـتان نوشـته و در نشـریه (نـن او پـرون) یعنـی امـروز و دیـروز بـه نشر رسیده است.

اسلم ختـک یکـی از نویسـندگان دوره معـاصر پشـتو بـوده درامـه یـی بـه نـام (د وینـو جـام) کـه بـه شـکل کتـاب انتشـار یافتـه است، در میـان آثار هـنری پشـتو جـای خـود را دارد.

جریـده وفـا (ارگان نشـراتی اتحادیـه نویسـندگان افغانسـتان آزاد) در مـاه اپریـل سـال ۱۹۹۶م مصاحبـه یـی بـا موصـوف انجـام داده کـه بعضـی مطـالب آن بـا ایـن بحث ارتبـاط دارد.

وی در جـواب یـک پرسـش گفـت: مـن هـم افغـان هسـتم. تـا وقتـی کـه انگلیسـها مـا را از هـم جـدا نکـرده بودنـد، یـک ملـک بـود. پشـاور دارالخلافـه زمسـتانی بـود. حکمرانـان افغـان در زمسـتان بـه اینجـا مـی آمدنـد و در موسم گرمـی بـه کـابل میـرفتند. همـه ایـن، یـک وطـن بـود.

مـن در کـابل روزهـای خوبـی را سـپری کـرده ام. مـا بـه سـرحدی رسیده بودیـم کـه بیـن افغانسـتان و پاکسـتان روابـط بسـیار نزدیـک را تأسیس کنیـم. مرحـوم سـکندر مـیرزا خدمـات بـزرگی را بـرای بـهبود ایـن روابـط نمـود.

وی عـلاوه نمـوده اسـت: شـهید سـهروردی یکـی از صدراعظمـان پاکسـتان مسـاله پشتونسـتان را در دو دقیقـه حـل نمـود. مـا فیصلـه کردیـم کـه روابـط میـان دو کشـور تـا سـرحد کنفدراسیون نزدیـک گردد. امریکـا تصمیـم گرفتـه بـود کـه در صـورت تأسـیس

روابط بسیار نزدیک بین افغانستان و پاکستان خط آهن چمن را تا قندهار و خط آهن تورخم را تا جلال آباد تمدید نماید. سردار داؤد گفت ضرورت است که خط آهن قندهار و جلال آباد هردو به کابل آورده شود. امریکا گفته بود که این کار را در مرحله دوم انجام خواهد داد.

امریکا حاضر بود به تعداد پنجاه انجن و سه صد واگون ریل را تحویل دهد تا در تجارت میان افغانستان و پاکستان تسهیلات به میان آید. همچنان در کراچی بندر گاه جداگانه را اعمار وبندرگاه گوادر را انکشاف میداد.

این همه فیصله ها در زمان ایوب خان با خاک یکسان شد. من که در افغانستان سفیر پاکستان بودم به عراق تبدیل و به عوض من ایوب برادر زن خود را به کابل فرستاد. در مدت سه ماه روابط خراب و به دشمنی مبدل گردید.

آقای اسلم ختک افزوده است: سردار محمد داؤد در زمان پادشاهي(!) ضیاء الحق اینجا آمده بود، من به والاحضرت (سردار داؤد) و ضیاء الحق هردو گفتم، شما هردو متحد شوید ورنه سیلابی در حرکت است که اول شما و بعد ما را نابود خواهد کرد. من به هردو آنها مسوولیت خود را رفع کردم. (۳۶)

خال اگر توضیحات آقای اسلم ختک را، در روشنی اسناد کتاب سیاه.با موضوعات افغانستان به مقایسه گیریم، به این نتیجه میرسیم که اختلافات میان افغانستان و پاکستان زیاد پیچیده نبوده، بلکه بازی بزرگ جاري، به آن ابعاد پیچیده داده است.

این سخن آقای اسلم ختک، که یکی از صدراعظمان پاکستان "مساله پشتونستان" را در دو دقیقه حل کرد، ظاهراً مبالغه به نظر میرسد، اما اگر به موقف حکومت افغانستان که در اسناد کتاب سیاه چندین بار تکرار گردیده است نگاه کنیم، واقعاً مسله یی نبود که در دو دقیقه حل نشود.

افغانستان راه حل آسان را باز گذاشته بود. اما آقای اسلم ختک توضیح نکرده است که در زمان ریاست جمهوری مرحوم سکندر میرزا تا چه اندازه ازین راه حل آسان استفاده شده است. به هرحال اختلافات میان افغانستان و پاکستان به حدی شدید و سخت نبود که حل شده نمیتوانست. اگر آن اختلاف طبق خوشبینی آقای ختک در دو دقیقه حل شده نه میتوانست، آنقدرزیاد هم نبود که در نیم قرن سیاستمداران در حل آن خسته و مانده شوند. دراینجا این نکته را باید متذکر شد که هردو کشور ضرورت داشتند تا این اختلاف را حل نمایند. تنها در زمان ریاست جمهوری مرحوم سکندر میرزا برای حل مساله تلاش صورت نگرفت، بلکه این نوع تلاش در هنگام انقلاب جمهوری مرحوم داؤد خان مجدداً آغاز یافت و در همین وقت داؤد خان گفت "آنچه که میان افغانستان و پاکستان سبب جدایی شده سبب نزدیکی و پیوند هم شده میتواند."

بدبختانه بعد ازکودتای خلقیها و پرچمیها و به دنبال آن مداخله نظامی اتحاد شوروی سابق، مسایل را آنقدر زیاد و پیچیده ساخت که روابط افغانستان و پاکستان قبل از آنکه راه حلی بخود پیدا کند، بدست امواج سلسله حوادث جدید سپرده شد.

پاکستان ستیج دیگر بازی بزرگ

پاکستان از نگاه دینی، کلتوري، تاريخي، جغرافيايی و سایر خصوصیات اجتماعي، اقتصادي، با افغانستان شباهت زیاد دارد. در طول جهاد، این کشور با افغانستان همکاری زیاد نمود. تلاش ابرقدرتها این بود تا پاکستان راهم به ستیج دیگر بازی بزرگ تبدیل نمایند که تقریباً بیش از دو قرن زمین آبایی ملت افغان را زیر پای شان به آتش سرخ مبدل نموده است. مثلاً اگر حیات، کرکتر اسلامی و مرگ جنرال ضیاء الحق را در نظر گیریم، وی نیز قربانی "بازی بزرگ" افغانستان گردیده است.

یکی از جمله کسانی که ازین وضع آگهی داشت محمد یوسف دگروال متقاعد I.S.I پاکستان است که ضمن یک سابقه طولانی در اردوی پاکستان، مدت چهار سال از (۱۹۸۳-۱۹۸۷) درین اداره کار نموده است. موصوف بعد ازتقاعد، به ارتباط وقایع افغانستان و رول پاکستان در آن، به زبانهای اردو و انگلیسی چند کتاب را نوشته است.

وی به خاطر بزرگ جلوه دادن رول جنرال اختر عبدالرحمن در جهاد افغانستان کتابی تحت عنوان "خاموش مجاهد" را نگاشت و در آن بر نظریات جنرال ضیاء الحق و اختر عبدالرحمن در رابطه به جهاد افغانستان و اختلاف نظر آنها روشنی انداخته است.

نظر ضیاء ازین جمله که از قول خودش عینا نقل قول شده است واضح میشود "The water in Afghanistan must boilat the right temperature" معنی جمله اینست که باید در افغانستان آب رابا حرارت مساعد جوش داد.

هدف ضیاء این بود که باید جنگ را در افغانستان به شکل آتش مخفی و درد ناک حفظ کرد تا شعله های آن بسوی پاکستان نه آید. یعنی شدت جنگ در افغانستان به شکلی کنترول گردد که به روسیه برای تجاوز بر پاکستان بهانه اشکارا بدست ندهد. امریکا تا مدت زیاد پالیسی "استاد باش و ببین" را برگزیده بود؛ زیرا پنتاگون افغانستان را به کام روس افتاده فکر میکرد. از جهت دیگر اصطلاح Kabul must burn یعنی "کابل باید بسوزد" همیشه ورد زبان جنرال اخترعبدالرحمن بود، زیرا وی کابل را کلید فتح میدانست.

همچنان "Death by a thousend cuts مرگ از طریق هزارن زخم" عنوان ستراتیژی جنرال اختر عبدالرحمن بود. براساس این ستراتیژي، بر بدن دشمن باید آنقدر زخم زد تا به اثر آن بمیرد. برای چنان زخم زدن هزاران تن اسلحه به افغانستان فرستاده میشد و هزاران چریک تربیه میگردید.

دگروال متقاعد محمد یوسف نوشته است: در سال ۱۹۸۶م در هر هفته هزار تن اسلحه به افغانستان فرستاده میشد. جنرال اختر عبدالرحمن به مساله اتحاد میان تنظیم ها ارزش خاص قایل بود. وی بر اتحاد میان رهبران سیاسی اتحاد ستراتیژیک، و بر اتحاد قوماندانها اتحاد تاکتیکی نام گذاشته بود.

محمد یوسف درکتاب خود نوشته است: در سال ۱۹۸۴م ویلیم کیسی William Casey دایرکتر C.I.A امریکا از I.S.I پاکستان دیدار نموده از بابت تنظیم فعالیت مجاهدین، انتقال سلاح و تربیه چریکهای افغانی، به جنرال اختر عبدالرحمن تبریک گفت. امریکا از اثر راپور ویلیم کیسی در سال ۱۹۸۵م بودجه

موسسات اجتماعی بوده، بی حرکت و راکد مانده اند. در چنین شرایط امنیت سرحدات و روابط تجارتي، دول متمدن را مجبور میسازد که برای تسلط بر مناطق همسایه اقداماتی بنمایند، که جنگ و جدل و غرایز باغی، زنده گی را در همسایه گی شان مشکل ساخته است... مشکل بزرگ دیگر، آگهی به این سخن است که درکجا باید توقف نمود.(۵)

آرمان بزرگ روسیه دستیابی به آبهای گرم بود. این سخن ورد زبان سیاستمداران بزرگ همان وقت روس بود که میگفتند "اگر در آسیای مرکزی روسیه بسیار قوی باشد، پس در هندوستان بریتانیا ضعیف خواهد بود. اگر در هندوستان بریتانیا ضعیف بود پس در اروپا ما یک بریتانیای مایل به توافق و باگذشت خواهیم داشت."(۶)

اینگونه آرمان و فرضیه، روسیه را وادار نموده تا برای مداخله در هندوستان پلانهای را ترتیب دهد. این سخن شهزاده گورچاکوف که "مشکل، اگهی به این سخن است که در کجا باید توقف نمود" انگلیس ها را هفتاد سال به حال ترس و تشویش نگهداشته بود. این وضع پر از ترس و تشویش انگلستان، در نامهء یکی از وزرای خارجه آنکشور به نام لارد پالمرستون چنین انعکاس یافته است:

"پالیسی و عمل حکومت روسیه همیشه به جهت اشغال ممالک پیش میرود. همیشه ازعجله کار میگیرند تا به وسعت ساحه تحت تسلط خود هرچه زودتر بیفزایند. روس ها صرف همان وقت توقف کرده اند که بایک مقاومت قوی و مصمم روبرو گردیده اند، بعد برای فرصت مناسب دیگر انتظار کشیده ومجرد به دست آوردن موقع، به سوی هدف مطلوب خیز زده اند.

در مقابل این گامها، افغانستان از لحاظ اقتصادي فقیر و گاهی هم پارچه پارچه قرار داشت که به گفته یک سیاستمدار بریتانوي، همین افغانستان فقیر در راه رسیدن روسها به هندوستان، یک مانع نیز بود.

مخصوص نظامی خود به مجاهدین را به دو چند افزایش داد.
باوجودی که امریکاییها فعالیت جنرال اختر را می ستودند، میان آنها و جنرال اختر اختلاف نظر موجود بود.

C.I.A پیوسته بر I.S.I فشار میآورد که امریکاییها باید در تعین اهداف و تحویل سلاح به افراد طرف علاقه خویش صلاحیت داشته، و مجاهدین باید توسط متخصصین امریکایی تربیه شوند، اما جنرال اختر مسوول I.S.I این تقاضاها را نه میپذیرفت. در نتیجه آنها مجبور شدند که برای پرتاب راکتهای ستنگر نخست پاکستانیها را تربیه کنند تا بعداً آنها به مجاهدین بیاموزند.

جنرال اختر به دو لحاظ از تماس مستقیم امریکاییها با مجاهدین جلوگیری مینمود. اول اینکه با این عمل خود تبلیغات روسها را خنثی سازد که جنگ افغانستان را جهاد نه بلکه جنگ برای اهداف توسعه طلبانه امریکا میدانست. دیگر اینکه امریکاییها در جنگ چریکی تجربه کافی نداشتند. این موضوع نیز میان اختر و C.I.A اختلاف را بوجود می آورد که امریکاییها میخواستند که تنظیم ها تطمیع گردند، که نتیجه آن جز تفرقه، گدودی و بدبیني، دیگر بوده نمیتوانست (که بدبختانه نتیجه آنرا به چشم سر دیدیم)

دگروال متقاعد نوشته است: امریکاییها درک نموده بودند که جنرال عبدالرحمن برای تأسیس حکومت مسلمانان بنیادگرا در کابل کار میکنند. امریکاییها خواستار خروج روسها از افغانستان بودند نه طرفدار تأسیس حاکمیت بنیادگراها. امریکاییها جنرال اختر را ارتقا داده از I.S.I منفصل ساختنند. از طرف دیگر هدف جنرال ضیاء الحق نیز این بود که افتخارات پیروزی جهاد افغانستان، تنها نصیب وی گردد.

شمار زیاد مردم فکر میکردند که ضیاء یک مسلمان افراطی است. درین شک نیست که وی یک مسلمان دیندار بود ولی اساساً یک سیاستمدار بود. بدون ضیاء ادامه جهاد ناممکن بود اما وی

بحیث سیاستمدار در هر اقدام خویش به علاقمندیهای شخصی خویش ترجیح میداد.

دگروال متقاعد محمد یوسف طی مصاحبه، با یک مجله معروف انگلیسی زبان بنام (MAG) به جوانب دلچسپ اوضاع افغانستان و پاکستان روشنی بیشتر انداخته است که بعضی مطالب آنرا در اینجا می آورم.

وی در پاسخ به این سوال که حکومت ضیاء الحق بر اساس کدام علاقمندی از مجاهدین افغان حمایت نمود؟! گفته است: برای توضیح این موضوع باید به اوضاع داخلی پاکستان در هنگام مداخله روسیه(شوروی سابق) در افغانستان، نظر انداخته شود. چند ماه قبل از مداخله، بوتو اعدام شده بود. این موضوع در سند عکس العمل شدید را ایجاد نمود. به اثر اعدام بوتو، ضیاء هم در جهان اسلامی و هم در جهان غرب وجاهت خود را از دست داده بود. از یکطرف ضیاء در پاکستان و جهان تجرید گردیده و از طرف دیگر ایران و امریکا درین منطقه شدیداً دست و گریبان شده بودند.

شوروی ها ازین وضع بسیار راضی بودند. آنها اصلاً هیچ فکر نه میکردند که کسی در روی زمین بتواند در کنار مجاهدین بایستد. شوروی ها با چنان یک اطمینان به سرکوبی مجاهدین افغان دست زدند. خلاف تصور و فکر شوروی ها ضیاء الحق در چنان شرایط دشوار دست کمک به سوی مجاهدین دراز نمود. این اقدام متهورانه و دلیرانه وی نه تنها شوروی ها بلکه تمام دنیا را به حیرت انداخت.

I.S.I میخواست افغانستان را برای شوروی به ویتنام مبدل سازد، و آرزو داشت که با کامیابی مجاهدین امنیت سرحدات شمال غربی پاکستان بصورت دوامدار تأمین گردد اما وزارت خارجه با این اقدام نظامیان شدیداً مخالف بود. با وجود همه ناسازگاریها مغز سیاسی ضیاء حکم کرد تا در داخل و خارج

پاکستان به خاطر حفظ موقف خود از جهاد حمایت کند. وی باور داشت که حمایت از جهاد افغانستان وی را در جهان اسلام بحیث رهبر بزرگ و در جهان غرب بحیث یک قهرمان ضد کمونیزم تبارز خواهد داد.

محمد یوسف در جواب سوال دیگر گفت: پاکستان نمیتوانست در سرحدات شرقی و غربی خود با دشمنان سروکار داشته باشد لذا تصمیم حمایت از مجاهدین جنبه اجبارسیاسی نظامی Politic Military Compulsion را داشت. تا هنگامی که پالیسی مجاهدین افغان مستقلانه جریان داشت افتخاراتی در میدان جنگ بدست می آمد اما بعد از آنکه معاهده ژینو به امضا رسید، پالیسی امریکا به منصهٔ تطبیق قرار گرفت و به امریکا اطمینان داده شد که در افغانستان حکومت بنیادگرایی تشکیل نخواهد شد.

اگر به مجاهدین افغان صمیمانه کمک صورت میگرفت امروز در افغانستان یک حکومت اسلامی بر سر قدرت میبود و سرحدات شرقی و غربی پاکستان بصورت دایمی مصوون باقی میماند. در صورت موجودیت یک حکومت دوست اسلامی در افغانستان، هندوستان قبل از حرکت جسورانه علیه پاکستان، یکبار نه بلکه دوبار به فکر کردن عواقب اقدام خود، مجبور میگردید.

محمد یوسف درین مصاحبه خویش گفته است: جنرال اختر عبدالرحمن طراح ستراتیژی مجاهدین در افغانستان بود که تحت قومانده و مهارت مسلکی وی تطبیق میشد. هدف عمده ستراتیژی این بود که در سال ۱۹۸۴م بر کابل فشار وارد گردد. مجاهدین همانسال در حوالی کابل به عملیات نظامی پرداخته و بر کابل راکت پرتاب نمودند.

با این عملیات سلسله مسدود شدن سفارتخانه در کابل آغاز یافت. هدف ازین عملیات نمایش قدرت مجاهدین به جهانیان بوده

اما نتیجه معکوس از خود به جا گذاشت. این عملیات. حملات شدید شوروی ها را برانگیخت و در سالهای (۱۹۸۴-۱۹۸۵م) تلفات سنگین به مجاهدین وارد و جنگ را به سرحدات پاکستان نزدیک ساخت اما کدام موفقیت باارزش ستراتیژیکی یا تاکتیکی را بدست آورده نتوانستند.

مجاهدین بحیث بخشی از ستراتیژی در ولایات شمال حملات خود را آغاز و جنگ را به آنطرف آمو به خاک شوروی انتقال دادند. بعد از جنگ جهانی دوم این اولین باری بود که یک ملت توانست عملیات علیه شوروی ها را در خاک خود شان براه اندازد. همین نقطه ضعف بود که شوروی ها را مجبور ساخت قوای خود را از افغانستان خارج نمایند. سرایت جنگ افغانستان به مناطق مسلمان نشین شوروی که هنوز تمایلات کمونیستی شان ضعیف بود، روسیه را پریشان ساخت.

این مامور متقاعد I.S.I به اختلافاتی نیز اشاره نموده است که به ارتباط معاهده ژنیو میان سیاستمداران و نظامیان پاکستان بخصوص در باره تقسیم اوقات خروج عساکر شوروی موجود بود. مقامات سیاسی صوبه سرحد و بلوچستان که حکومات ایالتی شان با سبوتاژ مواجه بودند، معتقد بودند که به شورویها وقت زیاد داده شود و شرایطی مساعد گردد که بطور مصوون از افغانستان افغانستان خارج گردند. این امر میتواند مبدای برای روابط دوستانه پاکستان و شوروی درآینده گردد. آنها فکر نمیکردند که از شوروی گوساله بزکشی ساخته شده و از هیبت گذشته چیزی برایش باقی نمی ماند.

نظامیان پاکستان فکر میکردند که با امضای معاهده ژنیو، امریکا در حجم تحویلدهی سلاح به مجاهدین کاهش به عمل خواهد آورد. بناءً آنها میخواستند که برای خروج از افغانستان، به شوروی ها حد اقل وقت داد. به این ترتیب به مجاهدین فرصت مساعد گردد. اگر امریکا در حجم سلاح کاهش بعمل می آورد

انها با استفاده از سلاح ذخیره شده خویش، بر کابل حمله نموده کابل را از روسها و دست نشانده های آنها اشغال نمایند. اما دفتر خارجه (وزارت خارجه) حاضر نبود تقسیم اوقات نظامیانرا قبول نماید زیرا آنرا برای شوروی ها تحقیر آمیز میدانست. دفتر خارجه اماده بود برای خروج شوروی ها از افغانستان حد اقل نه ماه مهلت دهد.

جنرال حمید گل که بعد از جنرال اختر عبدالرحمن عهده دار I.S.I گردید، به خطرات تقسیم اوقات متوجه بوده و تصمیم به ذخیره نمودن سلاح در کمپ اوجری Ojhiri گرفت. ابرقدرت ها بنابر دلایل مختلف حاضر نبودند بنیادگراها افتخار پیروزی رانصیب گردند، لذا تصمیم گرفتند که مجاهدین راازین ذخیره محروم سازند. بناءً ازطریق سبوتاژ آنرا از میان بردند. واقعه حریق این ذخیره یک سفر خارجی ضیاءالحق را برایش ناگوار ساخت. وی واقعه را قیامت کوچک نامیده و مدت باقی مانده سفر خود را منسوخ و به کشورش بازگشت.

محمد یوسف این مطلب را نیز توضیح نموده است که جنرال اختر از آغاز جهاد از استعداد ها و محدودیتهای مجاهدین آگاهی داشته، با دقت پلان ستراتیژیک جهاد را ترتیب میداد. اما هنگامی که در سال ۱۹۸۷م وی ازین وظیفه سبکدوش گردید، موضوع تعین موقف مجاهدین از میدان جنگ به میزهای سیاسی پشاور انتقال یافت و توأم با آن مخالفت میان رهبران جهاد تشدید یافت.

این مخالفت ها به خاطری تشدید گردید تا مجاهدین از تشکیل یک حکومت اسلامی محروم گردند. (۳۷)

بازیگران جدید بازی بزرگ

ضربات افغانها بر اتحاد شوروی سابق یکی از آن عوامل موثر و مهمی بود که دیوار آهنینی که کشورهای مسلمان آسیای میانه را در بند کشیده بود، درهم شکست؛ اما آن نیروهای سیاسی و نظامی که ازتقسیم به چور خوش بودند، از پارچه های شکسته آن برای ملت مسلمان و مجاهد افغان چنان زنجیر و زولانه‌ء را ساختند که ملت رامتحیر و به جای خود میخکوب نمود حتی ازهم فرد افغان راه را گم کرد. کسی نه میدانست که به کی رو آورد به شرق یا به غرب؟ به شمال روند و یا راه جنوب را در پیش گیرند.

جالهای بازی بزرگ به هر سو پهن و بازیگرانش نیرومندتر از گذشته بود. دامهای جدید و جدید تر و بازیگران جدید و کهنه، افغانها را چنان بند به بند بستند که از ملت دینامیک مجاهد و فداکار افغان، تمام القاب پرافتخار را گرفته و از دلسوزی کمی که به آنها داشتند نام و عنوان "اکثریت خاموش" را به ایشان ارزانی داشتند.

باشنیدن صدای شکستن قفس آهنین بزرگ به نام اتحاد شوروی، نیروهای عاشق مفاد اگر آنها کافر بودند یا مسلمان، کاپیتالیست ها بودند یا سوسیالست‌ها، همه شان به محل این حادثه بزرگ تاریخی و اجتماعی روی آورده واز هر سو قدرتها برای گرفتن به اصطلاح (پرنده های جدید طلایی) به سرعت خویش افزودند. برای اینکه درین رقابت و مسابقه دوش از سایرین عقب نمانند، هر قدرت شانه های خود را از سنگینی تمام اصول عنعنوی خود سبک ساخت. بعضی شان دوسیه قطور به نام حقوق بشر را در الماری ها یا آرشیف ها گذاشته، وعده‌ء دیگر شان اصول مقدس

دینی اعلان شده خود را در تکه های سبز پیچانده با احترام در تاقچه بالا گذاشتند.

حقیقت اینست که این رقابت، اهداف بسیار مهم اقتصادی را در پیش داشت. ساحه وسیع آسیای مرکزی که در شرق از کوههای پر ازبرف تیان شان گرفته تا بحیره کسپین در غرب امتداد یافته است، یک ساحه غنی از منابع طلا، نقره، طلای سیاه (نفت) و قلب انرژی و قدرت (یورانیوم) میباشد.

ازمدت ۲۰۰۰ سال به اینطرف امپراطوریهای حریص به غنای طبیعی فراوان این منطقه چشم طماع خود را دوخته اند. سکندر بزرگ به مقایسه ساحات دیگر، دراینجا چرهای بیشتری میدید که به آنجا روی آورد، و در آریانای کبیر خود را با مشکلات زیاد مواجه ساخت. تزارهای روس کاملاً به این عقیده بودند که غیر خود شان باید هیچ کس دیگر به آنجا قدم نگذارد و نیز یکی از اهداف پالیسی "به پیش" انگلیس در قرن نزده هم دسترسی به منابع غنی همین منطقه بود.

بدون قرغزستان، چهار جمهوری دیگر آسیای میانه دارای چنان منابع طبیعی سرشار اند که نه صرف برای تغییر دادن به حیات مردم آنجا کافی است، بلکه بسیار بیشتر از نیازمندیهای شان نیز میباشد.

ازبکستان دارای بزرگترین معدن طلا در جهان میباشد که در سال ۵۰ تن طلای نا خالص تولید میگردد. تاجکستان دارای ذخایر بزرگ نقره و قزاقستان با داشتن ساحات نفت دار با پرودهوبی Prudhoe Bay الاسکای امریکا رقابت میکند. همچنان چهار حصه از ذخایر کشف شده یورانیوم در جهان، در خاک قزاقستان قرار دارد.

ترکمنستان از نگاه غنای گاز طبیعی در میان ملتهای جهان مقام چهارم دارد. این جمله مجمل را نیوزویک مجله امریکایی نوشته است. نکته ابهام درین جمله اینست که مقصد از تمام

ملتها. تمام ملتهای جهان است یا صرف ملتهای آسیای مرکزی. (بعضی اسناد میرسانند که ترکمنستان از نگاه داشتن منابع گاز طبیعی در جهان مقام چهارم را حایز است. مترجم). در مذاکرات رهبران کشورهای عضو ایکو که به تاریخ ۱۳ می/۱۹۹۷م در ترکمنستان دایر گردیده بود واضح گردید که ترکمنستان خود را کویت دوم میداند.

در سال ۱۹۹۱م اتحاد شوروی تجزیه گردید Chevron crop سومین کمپنی بزرگ ایالات متحده در سال ۱۹۹۳م تصمیم گرفت تا در منطقه نفت خیز تینگز Tengiz قزاقستان ده بلیون دالر سرمایه گذاری نماید. تحلیلگران مسایل نفتی عقیده دارند که ازین ساحه روزانه ۷۰۰۰۰۰ بیرل نفت به نرخ روز به قیمت ده اعشاریه پنج ملیون دالر امریکایی استخراج خواهد گردید.

این اقدام عاجل کمپنی امریکایی، روسیه را که از نگاه اقتصادی ضعیف است، نیز به رقابت تحریک نمود و به این ترتیب بازی بزرگ قدیمی شکل جدید را به خود گرفت. در رقابت جدید چانس روسیه اینست که قبلاً تمام راههای صدور نفت به طرف مسکو تمدید یافته و تمام شبکه های پایپ لاین ها نیز در انحصار آن کشور قرار دارد. بناءً روسیه میخواهد سهم امپریالستی قدیمی خود را بدست آورد.

کمپنی امریکایی اکنون دو راه در پیش دارد. ناگذیر است یا به مسکو کرایه پایپ لاین را بدهد و یا پایپ لاین جدید تمدید نماید. روسها پلان دیگری هم رویدست گرفته اند که عبارت از تمدید پایپ لاین بدون کمک امریکا به طرف بحیره سیاه میباشد.

اداره کلنتن دو هفته بعد از تصمیم روسیه اعلام نمود که امریکا میخواهد از طریق آذربایجان به ترکیه پایپ لین جدید تمدید نماید. شورای امنیت ملی امریکا این تجویز را به خاطری ارایه نمود که صادرات نفت را در منطقه از چنگال روسیه خارج سازد.

این اقدام دو هدف داشت: یک- کمک به کشورهای مستقل منطقه. دو- دفاع از منافع امریکا. گلین ریس Glen Rase مسوول انرژی دولت امریکا طی مصاحبه یی با نیوزویک گفت: "ما در آنجا از حقوق تجارتی کمپنیهای امریکایی دفاع خواهیم کرد". امریکا در رقابت تنها باروسیه روبرو نیست بلکه از اروپا و آسیا به سوی آسیای‌میانه پول به جریان افتاده است؛ چنانچه یک کمپنی بزرگ بریتانیا بنام (AGIP) نیز به آسیای میانه دست دراز نموده است.

در فراراه روابط امریکا با ر یمهای کنونی کشورهای آسیای میانه، موضوع حقوق بشر بحیث یک معانع معنوی قرار دارد. این ر یمهای از کمونیزم به میراث مانده تا حال خصلت استبدادی خود حفظ کرده اند. گرچه ظاهراً این وضع اداره کلنتن را میآزارد اما به قول نیوزویک آن اداره به منافع اقتصادی بیشتر توجه دارد.

در رقابت امریکاییها با مسکو مشکل دیگر اینست که تا هنوز در آسیای میانه عناصر روسی قوی اند؛ زیرا در هر یک از کشورهای منطقه فیصدی نفوس روسها قابل توجه میباشد. قزاقستان زبان روسی را بحیث زبان ملی خود اعلان نموده است. در تاجکستان نیزروسی در کنار تاجکی زبان رسمی است. در ازبکستان قوماندانان ارشد اردو، روسها هستند. علاوه از فاکت های موجود، بخش مهم سراتي ی یلتسین اینست که کشورهای آسیای میانه را در یک اتحاد جدید، باردیگر با روسیه پیوند دهد.

خرابی مناسبات میان ایران وامریکا، موانع دیگری را در مقابل اهداف امریکا در منطقه بوجود آورد. علایمی موجود است که احتمال دارد امریکا بر اساس منافع خود انزوای تحمیل شده اقتصادی بر ایران را نرمتر بسازد و به ایران موقع دهد تا یک اندازه نفت خود را صادر نماید. امریکا ازجهتی به این کار مجبور گردید که ایران میان خلیج فارس و آسیای مرکزی محاط به خشکه حلقه مهم ارتباط میباشد.

اگرجنگ داخلی در افغانستان پایان یافته و وضع امنیتی شهر کراچی اطمینانی گردد ، در آنصورت افغانستان و پاکستان چانس خوبی برای احیای راه ابریشم دارند. در جریان جلسات رهبران ایکو که به تاریخ ۱۴/می/۱۹۹۷م در ترکمنستان پایان یافت، ترکمنستان با ایران و پاکستان قرار داد های تمدید پایپ لاین را به امضا رسانید. امضای قرارداد ترکمنستان با ایران این معنی را میرساند که انزوای اقتصادی برایران نرم شده است و امضای همچو قرار داد با پاکستان شاید به این معنی باشد که برای ایران رقیب تجارتی موجود باشد.

رقابت برای نفوذ مذهبی، کلتوری و اقتصادی در آسیای مرکزی میان ایران، ترکیه، عربستان، پاکستان هنگامی هویدا گردید که امریکا در برابر جهاد افغانستان پالیسی دل ناول و تردد را در پیش گرفت. این رقابت وقتی بسیار متبارز و محسوس گردید و در صفحات روز نامه ها جای گرفت که علایم ضعف و ناتوانی در قدرت اتحاد شوروی برملاگردید.

ایران بسیار تلاش کرد تا درین رقابت اقلیم زیاد را فتح نماید: از همآهنگی و همبستگی با جهاد افغانستان، ایران منافع بعدی خود را مدنظر داشت. آنگاه که روسها پنجه های خود را در گلون ملت مسلمان افغان فرو بردند ، ایران به اصطلاح انگشت افگار امریکا را میفشرد. به این ترتیب توجه مسلمانان به دوستت معطوف گشت. گروگان گیری اعضای سفارت امریکا در ایران به روسها جرأت داد تا در افغانستان مداخله نظامی نماید. این موضوع را یک کارکن متقاعد ISI نیز توضیح نموده که بحث آن قبلاً گذشت. شاید این یکی از اهداف حزب توده ایران بوده است که در آن وقت تمام چرخ انقلاب اسلامی ایران را به کف خود داشت.

در واپسین روز های اقتدار حفیظ الله امین که مراسم انقلاب اکتوبر تجلیل میگردید ، در کابل و تهران در نحوه تجلیل این مراسم فرق کامل موجود بود. در کابل صرف در یک محفل صحبت

رقابت رو در روی انگلیس و روسیه

روسیه و انگلیس از سال ۱۸۳۷ تا ۱۹۰۷ مدت هفتاد سال تمام افغانستان را به صحنه رقابت خویش مبدل نموده بودند. روسها میخواستند به اینسو پا پیش گذارند، در مقابل انگلیس ها تلاش مینمودند تا ازمداخله آنها جلوگیری نموده نگذارند که روسیه به نیم قاره هند برسد.

بعد از مداخله روسها در هرات تقریباً مدت یک دهه این دو قدرت بزرگ اروپایی در افغانبستان کدام مشکلی نداشتند، اما بعد ازین مدت هر دو طرف به بازی خویش اغاز نمودند. این بار بازی بسیار پیچیده بود. توجه کنیم به چند واقعه مهم ذیل که به جوانب مختلف آن تا حدی روشنی میاندازد:

- بعد از شکست حکومت دست نشانده روسها درایران در سال ۱۸۳۸-۱۸۳۹م در هرات، حکومات روسیه و انگلیس با هم نزدیک شدند. انگلیس ها برای اولین باو از روسها اطمینان به دست آوردند که در افغانبستان و در نیم قاره هند بر ضد حکومت بریتانیا کاری را نخواهند کزد.
- انگلستان بز اساس این تشویش که روسیه و ایران در افغانستان اهداف خود را پیش میبرند، جنگ اول افغان-انگلیس (۱۸۳۹-۱۸۴۲م) را بحیث یک إقدام عجولانه برافغانها تحمیل نمود. هدف انگلیسها ازین جنگ این بود تا در افغانستان شخص طرف اعتماد خود را بر قدرت آورند که با نفوذ روسها مخالفت داشته باشد.(۷) گرچه انگلیسها درین جنگ شکست شرم آور خوردند اما با وجود آنهم طی این جنگ به یکی ازاهدف خویش نایل آمدند، زیرا قدرت به

صورت گرفته و طبعاً در باره نتایج مهم(!) و اهمیت انقلاب اکتوبر روشنی انداخته شد، اما در تهران یک فوق العاده گی وجود داشت و آن اینکه در سرویس مهم خبری رادیوتهران به پیام سفیر اتحاد شوروی وقت زیاد داده شد.

پیام سفیر شوروی از چنان موضوعاتی مملو بود که گویا حکومت شوروی در خدمت اسلام و مسلمانان شوروی قرار داشته و به آنها به صدها مدارس، مساجد و مراکز مهم تحقیقات اسلامی را اعمار نموده است. در آن وقت من(نویسنده) بامجاهدین در قریه زنده گی میکردم. بعد از استماع پیام سفیر روسیه از رادیو تهران، مجاهدین تمام تصاویر امام خمینی را که یکی از تنظیم ها در بین مردم پخش نموده و تا آن وقت در دیوار های بیرونی مساجد معلق بود، پائین آوردند.

یک ورنالست هندی در آن وقت طی مصاحبه یی از شخص امام خمینی پرسید که شما چرا توده ئیهارا در کنار خود گرفته اید؟ امام در جواب گفت: اسلام از لحاظ منطقی آنقدر ناتوان نیست که کمونست هارا در کنار خویش تحمل نتواند. او به چشم سر خویش میدید که در افغانستان اسلام و کمونیزم دو ایدیالو ی اشتی ناپذیر و دشمن هم اند، اما اینکه در آن وقت تیوریسنان ایرانی نه میخواستند در افغانستان اسلام و کمونیزم در کنار هم باشند، جز ملحوظات سیاسی چیز دیگری تعبیر نمیتوانم. در آن وقت طرفداران علی شریعتی در انقلاب ایران سهم بزرگ داشتند. شخص علی شریعتی به اختلاف میان اسلام و سوسیالیزم درجه "رقابت" داده بود، یعنی هر دو نظام در امحای کاپیتالیزم و تامین عدالت اجتماعی با هم به رقابت میپردازند، اما اسلام آن نیرومندی را دارد که این رقابت را کمایی کند.(۳۸)

درین شک نیست که ائتلاف با توده ئیها برای انقلابیون اسلامی ایران که از لحاظ عقیدوی با کمونستها اختلاف شدید داشتند، جنبه تاکتیکی داشت. ازین گونه تاکتیک ها در افغانستان نیز کار گرفته شد که بدبختانه نتیجه زیانبار داشت.

مرحوم داود خان در زمان انقلاب جمهوری پرچمی ها را به آغوش گرفت، اما به مار استین مبدل شدند. این مار ها به اژدها مبدل شده، بالاخره سر خودش را خوردند. بدبختانه این تجربه ناموفق بار دیگر هنگامی به منصهء اجرا قرار گرفت که نجیب برای خروج و فرار قوای شوروی آماده گی میگرفت، ورقابت میان مجاهدین بخاطر اشغال کابل تشدید گردید. گروپی از مجاهدین به منظور مقابله با سایر گروهها با پرچمیها ائتلاف نمود که عواقب آن تا حال حل مساله افغانستان را بامشکلات فراوان روبرو ساخته است.

ایران توانست بعد از استفاده از توده ئیها در انقلاب، آنها را رد و سرکوب نماید. اما ایتلاف شان برای ما دو نتیجه بسیار بد باخود داشت. یکی اینکه به اتحاد شوروی جرأت داد تا در افغانستان بدون تشویش مداخله نظامی نماید. دیگر اینکه کمونست های رانده شده از افغانستان به کمک توده ئیها در ایران لانه کرده خود را مسلح و افغانستان را بابدبختی های دیگر روبرو ساختند.

محمدحسن(سیدجگرن) یکی از قوماندانهای ورزیده هزاره جات در سال ۱۹۸۴م طی مصاحبه یی با یک ورنالست امریکایی گفت:" دو تنظیم پیرو خط ایران"نصر" و "سپاه" گروههای بسیار ظالم هستند. انها مردم را میکشند ، خانه هارا به آتش میکشند ، مشکلات مردم راحل نه میکنند. ما که به اعمال و تاکتیک های آنها میبینیم، آنها در حقیقت ضد روسها نه، بلکه همکار آنهاهستند. آنها میخواهند افغانستان را تجزیه کنند، ولی ما تحت شعار وحدت ملی جهاد میکنیم. وحدت ملی افغانستان عبارت از اتحاد تمام گروپهای مذهبی و قومی میباشد"

آقای بهشتی رهبر همان وقت"شورای اتفاق" سخنان سیدجگرن را تائید و افزوده است: در جریان جهادما منطقه هزاره جات را از خلقیها، پرچمیها و شعله ئیها تصفیه نمودیم. افراد تصفیه شده به ایران فرار نمودند، حکومت ایران آنهارا مسلح و باز

گردانید. آنها با پشتونها دشمنی خود را اعلان و از "شورای اتفاق" تقاضانمودند که با پشتونهای سُنی چنان جنگی را آغاز نماید همانگونه که با شورویها میکنند. شورا در این مورد با آنها موافق نبود بناءً با شورا به جنگ آغاز کردند.

آقای بهشتی به ورنالست امریکایی علاوه نموده بود. ما تاآخرین لحظه به روسها و گماشته هایشان جهاد میکنیم. اگر ایران و پاکستان با ما کمک های بی قید و شرط میکننند ما سپاسگزاریم، اما اگر سلاح خود برای ما قطع کنند این کار به تحکیم هر چه بیشتر وحدت ملی میان مردم افغانستان کمک بیشتر خواهد کرد.

به ورنالست امریکایی منازل و قرای نشان داده شد که توسط گروههای ایرانی مشرب هزاره به آتش کشیده شده بود. گناه مردم این دهات این بود که چرا آنها با پشتونهای همسایه که تحت حملات شدید روسها بودند، کمک نموده بودند.

درجه الحاد این گروهها از بی حرمتی یی واضح میگردد که بایک مسجد نموده بودند (به خاطر احترام به مسجد از تفصیل آن، معذرت میخواهم). گناه مسجد صرف همین بود که چرا اعضای "شورای اتفاق" به آنجا رفت و آمد داشتند. (۳۹)

در سالهای نخست آغاز جهاد افغانستان، حزب اسلامی افغانستان تلاش زیاد کرد تا میان مبارزه انقلاب اسلامی ایران و انقلاب اسلامی افغانستان، ارتباطی قایم نماید. چنانچه جریده یی به نام (ندای حق) که به "آب و تاب و لهجه ایرانی" نشر میگردیدو بیانات امام خمینی در آن انعکاس مییافت، از طرف حزب اسلامی در افغانستان توزیع و توأم باآن عکسهای امام خمینی نیز از طرف تنظیم مذکور پخش میشد.

تلاشهای حزب بخاطری نتیجه نداد که حرکات تاکتیکی ایران دیوازهای کهنه و فرو افتاده به نام شیعه و سُنی، پشتو و فارسی رامیان دو انقلاب دوباره اعمار کرد و وقتی رسید که دفتر

حزب اسلامی افغانستان در تهران مسدود گردید. ایرانیها به این دلیل که در حزب پشتونها زیاد اند برآن تاپه فاشیزم زدند.

پالیسی ضد پشتون ایران آهسته آهسته انعکاس جهانی یافت. ستیفن فوی Stephen Foye یک نویسنده غربی نوشت: تمرکز بنیاد گرایان سُنی در پاکستان و تمرکز بنیادگرایان شیعه در ایران سیاست اتحاد شوروی و ایران در باره افغانستان رابهم نزدیک ساخت. زیرا ایران هم مانند اتحاد شوروی نه میخواست که گروپهای بنیادگرای سُنی در افغانستان تشکیل حکومت نمایند(۴۰).

این پالیسی ایران و شوروی، عربستان سعودی، ترکیه و پاکستان را نیز به رقابت گرم کشانیده و مساعی مزید براه افتاد که در مقابل ایران و شوروی در افغانستان، سنگر خود را تحکیم بخشند. این امر در یک مصاحبه مجاهدولس با حجه الاسلام محمد فیاض یکی از رهبران حزب وحدت در تهران به وضاحت انعکاس یافته است. وی برای اینکه به مداخله ایران در امور داخلی افغانستان مشروعیت بخشد به مداخله عربها در افغانستان انگشت گرفته و گفته بود که عربها به افغانستان نفوذ مینمایند، پول انتقال میدهند و به مجاهدین طرف علاقه خویش هر گونه امکانات را در اختیار قرار میدهند. در صورتی که مجاهدین سُنی این صلاحیت را دارند که برای مداخله عربها دوازه را باز گذارند، ما هم این صلاحیت را داریم که راه را به ایرانیها باز کنیم.

مداخله ایران در افغانستان تشویش موسسات ستراتیژیک در پاکستان را افزایش داد. چنانچه در سال ۱۳۶۶ ه ش(۱۹۸۷م) از طرف موسسه مطالعات سیاسی پاکستان کنفرانسی در اسلام آباد تدویر یافت، که در آن تعدادی از دانشمندان افغانی، پاکستانی و عربی اشتراک ورزیده بودند. درین سمینار که به ریاست پراچه رئیس انستیتوت مطالعات ستراتیژی پاکستان تشکیل گردیده بود، به شمول داکتر اعجاز گیلانی معاون شعبه سیاسی پاکستان،

دگروال سید اقبال احمد امر شعبه تحقیقات ملی حربی پوهنحی راولپندی، داکتر فاروق حسنات و فضل الرحمن محقق، محققین مطالعات ستراتیژیکی اسلام آباد، و سایر افراد مهم تحقیقات و مطالعات ستراتیژیک پاکستان اشتراک ورزیده بودند.

درین کنفرانس راجع به شکل حکومت آینده افغانستان، مفیدیت و موثریت آن برای پاکستان و روابط احتمالی اجتماعی و سیاسی افغانستان با پاکستان و ایران صحبت صورت گرفت. در کنفرانس موضوع داغ بحث این بود که اگر افغانستان با پاکستان و ایران در یک محور قرار بگیرد، کار بهترخواهد بود؛ در غیر این صورت با شرکت کابل و تهران یک حرکت اسلامی ضد پاکستان تبارز خواهد نمود. یا به عباره دیگر در افغانستان در چوکات یک نظام اسلامی، انتظار آمدن حکومات سه گروه را داشت.

۱- افغانستان، ایران و پاکستان با یکدیگر یک محور مشترک می سازند.

۲- یا ایران و افغانستان برضد پاکستان روابط خود را تحکیم می‌بخشد.

۳- ویا اسلام آباد و کابل برضد تهران قیام خواهند کرد.

خوشبختانه درین کنفرانس پوهاند فاضل سابق معین وزارت معارف افغانستان نیز اشتراک نموده بود. وی دریک جمله مختصر به این گونه سوالات سمینار چنان پاسخ گفت:" در خصلت ملی افغانها دو اصل متبارز است. نخست اینکه آنها به هیچ نوع فشار تسلیم نه میشوند و نه به کس کرنش میکنند. دوم اینکه نیکی که باآنها میشود همیشه به یادشان بوده ودر آرزوی جبیره نیکی میباشند، ولو مدت طولانی را در برگیرد"(۴۱)

قبل از آن بینظیر بوتو صدراعظم سابق پاکستان که در اپوزیشن قرار داشت، در مصاحبه اختصاصی با جریده وفا گفته بود که افغانها به هیچوجه غلامی کسی را قبول نه میکنند. اما دوستان خوب شده میتوانند. میر زمان سکرتری اطلاعات کمشنری مهاجرین افغان در پشاور، در یکی از همچو کنفرانس ها به این حقیقت روشنی مفصل انداخته است.

وی در سمپوزیم بین المللی که از طرف اکسفورد ترتیب یافته بود یک مقاله را قرائت کرد که نکات مهم آن عبارت بود از:

- پشاور برای یکعده افغانها به شمول پادشاهان شان حکم باشگاه زمستانی را دارد.

- مردم هر دو کشور افغانستان و پاکستان پیرو دین مبین اسلام اند. به نظر وی عواملی که در جذب نفوس مهاجر افغانستان در پاکستان موانع ایجاد میکند، قرار ذیل است:

- فرهنگ افغانها به فرهنگ و عنعنات مردم آریانا و شرقمیانه شباهت دارد.(یعنی از فرهنگ نیم قاره فاصله دارد.)

- فرهنگ پاکستان تا حد زیاد تحت تاثیر فرهنگ هند و انگلستان قرار گرفته است.

مردم افغانستان دارای غرور قوی ملی بوده، هیچگاه حاضر نیستند حکم تبعه درجه دوم را بپذیرند.(۴۲)

سخنان وبرداشت های فوق اشخاص و افراد دارای صلاحت، بدون تبصره ما، این تشویش کارکنان و دانشمندان مطالعات ستراتیژیک پاکستان را رفع مینماید که گویا افغانستان با همدستی و همیاری پاکستان به ایران تهدیدی متوجه سازد و یا با نزدیکی با ایران برای پاکستان به خطری مبدل گردد.

افغانها کمک و نیکی دو کشور برادر ایران و پاکستان را در شرایط بسیار دشوار فراموش نه کرده اند اما اگر با بعضی از تنظیم ها کمک های خاص و مغرضانهء صورت گرفته باشد، ملت افغانستان بارآن احسان را برعهده نه میگیرد. به همین دلیل افغانها هیچگاه نخواهند پذیرفت که به اشاره دیگران برای کشور های همسایه به خطر و تهدید مبدل گردند.

همچنان ممکن است که کشور های همسایه نیز از حوادث جاری افغانستان این درس راگرفته باشند که میشود بعضی افراد را با ریسمان ابریشمین احسان و نیکی بست، اما ملت قهرمان افغانستان هیچگاه و به هیچوجه نگذاشته و نخواهد گذاشت که این گونه ریسمان به گردن شان بافتد.

سه کشور در یک محور

این طرح دانشمندان و کار کنان مطالعات سیاسی و ستراتیژیک پاکستان که پاکستان، افغانستان و ایران با هم یک محور مشترک را تشکیل دهند، موضوع بسیا رپیچیده است، فعلاً نمیتوانم بر مفاد و اضرار این محور روشنی اندازم. تا جای که دیده میشود، تمایلات "همبستگی" و" انفصال" در جهان امروزی محسوس است، کسی منافع زیاد خودرا در انفصال و کسی در همبستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی میبیند.

این ذهنیت عام است که شبکه های مخابرات الکترونیکی و خطوط مواصلاتی مدرن، جهان را به مانند یک قریه خورد ساخته است. طبیعست که داخل قریه هر خانه و خانواده آرزو دارد که آزادی و استقلالش تامین و منافعش محفوظ باشد،

نگاه کردن به جهان به مثابه یک قریه، برای قدرتهای بزرگ که بازیگران قوی بازی بزرگ بوده و به وسایل و تجهیزات زیاد مجهز میباشند، یک موضوع دلچسپ بوده وهست. تلاش قدرتهای بزرگ برای قریه قرار دادن جهان به این منظور بود که ملکی و سر کردگی آن بدوش یکی از آنها باشد.

انگیزه های امریکا و اتحاد شوروی سابق برای به عهده گیری سرکرده گی قریه جهان از همدیگر فرق دارد. مثلاً آرزوی کاپیتالستی امریکا این بود که" همه چیز از من باشد". در مقابل شوروی سوسیالستی تمایل داشت که "در هر کجا من باشم" این تمایلات دوگانه در نقطه منافع، با هم مشابه میشدند یعنی هر دو جانب منافع خودرا در نظر داشتند.

امروز در جهان اسلامی به خصوص در منطقه ما هم در رابطه به کنفدراسیون و سایر انواع اتحاد بحث جریان دارد. فهمیده نه میشود که بر علاوه احساسات پاک اخوت اسلامی درجه شدت تمایلات"هر چیزازمن باشد" و"هر کجا من باشم" تا چه اندازه است؟ بهتر است برای یافتن جواب به این پرسشها اقتباساتی را در اینجا بیاورم.

عبدالرحمن پژواک دیپلومات و نویسنده نامدار افغان در یک مقاله یی که به یکی از سمینار های اتحادیه نویسنده گان افغانستان ازاد (وفا) به زبان انگلیسی نگاشته بود. به خبری عطف توجه نموده بود که از طرف یک نشریه پاکستانی (GLOBE)انعکاس یافته بود. این مجله که به قول مرحوم پژواک یک نشریه نزدیک به وزارت خارجه پاکستان است، در شماره اکتوبر سال ۱۹۹۱ خویش خواب تشکیل دولتی به نام(ایالات متحده هلال United States af Hilal)را دیده بود. یک حاشیه این دولت بزرگ ترکیه و دیگر آن پاکستان خواهد بود. بیرق آن نیز از بیرقهای کشور های مذکور ترکیب خواهد یافت که دارای رنگهای سرخ و سبز بوده و با نشان هلال به رنگ سفید مزین خواهد بود.

مجله آرزو نموده بود که درین دولت بزرگ کشور های ترکیه، ایران، پاکستان، افغانستان، آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان، قزاقستان و قرغزستان شامل باشند.

از جانب دیگر تنظیم "جماعت اسلامی پاکستان" آرزو نموده است که پاکستان به محور کشور های اسلامی مبدل کردد. امیر جماعت اسلامی پاکستان قاضی حسین احمد در یک اجتماع عمومی گفت: ما این اجتماع بزرگ را در لحظاتی دایر نمودیم که مجاهدین افغان به قدرت بزرگ مانند روس را شکست داده و آنها را از افغانستان به دور افگنده اند، ولی بازهم نیروهای استعماری مانند روس، امریکا، انگلستان وغیره تلاش دارند تا مجاهدین را از ثمره فتح بزرگ محروم سازند.

قاضی صاحب بعد از ابراز این مطلب گفت: امروز ما یکبار دیگر از لاهور این شهر علامه اقبال(رح) و مودودی(رح) با احساسات اسلامی به پامیخیزیم و انشاءالله پاکستان رانمونه حکومت اسلامی خواهیم ساخت تا این کشور به امت اسلامی محور گردد.(۴۳)

آنگاه که حکومت نظامی درپاکستان پایان یافته و مبارزات انتخاباتی آغاز گردید، یکی از احزاب سیاسی به حزب سیاسی دیگر اینگونه طعنه داده بود:

تم نی داکه دیا   هم نی کابل لیا

معنی این شعار که بصورت دوامدار در روز نامه"جنگ" انتشار مییافت این بود حزبی درهنگام قدرت خود در پاکستان، بنگله دیش را از دست داده بود، اما دیگری درهنگام قدرت خود کابل رابدست آورده است. واضح است که بخش دوم این شعار شاعرانه، قطعاً مصداق عملی نداشت، اما از یک نیت و اراده نماینده گی مینمود. در مقابل حزب مخالف در یکی از مبارزات انتخاباتی به افتخار گفت: این ما بودیم که دشمنان پاکستان را از افغانستان محوه نمودیم.

اگر موضوع را از میان بازیگران سیاسی خارج کنیم خوشبختانه در پاکستان چنان شخصیت های علمی. فرهنگی و اجتماعی بودند و هنوز هم هستند که به افغانیت تا سرحدی احترام قایلند، که رهبری آسیا را شایسته استعداد فکری و علمی افغانها دانسته و صرف افغانها را شایسته این میدانند که مودل انقلاب نجات بخش تمام مسلمانان را ارائه دهند.

مفکر شرق علامه اقبال نیز چنان یک نظریه داشت، اما اکنون مریدان میخواهند از نظریات علامه اقبال گرد جنگ و سیاست را بزدایند. عمران خان قهرمان و کیپتان اسبق تیم کرکت پاکستان قبل از آنکه به عوض کلاه کرکت، کلاه سیاست را برسر خویش گذارد، با"بالنگ" سیاسی جدید خویش این تلاش رابه خرج داد که

جمهوریت غربی را اوت و در عوض سیستم لویه جرگه افغانی را به میدان آورد. وی نظراتش را در چند نشریه پاکستان انتشار داد. بطور مثال وی به روز نامه "مشرق" در مقاله خود نوشت که در نتیجه نظام حاکم دموکراسی در مناطق قبایلی پشتونها، هر کس از حقوق خویش اگاهی داشته به حقوق خود احترام و از آن پاسداری میکند. در آنجا حق تلفی قابل تحمل نه بوده و به برکت ازادی و احساسات آزادی خواهی، مردم این مناطق مطیع کس نشده اند. آنها در برابر قدرتهای بزرگ دلیرانه مقاومت نموده و آزادی رابه هر منفعت مادی ترجیح میدهند. این دهاتیان برای فرزندان خود حکایت میکنند که پدران و نیاکان شان در راه آزادی چگونه قربانیها دادند وبه همین شیوه به تربیه درست فرزندان خود میپردازند.

عمران خان در مقاله خود افزوده است: از چند سال به اینطرف نزد بعضی دانشمندان پاکستان این مفکوره ایجاد شده است که گویا سبب جنگ افغانستان و کلچر کلاشینکوف ناشی از آن، سبب افزایش جرایم در پاکستان شده است. اما دانشمندان مذکور این حقیقت را چگونه توجیه خواهند کرد که در مناطق قبایلی باوجودی که هر فرد تفنگ دارد، امنیت کامل موجود است. موجبش اینست که در آنجا نظام عدلی در دست چند نفر محدود نبوده بلکه در اختیار هر کس است. اگر واقعه یی رخ میدهند از ظرف۲۴ ساعت جرگه دایر، و بعد از شنیدن ادعاهای هر دو طرف فیصله صادر میگردد و به همان سرعت هم عملی میشود.

سخن قابل یاد آوری اینست که در طول تاریخ قبایل، هیچگاه موضوع تجاوز برزن، به میان نه آمده است، اما در مقابل طوری که عمران خان مینویسد: قضیه او، جی سمپسن در امریکا ثابت ساخت، در کشوری که هفتاد درصد مردم آن و کلا و قانوندان هستند، یک نظام ناقص عدلی در دست اجراست. در آنجا برای یک

امیر دوست محمد خان رسیده واوتوانست که بر خلاف آرزوی روسها، در ولایات شمال، جنوب و غرب افغانستان وحدت را تامین نماید

- خان بخارا در آسیای مرکزی در سال ۱۸۶۹م به گماشته روسها مبدل گردید و به کمک وی نیروی روسها خود را به ساحل دریای آمو رسانید. امیر شیرعلیخان پادشاه وقت افغانستان، بر بنیاد این تشویش که روسها قلمروش را اشغال خواهند کرد، دوبار به این امید به انگلیس ها مراجعه کرد. که اگر روسها مداخله کنند، اطمینان کمک از انگلیس ها را داشته باشد.

تشویش امیر بیشتر از اینجا نشئت نموده بود که ورنالستان و نطاقان رسمی روسی گفتنه بودند بهتر است سرحد روسیه با افغانستان به عوض دریای آمو، سلسله کوههای هندوکش باشد، زیرا این یک سرحد طبیعی بوده و برای حفظ اراضی جدیداً اشغال شده روسیه در آسیای میانه، ضروری میباشد(۸)

لارد نارتبروک وایسرای هند به این عقیده بود، در صورتی که روسها در افغانستان مداخله نمایند باید کمک به افغانها تضمین شده باشد، اما این وایسرا از سوی لندن سبکدوش گردید. درین فرصت لندن اعلام داشت که روسها در معاهده جدید روسیه وانگلیس سال ۱۸۷۳ به انگلیسها اطمینان داده اند، که ولایات شمالی افغانستان را اشغال نخواهد کرد و تعهد سپردند که ساحه قلمرو امیر، خارج از ساحه نفوذ روسیه خواهد بود. باوجود آنهم امیر مطمین نه بوده و تشویش او را آرام نه میگذاشت.

- در سال ۱۸۷۸م یعنی پنج سال بعد ازآنکه اخرین تلاش امیر برای بدست آوردن تضمین ساحه یی باعکس العمل سرد انگلیس مواجه وامیر مایوس گردید، به "چراغ سبز" روسها روی آورد. امیربا اینکار تردد آمیزو غیر ارادی خود، کشور را در آستانه جنگ دوم افغان انگلیس (۱۸۷۸-

آدم ثروتمند امکان این وجود دارد قتل کند و بعد با دل جمعی زنده گی نماید.

عمران خان که بنام" انصاف" حزب جدیدی ساخته است کتابی تحت عنوان"مسلمان غیرتمند" در رابطه به نظام عدلی و دموکراسی فطری افغانها نوشته است. وی درین کتاب شجره نامه خودرا از طرف پدر و مادر به وزیرستان و به ولایت لوگر افغانستان رسانیده است. در محفلی که به مناسبت نشر همین کتاب تدویر یافته بود، شخصیت های عالی علمی، اجتماعی و سیاسی پاکستان اشتراک ورزیده و رهبری آن به دوش اشفاق احمد، ادیب شناخته شده بود.

مهمان خصوصی همین محفل معراج خالد سابق رئیس ولسی جرگه و صدراعظم حکومت عبوری پاکستان بود. در محفل دانشمند بزرگ داکتر غلام مرتضی ملک، ورنالستان معروف هر یک زید، ای سلهری، سعید اظهر و مجیب الرحمن شامی بیانیه های شانرا ایراد نمودند که گزارش آن در نشریه "زنده گی" لاهور انتشار یافت.

مطلب مختصر بیانات مهمان خصوصی و سایر دانشمندان و نویسنده گان این بود که: عمران خان مرید بسیار خوب علامه اقبال بوده و مانند علامه اقبال غیرت، همت و جرأت ملت افغان را ستوده و میخواهد تمام این خواص در شخصیت مسلمانان بوجود آید.

عمران خان در کتاب خود اوصاف جامعه افغانی مانند: دلیری، شهامت، روح مبارزه، و عزت نفس را تحت بحث قرار داده است. گرچه زنده گی مردم در مناطق قبایلی دارای بعضی کاستیهای است، اما این کمبود ها در مقابل ارزشها و برتریهای بی حساب آن بسیار ناچیز میباشد.

...عمران خان با برشمردن خوبیها و صفات جامعه پشتونها، به افرادی رهنمایی میکند که زرق و برق تمدن غرب چشم شان را

خیره نموده است. کلمه افغان به معنی غیرتمند است. جامعه افغانی به مقایسه جامعه غرب چندین مرتبه بهتر است، زیرا درین جامعه عزت هر کس محفوظ میباشد. ما باید مانند آنها مسایل محلی و منطقوی را توسط مردم محل و منطقه حل کنیم که وضعی مانند ملاکند و کراچی ایجاد نه گردد....

این تحقیق و مساعی عمران خان باید شکل یک جنبش را به خود گیرد تا حقوق غصب شده مردم بدست آید.... در کتاب آنچه به نام غیرت افغان تعریف شده است، امروز بیش از هر وقت دیگر به آن ضرورت داریم. زیرا ما در اثر اختتام غیرت در خود، به مصیبت غلامی ذهنی گرفتار بوده و به کشور های غربی دست گدایی دراز کرده ایم.

در جمله بیانیه دهنده گان یکی هم داکتر غلام مرتضی ملک بود که در تحقیق مقایسوی دین، ساینس و فلسفه قدرت وتوانایی بالا داشته و ارائه چند پروگرام دینی در شبکه تلویزیونی NTM پاکستان بر وجاهت علمی اش فزوده است.

وی در یک مقاله یی که بحیث ضمیمه مهم کتاب "مسلمان غیرتمند" عمران خان چاپ شده است، آن اشعار علامه اقبال را که در باره افغانها سروده است، از دیدگاه اوضاع جاری ونیازمندی های جدید، به طرز نوین تشریح نموده است که برخی ازآن را با تبصره های کوتاه در اینجا می آورم.

هنگامی که علامه اقبال در اشعار خویش افغانها را میستود از سایر ملتهای اسلامی شکایات گوناگون نموده است.

تو نام و نسب کا حجازی هی   پر دل کا حجازی بن نه سکا

یعنی تو (ای عرب) به نام و نسب حجازی هستی اما قلباً حجازی نه شدي.

یا: عشق را آئین سلمانی نماند   خاک ایران ماند و ایرانی نماند
یا: آن عثمان در شکنج روزگار   مشرق ومغرب زخونش لاله زار
و یا: مسلم هند شکم را بنده ای   خود فروشی، دل زدین بر کنده اي

علامه اقبال درعین حالی که از حجازیان، ایرانیان، ترکان عثمانی و مسلمانان هندی شکایت دارد، افغانها را مرکز آرزوهای خویش خطاب نموده است.

ملت آوره کوه و دمن — در رگ اوخون شیران موجزن
زیرک و روئین تن و روشن جبین — چشم او چون جره بازان تیزبین

علامه اقبال افغانها را در هنگامی ستود که ملت قهرمان افغان، افتخار پیشاهنگی مبارزات آزادیخواهی را در جهان بر عهده داشت که این افتخار بعداً در جهاد دلیرانه علیه روسها، تجدید گردید.

کابل هنگامی مرکز مبارزات مبارزان هندي و بخارایی بود، که علیه قدرتهای بزرگ عصر، انگلستان و روسیه جهاد میکردند. آنگاه U.N.H.C.R موسسهء که با مهاجرین کمک بشری را عهده دار باشد، نه بود. ملت افغان به قیمت منافع خود لقمه نان خود را با مهاجرین تقسیم کرد. به مهاجرین زمین داده و امکان کار و مصروفیت را برایشان ایجاد کرد و در مبارزه آنها با انگلیسها و روسها بااخلاصمندی تمام همکاری نمود.

این عمل تاریخی افغانها ملل واقوام دور و پیش خود را بحدی تحت تاثیر خود قرار داد که در میان مسلمانان منطقه این روحیه را ایجاد کرد تا ملت افغان خلافت امت اسلامی را که در ترکیه به پایان رسیده بود، بر عهده گیرد. محققی بنام P.G. Galuzo که کتابی اوتحت عنوان (مستعمره نمودن ترکستان) ازطرف اکسفورد چاپ شده است، مینویسد: یکعده ازمردم در آسیای مرکزی این تمایل را پیداکرده بودند که افغانستان در رأس تمام مسلمانان قرار گیرد.

درین باره دوکتور غلام مرتضی ملک نوشته است: مسوولیت بنده گي، نیابت و خلافت الله تعالي(ج) را آن دیوانه های به عهده میگیرند که بالاتر از مال و اسباب، از قربانی جان خود دریغ نه میورزند. این عده مردم صرف برای خود نه بلکه برای الله

(ج) و رسوال (ص) زنده گی میکنند. آنها ضرورتهای سایر بنده گان را مقدمتر از نیازمندی های خود میدانند. لذتی که از تغذیه دیگران میبرند از خوردنش نه میبرند. این جذبه و عشق را صرف آن دیوانه های سرمست دارند که شراب عشق نوشیده باشند. مراد علامه اقبال از شراب عشق، زنده گی است که رنگ و لذت ایثار و قربانی داشته باشد. این موضوع، فلسفه خودی موصوف را هم تشکیل میدهد.

علامه در اشعار خود از امان الله خان خواسته است که افغانها را باید با شراب عشق مست بسازد که امامت جهان اسلام را به عهده گیرند. تقاضای وی از مسلمانان عام این بود که:

سبق پهرپر صداقت کا، عدالت کا، شجاعت کا
لیا جائی گا تجه سی کام دنیا کی امامت کا

داکتر غلام مرتضی ملک مینویسد: علامه اقبال در کتاب (مسافر) خود که از مسافرت به افغانستان ماخوذ است، در برداشت های خود مینویسد: ملت افغان و قبایل از برکت مبارزات وقربانیهای خود در آینده نزدیک اهل امامت امت اسلامی خواهند شد.

علامه در رابطه به پشتونهای خیبر مینویسد:

خیبر از مردان حق بیگانه نیست — دردل او صد هزار افسانه ایست

اقبال در کتاب دیگر خود بنام "پس چه باید کرد ای اقوام مشرق؟" به پشتونهای سرحد نعره میزند.

ای ازخود پوشیده خود را باز یاب — در مسلمانی حرام است این حجاب

وی به افغانها به زبان شعر گفت: فراموش نمودن خودی یک عمل کاملاً حرام است. بناءً به زبان اردو خطاب به آنها گفت: اپنی خودی پهچان او غافل افغان" مطلب این نظم کوتاه علامه اینست که: "بسا اقوام و مردم تغییر یافته اند، فرزند دیده به جهان گشودهء من در کوهها، تو هم خود را بشناس!"

موسم گواراست. آب زیاد و زمین هم زرخیز (در چنین شرایط) اگر کسی زمین خویشرا سرسبز نسازد او چگونه میتواند دهقان خوب باشد. آبی که امواج بلند نداشته باشد نه میتوان به آن بحر خطاب کرد، و اگر باد سرعت نداشته باشد نه میتوان توفانش خواند.

کسی کو در خاک خویش خود را جستجو و یافته است از چنین دهقانی سلطنت فدا باد. بیسوادی تو، سرمردم بی علم را سرفراز ساخته است (ورنه) چنان (به اصطلاح) افراد عالمو فاضل هستند که دین و ایمان خود را میفروشند.

در بند اخیر این نظم علامه اقبال، به آن فهم و هوشیاری فطری افغانها اشاره شده است که در عین بیسوادی از فکر و نظر عالی برخوردار اند. این فهم را آنها از اجداد خویش به ارث برده، مهتران به کهتران تلقین نموده اند. به افغانها ازطریق این فهم درس صداقت، عدالت و شجاعت، که علامه آنها را شروط اساسی ومهم امامت جهان اسلام میداند ،داده شده است.

رُوشانه کلاس Roshanne Klasse مولف کتاب Afghanistan the great game و مسوول شعبه اطلاعات افغانستان در نیویارک که چندین سال در افغانستان اقامت داشته است، نیز در مقدمه همین کتاب همچو یک مطلب را تائید نموده میافزاید که مردم افغانستان تحصیل کرده اند یا نه،بسیار معروف، زیرک، دینامیک و دارای نظر وسیع میباشند .(۴۵)

واقعاً افغانهای بیسواد، بهتر ازکسانی اند، که در مکاتب بیگانه هاتربیه یافته و ازفروش مقدسات روگردان نیستند. ما به چشم سر مشاهده نمودیم که افراد تربیه یافته در مکاتب فکری بیگانه ها. با قبول نمودن ایدیالو ی وارد شده، با بی دردی تمام، بنیادها و ساختمانهای مادی و معنوی افغانستان را از بین بردند .تو گویی به علامه اقبال الهام شده بود که بر افغانستان روزی هم خواهد آمد که بخاطر محو "روحیه افغانی" کار دوامدار صورت

خواهد گرفت. با ترس ازچنین یک روزی، وی به رهبران افغان هوشدار میدهد که:

میرخیل! از مکر پنهانی بترس   ازضیاع روح افغانی بترس

بدبختانه در اوضاع و احوال ناگوار جاری افغانستان افراد و اشخاص فعال سیاسی و نظامی حتی جاسوسان کشورهای دوست (!)، برادران سکه پنداشته شده و به هرنوع مشوره آنها گوش داده شد. ترس تضعیف وضایع "روحیه افغاني" که شاعر و مفکر شرق را ناآرام ساخته بود، باسنگ سبک "ارتجاع" یا "جهالت" وزن گردیده.

داکتر غلام مرتضی ملک نوشته است: با وجودی که علامه اقبال مزاج اسلامی هندوستان رامی ستود، به مسلمانان هندوستان درجه امامت قایل نبود. به نظر وی امامت آسیا بدست ملت افغان است. وی نیک میدانست که اگر پشتونهای سرحد، قبایل افغانی و سایر مسلمانان افغانستان تحت یک آموزش و پرورش درست دینی قرار گرفته و حیات خود را مطابق ایجابات دین عیار وبیرق دین را بلند و وحدت دینی وملی را حاصل نمایند، در آن صورت است که ملت افغان و افغانستان به درجه امامت تمام آسیا نایل میگردد.

باید گفت علامه این سخن را در هنگامی گفته بود روسیه کمونیستی در آسیای مرکزی و ترکستان، پنجه انداخته بحیث یک قدرت بزرگ عرض اندام نمود بود. از طرف دیگر ملل اروپای غربی با نیروی ساینسی خود، رشته امور تمام جهان را به کف خود گرفته بودند.

در چنان یک وقت علامه اقبال ملت افغان را قلب آسیا نامیده و گفت اگر ملت افغان به حیث قلب، بیمار گردد، تمام آسیا دردمند شده ازدعوت و تهذیب اسلامی محروم خواهد شد.

ببینید علامه اقبال در جاوید نامه چقدر سخن عالی گفته است:

آسیا یک پیکر آب و گل است   ملت افغان در آن پیکر دل است
از فساد اوفساد آسیا   از گشاد او گشاد آسیا

بر داشت داکتر مرتضی ملک از ابیات فوق علامه اینست که:
آن وقت که افغانستان به پای خویش وبراسلام استوار بود کشورهای همسایه شمالی (تمام کشورهای آسیای مرکزی) مراکز بزرگ اسلامی بودند اما وقتی که در افغانستان فساد برپاگردید، در مناطق همجوار شمالی نیز فساد برپا و به کام اشتراکیت روس سقوط نمود.

به نظر داکترملک این شعر علامه ثبوتی از دوراندیشي، بصیرت، نظر کامل و ولایت موصوف میباشد. ملک میگوید: ما دیدیم که در دوره ناآرامی کوتاه مدت ملت افغان شخصیت بزرگی چون سیدجمال الدین افغانی را به میدان کشید که در تمام جهان اسلامی جنبش و تحرک بیداری و آزادیخواهی را به میان آورده و در به دور انداختن جال استعمار از کشورهای اسلامی سهم بارز را ایفا نمود. هیچکس نه میتواند ازین حقیقت انکارنماید، جنبش آزادیخواهی یی را که سید جمال الدین افغانی به میان آورد، بالاتر از توانمندی هرکس دیگر بود.

داکتر مذکور علاوه میکند: ما در دهه اخیر قرن بیست دیدیم جهادی را که ملت افغان در برابر تجاوز روسیه انجام داد بالاتراز قدرت هر ملت دیگر بود، و از برکت همین جهاد بود که ابر قدرتی چون اتحاد شوروی پارچه پارچه گردیده تمام کشورهای آسیای میانه که در محکومیت روسها بودند آزاد شده و یکبار دیگر جنبش ملی و اسلامی در آنها به جوشش آمد. چنان معلوم میشود، این نظر علامه اقبال که اگر ملت افغان به پاخواسته و مقام و منزلت خود را بدست آورده و توغ جهاد را برافرازد، تمام دول اسلامی آسیا مرکزی بار دیگر آزاد شده و شکل یک اتحاد قوی اسلامی را به خود خواهد گرفت، اکنون تحقق یافته است.

داکتر ملک مینویسد: اگر به جریانات و حوادث هفده سال گذشته به دقت دیده شود و پیوست با آن آثار علامه اقبال مطالعه گردد. ثابت خواهد شد که علامه با چشم بصیرت این همه حقایق را

دیده و میبینند. این گونه سخن را علامه اقبال در کنار رود "روان کبیر" اندلس نیز گفته بود.

آبروان کبیر تیری کناری کوئی دیکه رهاهی کسی اورزمانی کا خواب

یعنی ای رود آب روان! کسی در کناره تو خواب زمانه دیگر را میبینند.

به نظر داکتر صاحب، این شعر مملوازالهام فراوان میباشد. الهامی که در صبحگاهان آتی به ما نشان خواهد داد، اگر در افغانستان جنگ داخلی وفساد ادامه یابد، ارتباط مسلمانان با آسیی مرکزی منقطع باقی مانده و اتحاد اسلامی تحقق نخواهد یافت.

جهان عرب، ترکیه، ایران، و پاکستان تازمانی با آسیای مرکزی ارتباط گرفته نه میتوانند که در افغانستان یک حکومت مستحکم و امنیت دوامدار استقرار نه یافته باشد.

دنیای غرب ازین هراس دارد که اگر در افغانستان یک حکومت قوی تشکیل گردد، دول کوچک آسیای مرکزی اهمیت زیاد کسب خواهند کرد وبعضی شان به قدرت اتومی مبدل خواهند شد. بناءً تلاش به اینست جنگ داخلی و فساد در افغانستان ادامه داشته باشد تا ارتباط با کشورهای آسیای میانه منقطع باقی بماند(۴۶)

حرف داکتر ملک بجاست که غرب چنان میخواهد، اما تمام ملامتی رانه میتوان بدوش غرب انداخت، بلکه حتی کشورهای که تبلیغات و هیاهوی انقلاب اسلامی یا جمهوری اسلامی شان فضا را پرنموده، در ویران نمودن قلب آسیا سهم علنی گرفته اند.

علامه اقبال ملت افغان را از نگاه معنوی قلب آسیا نامیده است. اما مغز سیاسی کنوني، بر اساس جهان بینی مادی خویش به شریانها ووریدهای آن به نظر شاهراههای تجارتی میبینند، و میخواهد که در اختیارش باشد.

حقیقت دیگر اینست که آن مقام و حیثیتی که علامه اقبال به ملت افغان روا داری نموده بود، حکومت های همجوار نسبت به

آن بخیل اند. حوادث چند سال گذشته نشان داده است که کشورهای مذکور در تخریب اخلاق و مورال افغانها عمداً و قصداً سهم فعال و محسوس گرفته اند؛ تا این ملت به پای خویش نه ایستد، زیرا اگر دوباره به پای خویش استاد شود این خواب و آرزوی علامه اقبال که ملت افغان امامت و رهبری آسیارا به عهده گیرد، تحقق خواهد یافت.

در راه تحقق همچو یک آرزو آن مغز سیاسی بیشتر موانع ایجاد می نماید که علاقمند صدور انقلاب است واین کار میتواند برایش مفید باشد.

سیاست ایران در باره افغانستان

میان ایران و افغانستان علایق نزدیک تاریخي، کلتوری موجود است که زمینه را برای تاسیس روابط خوب برادری میان دو کشور فراهم مینماید؛ اما بدبختانه بعضی افراد تنگ نظر به تحریک دیگران این علایق برادری را به رقابت های ناسالم و بدبینانه مبدل نموده اند و به بعضی ادوار تاریخی رنگ دیگر بخشیده اند. مثلاً نفوذ هوتکیها بر ایران که نتیجه تجاوز ایرانیها بر افغانستان بود، نفرت ایرانیها را نسبت به افغانها برانگیخته اند. اما اگر به حقیقت و واقعیت نگاه شود، نفوذ افغانها در همان وقت به ایران مفادی نیز داشته است. مثلاً مفاد بزرگ آن این بود که سلطنت تحمیل شده و خرافاتی را از پاانداخته و ساحاتی از ایران را آزاد ساختند که روسها و ترکها اشغال نموده بودند.

بدبختانه درهمین قرن جاری هنگامی که رژیم هتلری المان به ایران نفوذ نمود، موضوع تقسیم میراث آریایی بدبینی و رقابت

میان افغانها و ایرانیها را به مرحله بسیار نازک رساند. درین وقت در ایران جریده یی به نام "ایران باستان" انتشار یافت. من کلکسیون کامل این جریده را بیست سال قبل خوانده ام.

در بخشی از جریده مذکور راجع به شخصیت و کارنامه های هتلر و برانکشافات آنوقت المان روشنی انداخته می شد و در بخش دیگر، ادعا های ایران بر میراثهای فرهنگی آریایی انعکاس مییافت. آنها سلطان محمود غزنوي، سید جمال الدین افغاني، حتی شیرشاه سوری را ایرانی دانسته و زبان ملی پشتوی افغانستان را لهجهء از زبان فارسی خواندند، در حالی که زبان رسمی و ملی فعلی ایران لهجهء اززباندری افغانستان میباشد. افغانستان کشوریست که این دو زبان را در آغوش کلتوری مشابه پرورده و به افغانها هردو زبان پشتو و دری با اهمیت و باارزش می باشند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، افغانها پذیرفتند که دیوار فاشیستی ایجاد شده میان دو کشور اسلامی و همسایه، فروریخت. این آرزوی نیک وقتی جنبه عملی یافت که ایران نیز به برادران افغانی آغوش پذیرش واستقبال را بازکرد و شمار زیاد مهاجرین افغان را با تقبل بعضی مشکلات قبول و با جهاد افغانستان حمایت اخلاقی خود را اعلان نمود. طوریکه قبلا گفته شد، موجودیت قوی توده ئیها در دستگاه دولتی ایران چرخ سیاست ایران را به ترتیبی دور داد که به شوروی ها جرأت داد تا به افغانستان مداخله نظامی نمایند.

شعار باوقار (نه شرقي، نه غربي، جمهوری اسلامي) ایران، علایق عقیده یی و روحی مجاهدین افغانستان را به ایران بسیار نزدیک ساخت. به رسمیت شناختن هفت تنظیم در پاکستان که همه شان سنی مذهب بودند، ایران را تشویق نمود تا به اقدام بالمثل تشکیل تنظیمهای شیعه بپردازد و به آنها رسمیت بخشند. درین

۱۸۷۹م) قرار داد، و به اثر برخورد سرد انگلیسها، با بی میلی کامل آماده گردید تا هیات مخصوص دیپلوماتیک روسها را در کابل بپذیرد. روسها به این آرزو هیات خود را به کابل فرستاده بودند که در اروپا مذاکرات خود با بریتانیا رابه نفع خویش به اتمام رسانند و ازطرف دیگر باعقد پیمان همکاری مشترک با افغانها، انگلیسهارا در نیم قاره هند در مضیقه وفشار قرار دهند.(۹)

هنگامی که انگلیسها متوجه شدند، روی این تشویش که مبادا هیات روسی برای حضور هیات دیپلوماتیک روسیه در کابل زمینه رامساعد خواهد ساخت، تلاش نمود تا همچو هیات رابه کابل بفرستند.وقتی که امیر در ابراز موافقه خویش با سفر این هیات تعلل ورزید، انگلیس ها به تجاوز آغاز کردند.

تجاوز انگلیسها امیر را ناگذیر ساخت تا پیشنهاد روسها را در باره یک اتحاد دفاعی بپذیرد اما این اتحاد هرگز تحقق نیافته صرف بحیث نوشته روی کاغذ باقیماند. زیرا در جنگ اروپا وترکیه، براساس فیصله کانگرس برلین، تغییراتی به میان آمد که تشویش روسها رابرطرف ساخت. درین گونه شرایط روسها حاضر نبودند که در آسیا دشمنی با انگلیس ها را قبول نمایند. در کانگرس برلین به اصطلاح بسمارک با دلالی صادقانه" بخش های جدا شده یی از بلغاریای بزرگ را بعضی کشورهای همانوقت اروپا بینهم تقسیم نموذند. برای روسیه شهر باتوم (Batum) وبخشی از ترانس ققفاز Trans- caucasia داده شد. این مناطق قبل از آن شامل ترکیه عثمانی بود.(۱۰)

امیر شیرعلی خان با نزدیک شدن قوای انگلیس، از روسها خواستار کمک نظامی گردید، اما کافمان گورنر روسیه در ترکستان با آوردن بهانه ها ازدادن کمک خودداری نمود. روسها ظاهراً بهانه آوردند که ما برای تقویه قوای از کار افتاده افغانستان در ارسال مواد از طریق هندوکش، مشکلات ترانسبورتی داریم.

فرصت رقابتهای علنی و مخفی میان ایران و پاکستان محسوس گردید.

ایران دفتر حزب اسلامی افغانستان را در تهران به سببی مسدود نمود که در آن گویا پشتونها زیاد اند و به همین دلیل آنرا یک حزب فاشیستی (!) نامید. در حالی که این حزب در سالهای اول جهاد افغانستان به انقلاب ایران و بیانات امام خمینی وسیعاً انعکاس میداد.

بعد از سقوط اتحاد شوروی سابق، ایران آهسته آهسته نقاب انقلاب اسلامی را از چهره خود برداشته قیافه حقیقی و قدیمی خود را نشان داد و انگیزه های "درهرکجا من باشم" به هر سو دست و پنجه انداخت با تاجکستان و تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان، اتحادیه زبان فارسی را باتار ضعیف پیوند داد. تلاشهای سریع ایران، ترکیه، عربستان سعودی و پاکستان را نیز به میدان رقابت کشانید. ترکیه در رقابت فرهنگی ازایران پیشی گرفت.

کشورهای ترکی نژاد آسیای مرکزی با ترک رسم الخط روسی، رسم الخط ترکی را برگزیدند. با وجود آن ایران سعی کرد آذربایجان را با تار مذهب شیعه با خود پیوند دهد، اما حکومت آذربایجان مسأله حقوق و هویت قومی ترکهای آذربایجانی ایران را به میان کشید.

در منطقه تاجکستان تنها کشوری بود که میتوانست با بعضی اهداف ایران کمک نماید، بناءً این دو کشور تلاش کردند تا تاجکستان به مرکز دوم زبان فارسی مبدل گردد. مجسمه لنین سرنگون و به جای آن مجسمه فردوسی قرار گرفت. تاجکستان باوجود عدم ثبات سیاسی و مشکلات زیاد اقتصادی و اجتماعی، یک سمپوزیم بزرگ فارسی زبانان جهان را دایر و از گوشه و کنار جهان تعداد زیاد فارسی گویان را جمع نمود. بعضی از تاجکان افغانستان نیز از اروپا و امریکا در آن اشتراک نموده بودند تا در باره جغرافیای وسیع(!) زبان دری نکات نظر خود را بیان نمایند.

خطوط موازی سیاستهای ایران و روسیه

مسایل ایجاد شده جدید، به ریشهء آرزوهای پژمرده روسها آب تازه داده و به ایشان جرأت بخشید تا برای مداخلهء دلیرانهء مجدد در افغانستان آستین بالا زنند، بناءً خطوط سیاست خود را در باره افغانستان با خطوط سیاست ایران موازی ساخت.

بی بی سی به قول خبرنگار خود داود جنبش شب ۲۳ سپتمبر سال ۱۹۹۶م خبری را پخش نمود که اداره استخباراتی روسیه افشا نموده است که تلاش برای تشکیل تاجکستان بزرگ وجود دارد ولی تنظیمهای مجاهدین شمال افغانستان، با جدا نمودن شمال از پیکر افغانستان، موافقه ننمودند.

همچنان بر اساس راپور دیگر خبرنگار مذکور که شب ۲۸/نومبر/۱۹۹۵م نشر گردید در مسکو مساله افغانستان در یک میتنگ دانشمندان مورد بررسی قرار گرفت. درین میتنگ طالبان بحیث افراد گماشته شده پاکستان و امریکا شناخته شدند. در میتنگ بعضی محققین(!) روسی ابراز نظر نمودند که منافع شوروی در افغانستان ایجاب مینماید که حکومت ربانی تقویه گردد. در میتنگ به این مطلب نیز اشاره شد که حوادث جاری افغانستان نفوس پشتونها را به ۴۵ فیصد اقلیت (!) پائین آورده و بیش ازین حکومت پشتونها در افغانستان مشروعیت ندارد. این موضوع اعتراض افغانهای شامل میتنگ را برانگیخت...

خبر نگار ذکر شده در شب ۱۸ دسمبر خبری داشت مبنی بر اینکه، نتایج انتخابات روسیه در نظر افغان شناسان تغییراتی وارد نمود. آنها سیاست جاری روسیه را که یک قوم بزرگ را نادیده میگیرد به نفع روس ندانسته و به این امر انتقاد نمودند که روسیه طالبان را به رسمیت نه میشناسد.

روسها از قبل در مورد افغانستان سیاست دو رویانه داشتند و همین پالیسی به اصطلاح محققین یا افغان شناسان را در حالت تذبذب نگهداشته است. گاهی امان الله خان پادشاه افغانستان را مترقی تر از رهبران حزب کارگران اروپا خوانده و گاهی حبیب الله بچه سقاو را یک قهرمان جنبش دهقانی خوانده اند. آنها در کتابهای که به زبان پشتو انتشار داده اند پشتونها را مردم فطرتاً دموکراتیک خوانده اما در آثاری که به زبان فارسی انتشار یافته، پشتونها را استعمار گران داخلی افغانستان نامیده اند.

در جریان جهاد روسها از یک روش شیطانی کار گرفتند و آن این بود که شدت حملات خود را متوجه جنوب افغانستان ساختند و در شمال به یاری همکاران سکتاریست خویش به مردم تلقین و تفهیم نمودند که از احتیاط کار بگیرند، تلفات ندهند و به مهاجرت مجبور نشوند.

در نتیجه همین پالیسی در مناطق پشتونها اکثر مردم خانه ها، باغات و زمینهای خود را از دست داده به مهاجرت مجبور گردیدند. آنها فکر میکردند به این گونه میتوانند اکثریت پشتون را به اقلیت تبدیل نمایند.(۴۷)

حوادث پسین نشان داد که پروگرام تبدیل نمودن اکثریت به اقلیت به شکل مصنوعي، افغانستان را به تباهی بزرگ مواجه نمود و به تمام اقوام برادر، این کشور خسارات فراوان مالی و جانی را وارد ساخت. ولی الحمدلله اهداف و نیات شوم تجاوزگران و مداخله گران تحقق نه پذیرفت.

به همه جهان آشکار است که در محابس کمونست ها به افراد بی گناه و مظلوم جزاهای دردناک و وحشیانه داده میشد، بدبختانه همان یک جزا در مجموع به کافه ملت افغان داده شد. پیروان مکتب ستالیني، میان اقوام برادر افغانستان که با هم مانند نقش و دیزاین قالین با تارهای اخوت و برادری اسلامی و افغانی بافته شده بودند، به نام "ملیت ها" خط کشیدند. هدف این بود که به این ملت نیرومند مؤمن و متحد، جزای شدید جدا سازی ناخن و گوشت را بدهند.

جای بسیار تأسف اینست که این سزای سخت دردناک را کشورهای برادر اسلامی وهمسایه به توسط استان بوسان خود به ملت ما دادند. عملیات خونین جدا سازی ناخن از گوشت در افغانستان تمام جهان را به حیرت انداخت. درین عملیات شهر زیبای کابل به ویرانه مبدل شده و پنجاه هزار انسان بیگناه کشته شد. این عملیات زخمهای مهلکی بر بدن ملت افغان وارد کرد، که برای مرگش کافی بود. بعضی اخبارهای دارای تمایلات سمتی و ن ادی نیز اراده خود را برای محو نامهای "افغان" و "افغانستان" ابراز نمودند. ازین جمله جریده "طلوع وحدت" جرأتمندانه متن کامل یکی از بیانیه های رهبر خود را که در چند اول ایراد نموده بود، به نشر سپرد. ما دراینجا قسمتهای ازین بیانیه را نه تنها برای این هدف اقتباس میکنیم که بیزاری موصوف را از افغانستان انعکاس دهیم بلکه این جنبه بیانیه نیز برای ما بسیار مهم و دلچسپ است، که تنظیمهای دارای تمایلات سمتی چگونه برادران هزاره ما را به بازی گرفته بودند؛ که بالاخره در نظریات این رهبر تنظیمی تغییرات بزرگ وارد و وی را به بسا دسایس شوم دیگر ملتفت ساخت. وی در بیانیه خود گفته بود:

"... از آن روزی که این کشور اسم افغانستان را به خود گرفته دو صد پنجاه سال میشود و دولتی که تشکیل شده و حکومتی که درین جا در طول این دوصدوپنجاه سال بوده برای ما

بسیار ناگوار بوده. ما بسیار فشار دیدیم و ذهنیت ما هم براین بود که در رأس حکومت قوم پشتون قرار داشته و بقیه را به عنوان فارسی زبان فشار داده اند..." این رهبر تنظیمی در این بیانیه خویش به آن معاهده روشنی انداخته بود که میان مسعود، دوستم و آنها صورت گرفته بود. آنها یک شورای مستقلانه تشکیل داده بودند که هدف آن نیز از بین بردن اقتدار پشتونها بود.

حزب وحدت تعهد نموده بود که سه، چهار هزار جنگجو را از راه میدان شهر به کابل بفرستند، هزار نفر را به خاطر کمک به مسعود به چهاریکار میفرستند تا در نتیجه عملیات مشترک شان تاریخ دونیم صدساله افغانستان تغییر یابد. وقتی که قوای حزب وحدت به میدان شهر رسیدند مسعود جلو آنها را گرفت و به این ترتیب سمت جنگ تغییر یافت و با هم به جنگ پرداختند. بقیه ماجرا در بیانه این رهبر تنظیمی چنان بیان شده است:

"... حرفی که بسیار جالب است که من معتقدم درین جا تاریخ ۲۵۰ ساله دارد عرض میشود، این مساله است که برادر های که با ما و شما همسو بودند و ما هم با همین همسویی چهار سال یا اقلش از سال ۶۷ و ۶۸ که خدمت تان گفتم، با آنها راه رفتیم. وقتی که نیروهای فرقه ۵۳ با نیروهای وزارت دفاع درگیر شد، هیئتی از طرف آقای ربانی و مسعود پیش آقای حکمتیار رفتند و در آن جا گفتند که جنگ واقعی فعلاً پیش آمده، این جا منافقین یعنی شما و ملحدین یعنی نیروی شمال. به هرحال از آقای حکمتیار میخواهد که بیا درین جنگ وارد شو. این نامه را نورالله عماد به آقای حکمتیار نوشته و این نامه که حالا پیش ما است به همین عبارت که برای شما میگویم میباشد.

خوب در مقابل چه شد؟ این جا است که میگویم چرا تاریخ عوض شده؟ آقای حکمتیار جواب میدهد که من وارد جنگ نه میشوم، میگویید شما باید بیطرف باشید. میگوید که: همچو تعهدهای هم ندارم. ولی برخلاف آقای حکمتیار خودش پشت بی

سیم آمد با من صحبت کرد که تکلیف ما چیست؟ اجازه میدهید که ما به حمایت از شما در جنگ وارد شویم؟...."۴۸

این اقدام حکمتیار قابل ستایش است که در سرکوبی برادران هزاره با دیگران همکاری ننموده و اراده نمود که در کنار شان استاد شود. این تنها حکمتیار نیست که از هزاره ها حمایت نموده است بلکه به همه معلوم است که قوم وردک در آغاز جهاد قوم هزاره را در آغوش گرفت و آنها را در وقتی از حملات حکومت خلقیها در امان ساخت که هزاره ها هیچگونه امکانات دفاعی نداشتند و گروپهای مسلح از ایران نرسیده بودند. از طرف دیگر صدای همکاری حکمتیار به هزاره ها چندان موضوع بزرگ نیست که بتواند تاریخ دونیم صد ساله افغانستان را تغییر دهد، بلکه موضوع اصلی اینست، خونی که به اثر تبلیغات و تلقینات دیگران به جوش آمده بود با یک صدای کمک و همکاری سرد گردید.

دوره گذشته ۲۵۰ ساله تاریخ افغانستان صرف مربوط به پشتونها نه بوده بلکه صفحات آن مملو از افتخارات و سیاهروزی های تمام افغانها میباشد. برادران هزارهء ما درین دوره مهم تاریخی نقش واضح و معلوم داشتند. قبل از قیام میرویس نیکه آنها تحت فشار و ستم گرگین حکمران تحمیل شدهٔ صفویها قرار داشتند، آنها برای اولین بار ازین ستم شکایت خود را به میرویس نیکه بردند و به ایشان اطمینان داد که از گرگین انتقام خواهد گرفت.همین سبب بود که قوم هزاره در اخراج ایران و تسخیر شهرهای مهم آن توسط شاه محمود هوتکی در کنار وی قرار داشتند.

در دوره احمد شاه بابا، در آغاز نمودن فصل مهم تاریخ افغانستان قوم هزاره رول بسیار مهم داشت. مرحوم غبار به شرایطی روشنی انداخته است که تمام اقوام افغانستان را به یک اقدام مهم ملی آماده ساخته بود. وی مینویسد:... نورمحمد خان به خانهای غلجي، ازبک، ابدالي، هزاره و بلوچ و تاجک پیشنهاد کرد

که جرگه یی تشکیل و پادشاهی انتخاب شود. این جرگه در اکتوبر ۱۷۴۷م در عمارت مزار شیر سرخ تشکیل شد و احمدشاه را انتخاب کردند...

... احمد شاه تنها پادشاهی بود که در افغانستان تاج بر سر نه مینهاد، دستار میبست، چپن و موزه میپوشید و در عوض تخت، بر زمین مفروش می نشست. او مستقیما با مردم در تماس میشد با تواضع و پیشانی گشاده سخن میزد و در حل و فصل قضایا انصاف را مدنظر میگرفت... در داخل کشور طبقه دهقان و مالدار یعنی اکثریت ملت با طبقهء شهری و پیشه ور همه سالهای متمادی در زیر اداره ملوک الطوایف و لشکر کشي های داخلی و خارجی و مالیات و عوارض و سیورسات و گمرکات گوناگون کفته شده و طالب یک دولت مقتدر مرکزی و امنیت بودند.... هزاره جات بیشتر از هرجای دیگر تحت نظام فیودالی و مطلق العنانی طوایف سائیده میشد و فیودالهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقانان و مالداران و رعیت دارای اختیارات نامحدود بودند... درویش علی خان هزاره در شهر هرات به نفع احمدشاه قیام کرد، پس حکومت هرات به درویش علی خان سپرده شد.(۴۹)

البته کسی نمیتواند ازین حقیقت انکار نماید که صفحات تاریخ ۲۵۰ ساله افغانستان عاری از ظلم نه بود... اما اگر از انصاف و واقعبینی کار گرفته شود درین مدت طولانی هر قوم افغانی هم ظالم داشت و هم مظلوم. اگر بار مسوولیت تمام مظالم این دوره طولانی به این علت که پادشاهان آن منسوب به پشتونها بودند به گردن آنها انداخته شود، بی انصافی خواهد بود. اگر این مسوولیت به گردن بیروکراسی انداخته شود کار قابل قبول است.

در افغانستان پشتو زبان دربار و رسمیات نبود به همین سبب سهم آنها در بیروکراسی بسیار ناچیز بود. هرکس میپذیرد که

امیر عبدالرحمن خان یک پادشاه بسیار مستبد بود اما تمام احکام و فرمانهای استبدادی شاه مذکور، به قلم فیض محمد هزاره نوشته میشد.

یک محقق المانی در تحقیق تازه خود نوشته است: احصائیه تحصیلات عالی افغانستان نشان میدهد که تاجیکان ۳۹ فیصد سهم داشته و پشتونها که از نگاه نفوس ۵۰ در صد را تشکیل میدهند، در ردیف دوم قرار دارند. یعنی در تحصیلات عالی سهم شان ۳۳ فیصد میباشد.

این محقق مینویسد: اگر زبان در نظر گرفته شود. این تفاوت شکل افراطی را به خود میگیرد. در هر شصت پشتون که دارای تحصیلات عالی اند، چهل نفر شان بلزبان پشتو آشنایی ندارند. ۱۴% از اشخاص داری تحصیلات عالی به سایر اقوام و ۱۴% دیگر به سادات تعلق دارد. (۵۰)

این تحقیق علمی نشان میدهد که پشتونها در افغانستان حاکمیت مطلق نداشتند بلکه در اقتدار و بیروکراسی سهم شان کمتر از دیگران بود. به همه روشن است آن صاحبان اقتدار که به پشتونها منسوب بودند، از نگاه زبان و فرهنگ فاصلهء شان از پشتونها اشکارا بود.

باید گفت که بیروکراسی در هر جامعه به شکل یک قشر جداگانه تبارز مینماید. اگر بیروکراسی ماشین یک حکومت ملی یا واقعا اسلامی را بچرخاند، ثمرهء آن به همه میرسد و اما اگر بدست یک حکومت مستبد بافتد مشکلات افراد ملت را سنگین ساخته خشک و تر در تنور بیروکراسی فاسد میسوزد.

دوکتور نجیب الله اخرین به اصطلاح رئیس جمهور افغانستان و منسوب به پشتونها بود که به هردو زبان پشتو و دری بیانیه های مفصل ایراد میکرد. بیروکراسی وی مشبوع از کسانی

بـود کـه علنـا پشـتونها را "اکـثریت بـی فرهنـگ" مینـامیدند. از پشتونها این جرأت سلب شده بود که به این افراد بگویند که ما بی فرهنگ نیستیم امـا اگر بشـما بـی فرهنگ معلوم میشـویم سـببش اینست که شما بر گلون فرهنگ ما پاگذاشته اید.

دوسـتم را کـه رهبر بـزرگ سکتاریسـتها بـود، نجیـب بـه پـا استاد نمود. مجله تایم در ۱۵ جون سال ۱۹۹۲م نوشت: دوستم پسر یک دهقان و دارای تحصیلات نیمه بود. نجیب هنگامی که رئیس خاد بود، دوستم را به یک کورس سه ماهه عملیات چریکی شامل نمود و بـه اصطلاح از وی ضابط ماشینی ساخت. بـه واسطه وی اجیران قاتل را گرد آورده یک نیروی قوی عملیاتی را یجاد و در مناطق پشتونها جنگ برایش به اجاره داده شد. تباهی و تحقیری که این نیروی جنایتکار به اقوام افغانی وارد نموده میتوانست، دیگران روی ملاحظات انسانی و اخلاقی این کار را نه میتوانستند. این روش هر حکومت غیر ملی است که یک قوم را به واسطه قوم دیگر سرکوب نماید.

بدبختانه در تاریخ افغانستان چنان واقعات کم نیست که حکومات برای سرکوبی پشتونها از اقوام دیگر کار گرفته و توسط پشتونها سایر اقوام را کوبیـده اند. قاتلان اجیر، هرکسی که است و به هر قومی که منسوب باشند، جنایتکاران اند. خلق قهرمانان از همچو افراد، خلاف معیار های انقلابی اسلامی و سایر جنبشهای صالح و مترقی میباشد. تنها بازیگران سیاسی بودند که از چنین افراد استفاده نمودند و برای تخریب اجتماعی جامعه افغانی از آنها بمها و ماینهای بخصوص ساختند.

تولیدات ضمنی جهاد افغانستان وکردار آنها

این حقیقت به کشور های همسایه افغانستان به اثبات رسیده است که افغانها در هر مرحلهء از جهاد های بزرگ خویش در قرن روان، خیرخواه همسایه های شرقي، غربي، شمالی و جنوبی خویش بوده و برای آزادی آنها نیز، جهاد و مبارزه نموده اند. در حقیقت آزادی و استقلال ملل محکوم اسلامی اطراف افغانستان، تولیدات ضمنی By Products جهاد بزرگ ماماست. مسلمانان مخلص و پاکدل این کشور ها به خوبی میدانند که ملت قهرمان افغان با شکست دادن بریتانیا، آن قدرت بزرگ استعماری که آفتاب در سرزمینش غروب نه میکرد، افتخار پیشاهنگی و علمبرداری مبارزات و جنبشهای آزادیخواهی کشورهای آسیایی و افریقایی را به دوش گرفت. در دهه های اخیر همین قرن با شکست دادن ابر قدرت دیگر (اتحاد شوروی سابق) یک بار دیگر همان افتخار گذشته خود را تجدید نمود که در نتیجه از گردن تعداد زیاد کشورهای آسیای مرکزی زنجیر اسارت برافتاده.

لازم بود که کشورهای مذکور، قرن بیست را به نام قرن افغانها مسمی مینمودند و برای بقا و دوام ملت افغان کاری میکردند، اما با بسیار تأسف میبینیم و میشنویم در کشورهای همسایه یی که تولیدات ضمنی جهاد قهرمانانه افغانها اند، مراکز جدید دسایس برای تضعیف و یا پارچه نمودن ملت افغان به وجود میآید. علت عمده آن اینست که درین کشور ها عناصر روسی حضور و نفوذ زیاد دارد.

بر اساس یک احصائیه دقیق از ۱۲ ملیون نفوس ازبکستان، ازبکها ۷۱%، تاجیک ۴%، قزاق ۳% تاتار ۲% کرکلپک (قره قلپاق- مترجم) ۲% روسها و سایر ۸%.

این بهانه روسها به انگلیس ها موقع داد تا بدون هیچگونه تشویش به افغانستان حمله نمایند. این بار نیز افغانها به متجاوزین جواب دندان شکن دادند. اما انگلیسها با عقد معاهده ننگین گندمک دو امتیاز را بدست آوردند. یکی این که وایسرای هند بعد از آن تاریخ میتوانست امور خارجی افغانستان را کنترول نماید. دوم اینکه انگلیس ها به شمول خیبر، بعضی مناطق مهم سرحدی افغانستان را خلاف اراده ملت با جبر و زور ازپیکر افغانستان جدا و ضمیمه خاک هند بریتانوی ساخت.

هنوز به اصطلاح سیاهی معاهده نه خشکیده بود که در اثر اشغال یکی از مناطق آسیای مرکزی توسط روسیه، مشاجرات دیپلوماتیک روسها و انگلیس ها تشدید یافت. در حقیقت کشمکش و رقابت روسها و انگلیس ها تا ربع چهارم قرن نزده نیز دوام داشت، زیرا تزار روسیه به حاکمیت خود تا سواحل آمو وسعت بخشید و بر مناطق سرحدی افغانستان کنترول خود را تقویت نموده بود.

روسها در آنوقت دوگونه پالیسی را پیش میبردند. ازیکطرف به وقفه ها در خاک افغانستان مداخله مینمودند و از طرف دیگر به انگلیس ها اطمینان میدادند که از مداخله در افغانستان دست برداشته اند. انگلیس ها به پالیسی دوم روسها باور نداشتند. یکبار هنگامی که امکان جنگ میان قوای افغانی و روسی بر سر یک چراگاه قوی تر میگردید، جنگ میان قوای روسی و انگلیسی برپنجده نیز محتمل به نظرمیرسید.

انگلیس ها در سال ۱۸۸۹م به روسها اخطار دادند اگر آنها به طرف هرات پیشقدمی نمایتد این عمل شان به مثابه اعلان جنگ تلقی خواهد شد، زیرا در مطبوعات وبیانیه های سیاسی، این موضوع انعکاس یافته بود که قوای تزار قصد اشغال هرات را داشته و از آنجا میخواهند به سوی بحر هند راه باز کنند.(۱۱) ازهمین سبب انگلیس ها پافشاری داشتند که سرحد میان افغانستان و روسیه تثبیت گردد.

در جامعه نفوس پنج مليونی تاجيکستان، تاجيکها ۶۲٪، ازبک ۲۳٪، روسها ۷٪ و ساير ۶٪. در جامعه سه مليونی نفوس ترکمنستان، ترکمنها ۷۲٪، روسها ۹٪، ازبکها ۹٪، قزاقها ۲٪ و ساير ۷٪. در جامعه هفده مليونی قزاقستان، قزاقها ۳۹، روسها ۳۷٪، جرمنها ۵٪، اوکرائينيها ۵٪، تاتارها ۲٪، ساير ۷٪ و در جامعه چهار مليونی قرغزستان، قرغزها ۵۲٪، روسها ۲۱٪، ازبکها ۱۲٪ اوکراينيها ۲٪، تاتارها ۱٪ و ساير اقوام ۶٪.

گروه تعداد روسها در بعضی ازين کشورها از نگاه فيصدی کم است اما از لحاظ کيفي، آنها در بخش های نظامی و بيروکراسی بسيار زياد مسلط اند. مثلا در ازبکستان، مشاورين وحتی افسران ارشد اردو روسها هستند.(۵۱) همچنان روسها علنا به بهانه حفظ سرحدات جنوبی کشورهای مشترک المنافع، قوای خود را در تاجيکستان جابه جا نموده اند. علاوتا خطرهای زياد از لحاظ تطبيق پاليسی روسها مبنی بر تبديل نمودن اقليت ها به اکثريت، به کشورهای مشترک المنافع متوجه ميباشد. اين تجربه خونين آنها که در افغانستان به ناکامی مواجه گرديد، در کشورهای مذکور امکانات کاميابی زياد دارد.

قابل توجه اينست قزاقستان و قرغزستان که با افغانستان سرحد ندارند در مداخله در امور افغانستان پيشقدم ترانـد. مثلا در سال ۱۹۹۲م که افغانستان در اثر جنگ داخلی به مرحله بسيار خطرناک حيات ملی خود رسيده بود، قرغزستان ابتکار تدوير يک کنفرانس مهم کشور های منطقه به شمول روسيه را در الماتا بدست گرفت. درين کنفرانس در رابطه به سياست مشترک و اشتراک عمل در مقابل افغانستان تصاميمی گرفته شد. به همين گونه هنگامی که در ماه می سال ۱۹۹۷م طالبان به ولايات شمالی افغانستان نفوذ نمودند، قزاقستان و قرغزستان عکس العمل شديد خود را نشان دادند.

دلیل عمده نشان دادن اینگونه عکس العملها، موجودیت تعداد زیاد روسها در همین دو کشور میباشد که بخش عمده آنها را تشکیل میدهند.

مثلث شهزاده ها:

ایرانیها اکنون درک کردند که روسیه و ترکیه در آسیای مرکزی ریشه عمیق دوانده اند و ایران دیگر نه میتواند در تعداد زیاد کشورهای منطقه از نگاه مذهبی و فرهنگی نفوذ نماید اما نه میتواند قبول کند که تاجیکستان نیز درین زمره باشد. منافع اقتصادي، ایران را واداشته است تا در آسیای مرکزی خود را به مدار سیاست روسیه نزدیک سازد.

به رهبران کنونی ایران دیر یا زود این حقیقت آشکارا خواهد شد که نشنلیزم تحریک شده در تاجیکستان برای طبقه حاکم فعلی ایران در عوض گل، خار به بار خواهد آورد. هنگامی که نشنلستهای تاجیکی برای اولین بار احساس نمودند که کشوری به نام تاجیکستان در نتیجه تجزیه اتحاد شوروی، مستقل و در ردیف کشورهای مشترک المنافع قرار گرفته است، به جستجوی شهزاده های فارسی زبان پرداختند. محی الدین عالمپور یک نویسنده تاجیک این موضوع تا به آنجا پیش برد که با پسر پادشاه سابق ایران ملاقات و او را چنان یک نشنلست قوی تشخیص داد که زنده گی خود را وقف زبانشناسی فارسی نموده و این موضوع را بحیث رشته تحصیلی خویش انتخاب نموده است.

عالمپور با شکریه رعد سابق مدیر مجله "ژوندون" نیز در امریکا به حیث دختر پادشاه سابق بخارا آشنایی حاصل نموده و از وی قول گرفته است که با فامیل خود که افراد تحصیل کرده دارد، به تاجیکستان باز خواهد گشت.

اگر تاجیکستان به یک پایگاه شهزاده های فارسی زبان مبدل گردد، برای رژیم کنونی ایران جز از یک تشویش چه چیزی نصیب خواهد شد؟ آنها به سببی در برابر عودت محمد ظاهر، شاه سابق

افغانستان موانع ایجاد میکردند که وی به شهزاده ایران پایگاه نه داده بود.

ترس و هراس رهبران ایران وقتی افزایش خواهد یافت که روسیه به اصطلاح برای پر کردن خلای ایدیالوژی ملی خویش بقایای خانواده تزار را در مسکو گرد آورده و یک شهزاده جوان آن خانواده را تحت تربیه نظامی بگیرد.

جریده هفته وار لندن به نام تیلگراف در شماره (۲۸۵) سال ۱۹۹۷ خویش نوشت: یلتسین پلانی رویدست دارد که افراد خانواده رومانوف را به کشور دعوت نماید. اناتولی چوبایس لوی درستیز روسیه گفته است که این کار به حیث جز پروگرامی عملی میگردد که برای احیای مجدد افتخارات و فرهنگ روسیه ترتیب یافته است. این کار به خاطری صورت میگیرد، که بعد از پارچه شدن اتحاد شوروی مشکلات زیاد به میان آمده است. نظر رسمی اینست آن خلای ایدیالوژی ملی پرگردد، که در هفتاد سال گذشته کمونست ها به میان آورده بودند.

برای اقامت خانواده شاهی آن قصر مجللی اختصاص یافته است که قبلا در آن اعضای بیروی سیاسی زنده گی میکردند.

جوانترین شهزاده خانواده، میخائیلویچ رومانوف Mikhailovich Romanov پانزده ساله در اکادمی عالی نظامی مسکو تحت تربیه و پرورش نظامی گرفته خواهد شد و مربی خصوصی و استاد وی قوماندان بادیگاردان یلتسین خواهد بود.

اگر مثلثی از شهزاده های ایران، تاجیکستان و روسیه تشکیل گردد تاثیر آن به کشورهای آسیایی بخصوص ایران چه خواهد بود؟ واضح است که برای رهبران فعلی ایران به مثابه مارهای آستین خواهند بود و آنگاه ایران مزه و طعم اتحاد زبانی با تاجیکستان و همکاری اقتصادی با روسیه را خواهد چشید.

علاقمندی روسها برای احیای مقام ابرقدرت بودن و امپراطوری روسیه در مطبوعات جهان انعکاس وسیع دارد که این امر برای کشورهای آسیایی بخصوص کشورهای اسلامی به معنی زنگ خطر میباشد. اکنون این ضرورت بیش از هروقت دیگر

محسوس است که کشورهای اسلامی منطقه صادقانه به "حبل المتین" دست اندازند، این کارهنگامی ممکن است که تمام کشورهای اسلامی قلبا وواقعا قبول کنند که الله (ج) قادر مطلق و بزرگترین قدرت است. خاصا آن کشورهای اسلامی که خواب، قدرت بزرگ شدن را می بینند. افکار "هرکجا من باشم" یا "هرچیز ازمن باشد" را از ذهن خود خارج سازند، در آن صورت افغانستان که اکنون میدان رقابتها و جنگها است به محل صلح و امنیت مبدل خواه شد. در آن وقت، افغانستان که از نظر دانشمندان تاریخ، مرکز تاریخی تلاقی، تقاطع و تشعشع تمدنها میباشد، موقع خواهد یافت به درخت سبزی پرورش دهد که سایه خیر و سعادت و ثمره آن به هرسو گسترش یافته باشد.

این قلب آسیا بار دیگر خون پاک ن ادهای مختلف را به طرز درست به جریان انداخته، و درین مرکز بزرگ تاریخی پرورش و انکشاف فرهنگ آسیایی، باردیگر گلهای رنگین بشگفد و شخصیت های بزرگ علمی و ملی جهان اسلام، به عقب سید جمال الدین افغانی دیگر اقتدا نمایند. "عدالت، صداقت و شجاعت" افغانها چنان یک انقلاب اسلامی را به پیروزی خواهد رسانید که برای تمام جهان به یک مودل خوب مبدل گردد.

این انقلاب به تقلید دیگران با زور و دسایس به جاهای دیگر صادر نمی گردد، بلکه ملل دیگر با ملاحظه سیمای زیبای آن، آنرا تقلید خواهند نمود.

باردیگر علامه اقبال و مریدان بی شمار وی پیدا خواهند شد که بگویند ملت قهرمان ومسلمان افغان، علمبردار جنبشهای آزادیبخش ملي، دارای تقوای اسلامی و ملی است که دارای روحیه عالی ایثار و قربانی بوده کشور های اسلامی خاصا کشورهای منطقه باید به عقب آن اقتدا نمایند و خواهند گفت که از روحیه افغانی نه هراسید! زیرا روحیه افغانی متجاوز نه بوده بلکه بر ضد متجاوزین، قوه بسیار نیرومند میباشد که همیشه به نفع اسلام ومسلمانها به کار انداخته شده ومفکوره بسیار عالی انسانیت را تبارز داده است.

ماخذ:

1- J. Bruce Amstuz Afghanistan the first five years of soviet Occupation National Defence Umiversity. Washington D.C 20319- 6000

این نویسنده به ارتباط ب... ی بزرگ تحقیق بسیار دقیق نموده بعضي اسناد مخفي را بدست آورده و منابع بسیار زیاد و مهم را معرفي نموده است. درین بخش از نوشته هاي موصوف استفاده زیاد صورت گرفته است.

2- The Columbia History of the World. Library of congress Catalog Card No: 76.1816.21.1981.P.781

3- Vartan Gregorian. The Emergence of Afghanistan, Stanford University Press 1969,P.990

4- Louis Dupree- Afghanistan Princeton NJ University, 1973 . P . 380

5- W.K Fraser Tytler, Afghanistan a study of Political Development in Central and Southren Asia 3d edition Landon 1967, PP. 333- 36.

6- William Habferton, Anglo- Russian Relations cerning Afghanistan 1837- 1907 urban IL: University of Illionis Press 1937, P.83

۷ - اقتباس از یک نامهء کمیته مخفي کمپني هند شرقي.

۸ - همان منبع

Afghanistan the first five yeass of Soviet Occupation.

۸ - همان منبع

9- Dupree pp: 408-9.

10- The columbia History of the world p.619.

11- Dupree pp. 423-4.

12- Kuldip Nayar. Report on Atghanisten. New Delhi.1981.

13- j. Bruce Amstuz Atghanistn the first...

۱۴-مسایل لینیزم چاپ مسکو. جنبش مشروطیت در افغانستان. نوشته مرحوم پوهاند حبیبی ۱۹۸۴ کابل.
۱۵-یک مضمون از مجله وزمه. دکابل پوهنتون. یادنامه روشان.(مجموعه مقالات سیمینار بین المللی پیر روشان) مقدمه مرحوم محمد صدیق روهی برهمین مجموعه.
16-Dr Elie kra kowski. Atghanistan the geopolitical of soviet controle.
P.189.
۱۷-کتاب Gregorian ص(223)
Afghanistan the first five years...
18-Ludwig W.Adamce, Atghanistan Berkely CA University of Colifornia Press 1967, P.143.
19-E.H. Carr, the Bolshevik Revolution(1917-1923) Vol.3, New york, the Mocmillan co. 1953,PP.238-39.
20- Thomas T. Hammond, Red flag on Afghanistan, Boulder Co. west View Press, 1984,P.13.
21- Afghanistan the great game P.33. Edited by Roshanne Klass, freedom house 48,21st Dtreet N.y 10010 first published in 1987.
22-Le Her from presidant Harding to king Amanullah United states National archives(890 H.001). 22July 1921 Afghanistan the grata game.
۲۳-حبیب الله رفیع، د روسی شکیلاک رنگونه او نیرنگونه.
24- David C. Montgomery, the Uzbek in tow states-soviet and Afghan policies to an ethnic minority. O.M c, Cogg. Jr. and Brian D. Silver-soviet Asian ethnic fontiers-new york pergmon press 1979, P. 165.
25- Agha Bakov P.69- Dupree gregorian and others.
26- Millan Harner. The significant of Afghanistan Lession from the past, the roundtable NO:279,PP. 242-43.
27- U.S.National archives NEA, memorandum of Conversation file 890400\122\1930- Leon B. poullada.
The rouela to, Crisis: American feiluers, Afghans errours and Soviets successers.
۲۸-مصاحبه با وان-ایچ انگرت مورخ ۳۰ اکتوبر سال ۱۹۷۵، که در جلد پنجم اسناد روابط خارجی امریکا محفوظ میباشد.
۲۹-اسناد مخفی نمبر 33A نمبر 37A که Leon B. poullada در ضمیمه کتاب خود آورده است.

30- Declassified Documents. Quarterly Cotlo; Afghanistan the great game.

31- Sunday times 28 Decemdes 1981.

۳۲- افغان جهاد. مجله سه ماهه شورای ثقافتی جهاد افغانستان سال اول شماره چهارم. حمل_جوزا ۱۳۶۷ ه ش.

33- The cold war, past and present, Edited by Richard Crockalt and Steve Smith, university of East Pngeia, 1987. PP.84-86 and 219.

۳۴- دوکتور محمد حسن کاکو. معاهده ژنیو به ارتباط افغانستان پشاور ۱۹۸۸. موسی شفیق پیغام ص۱۸ پشاور ۱۳۶۷ ه ش.

۳۵- مجاهد ولس. جولای ۱۹۹۶ مقاله شاغلی محمد نعیم در شماره (۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹) و تقریظ بر آن از طرف آقای سید قاسم. رشتیا در شماره (۲۳۰).

۳۶- وفا. هفته نامهء اتحادیهء نویسنده گان افغانستان آزاد. سال پنجم شماره، ۱۵-۱۶ سال ۱۳۷۵ ه ش ۱۰ ثور.

37- Live and Die for Country and independence, Brig. (retd) Mohammad yousaf speaks... MAG. March 14-20, 1991, P. 12.

۳۸- انسان اسلام و سوسیالیزم. این کتاب عمیقاً ایدیالو یک، در زمان مبارزه زیر زمینی علیه شاه سابق ایران چاپ شده است. بر کتاب نام نویسنده نوشته نه شده اما عده آنرا به علی شریعتی منسوب میدانند.

39-Bonner. Among the Afghans, Duke University Durham and London 1987, PP 327-9 and 333

40- Stephen Foye report on the USSR

مجله افغانستان در مطبوعات جهان، پشاور. شماره میزان سال ۱۳۶۸.

۴۱- افغان جهاد. سال اول، شماره چهارم. حمل_جوزا ۱۳۶۷.

۴۲- افغان جهاد. سال اول، شماره اول حمل_جوزا ۱۳۶۶.

۴۳- روزنامه شهادت. ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان ۱۳۶۸\۸\۲۴.

۴۴- مستعمره نمودن ترکستان. ترجمه جگرن نصرالله صافی از نشرات وفا. صفحه ۸۹ می ۱۹۸۸.

45- Afghanistan the great game. Edited by Roshamne Klass.

۴۶- عمـران خـان و دوکتـور مرتضـی ملـک. مسـلمان غـیرتمند. شـعبه نشـرات شـوکت خـانم میموریـل ترسـت ای-۷, بـلاک ۳-آر. جوهرتـاون لاهـور، سـپتمبر ۱۹۹۵م

۴۷- برنـاد دوپنـی. جنـگ افغانسـتان (دخـالت شـوروی و نـهضت مقـاومت) زیـر نظـر آنـدره سـرنگووا اولیویـه روا. بنیـاد پ وهشـهای اسـلامی مشـهد, ایران مـرداد مـاه ۱۳۶۶.

۴۸- طلـوع وحـدت(ارگان نشـراتی حـزب وحـدت اسـلامی) شـماره ۲۲ سـال دوم دلـو ۱۳۷۱.

۴۹- مرحـوم غبـار. افغانسـتان در مسـیر تـاریخ. صفحـات ۳۲۰-۳۵۴-۳۵۵و ۳۵۷.

۵۰- هـانس هنینـگ سـاویتکی. صاحبـان دارای تحصیـلات عـالی در کشـور هـای در حـال رشـد. چـاپ المـان ۱۹۷۲

51- Whitakers Almanck, Rursia and Eurasia: Facts and figures annual News Week April 17,1995



فهرست

چاپ: دانش کتابخانه، قصه خوانی بازار - پیښور

• گرچه در سال ۱۸۹۶م دریای آمو میان افغانستان و روسیه بحیث سرحد پذیرفته شد اما حکومت روسیه نه میخواست که منافع خود را در افغانستان از دست بدهد. همان وقت امور خارجی افغانستان توسط انگلیس ها کنترول میشد. در سال ۱۹۰۰م روسیه در افغانستان چنان حق را تقاضا داشت که بتواند با حکومت افغانستان تماس مستقیم داشته باشد تا مسایل و مشکلات سرحدی خود را حل و فصل نماید. درین مساله روسها اصرار اما انگلیس ها انکار میورزیدند.

در پایان جنگ روسیه و جاپان در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۵م برای تعین سرحد میان دو قدرت و برای حفظ منافع هردو طرف در فارس، افغانستان و تبت به مذاکره نشستند که نتیجه آن در معاهده سنت پترسبورگ در سال ۱۹۰۷م انعکاس یافت. بر اساس این معاهده روسیه بار دیگر پذیرفت که افغانستان بیرون از ساحه نفوذش باقی خواهد ماند. به این کشور نماینده خود را نه میفرستد و تمام مسایل مربوط به روابط افغانستان وروسیه را از طریق بریتانیا حل و فصل مینماید.

در مقابل بریتانیا ظاهراً موافقه نمود که هیچ بخش افغانستان را نه اشغال و نه به امپراطوری خود مربوط میسازد. امیر وقت افغانستان به سببی ازین معاهده راضی نبود که با وی مشوره نه شده بود.

در سال ۱۹۰۸م روسیه و انگلستان بار دیگر این معاهده را قابل اجرا و تطبیق اعلام نمودند. موافقه سنت پترسبورگ جلیو توسعه طلبی روسیه به طرف افغانستان را گرفت وتوام با آن ظاهراً، بازی بزرگ پایان یافت. هردو طرف با استقلال قسمی افغانستان موافقه نموده و دولت افغانستان را به حیث بفرستیت Buffer state پذیرفتند، اما سیاست خارجی کشور به همان شکل سابق بدست انگلیس ها باقی ماند.

طوریکه درین کتاب توضیح شده است، در اثر عدم علاقه امریکا، در افغانستان بازی به نفع روس پیش رفت و با عملی شدن کودتای کمونستی در سال ۱۹۷۸ ولشکر کشی اتحاد شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ ظاهراً بازی بصورت کامل به نفع اتحاد شوروی سابق پایان یافته معلوم میشد.

این بازی از آغاز برای افغانستان خطرناك بود اما رهبران افغانی، بخصوص امیر عبدلرحمن خان حبیب الله خان و امان الله خان با مهارت و کفایت سیاسی خویش توانستند دو قدرت متجاوز استعماری را که هر لحظه چشم اشغال گری بر افغانستان را داشتند، با هوشیاری و ذیرکی از هم دور نگهداشته و کشور را از تجاوز آنها مصوون ویکپارچه نگهدارند.

در اثر بی علاقه گی امریکا بحیث جانشین استعمار انگلیس، شرایط در افغانستان به مرور زمان به نفع امپریالیزم شوروی انکشاف یافت تا اینکه باکودتای خائینانه ۷ ثور به رهبری گروه خلق و پرچم، افغانستان به قمر شوروی مبدل وبالاخره به اشغال درآمد. گروه خلق - پرچم که عملاً مدافع منافع اتحاد شوروی سابق در افغانستان بود به اثر نادانی سیاسی و خیانت، کشور رابه میدان برخورد قدرت های بزرگ مبدل نمودند، چیزی که رهبران گذشته سخت از آن احتراز می کردند.

بااشغال افغانستان توسط شوروی، امریکا احساس نمود که شوروی خود را به زودترین فرصت به آبهای گرم بحر هند که خواب دیرین روسیه بود، خواهد رسانید. با قیام مردم افغانستان بادست خالی در برابر کمونیزم اتحاد شوروی، امریکا به خود جرأت داد تا تمام نیرو و منابع ضد کمونیزم در جهان را علیه اشغال گری اتحاد شوروی در افغانستان بسیج و تجهیز نماید، تااینکه روسها مجبور به عقب نشینی از افغانستان شدند.

اتحاد شوروی سابق بعد از ده سال ویرانی وقتل از افغانستان خارج و در سال ۱۹۹۲ تجزیه گردید. به این ترتیب امریکا به کرسی آقایی جهان تکیه زد و باردیگر با افغانستان قطع علاقه کرد:

بعد از سقوط شوروی "بازی بزرگ" در افغانستان انجام نیافته

بلکه شکل جدید بخود را گرفت. افغانستان اکنون به میدان رقابت کشور های همسایه و منطقه مبدل شده است که ایران و پاکستان از همه دخیل تر اند. این دو کشور میخواهند که منافع(؟) آنها صددرصد در افغانستان تامین گردد، علاوتاً امریکا و روسیه و کشور های منطقه مانند عربستان سعودی و همسایه های شمالی هم خواستار تامین منافع شان هستند.

"بازی بزرگ" که روزی بیشتر به شکل جنگ سرد و پشت پرده سیاست جریان داشت، اکنون از آن پرده بالا رفته، به شکل علنی و جنگ گرم و خونریزی بیرحمانه ادامه دارد. اگر رهبران گذشته مابا هوشیاری نگذاشتند که کشور ما به میدان کشمکش منافع قدرت های بزرگ مبدل شود در اثر نالایقی و نافهمی سیاسی وخیانت حزب خلق - پرچم همه تلاشهای گذشتگان نقش برآب شده و افغانستان عملاً به میدان برخورد مسلحانه نه صرف امپریالیزم امریکا و کمونیزم شوروی. بلکه به نقطه مرکزی برخورد بلاک ضد کمونیزم و جانبداران کمونیزم مبدل شد.

بیست سال است که "بازی بزرگ" به بیرحمانه ترین شکل خون افغانها رامیریزاند و پایان آن هنوز هم به کس روشن نیست. درین مدت تمام امکانات، استعداد ها و منابع افغانستان نابود و کشور به ویرانه مبدل شده است.

ملت ما در مدت بیست سال در اثر مداخله از خارج عملاً به تفرقه هاىء مذهبی، قومی، زبانی، سمتی وغیره بدبختیها دچار ساخته شده است و به این ترتیب استعداد و امکانات اتحاد، اتفاق و یکپارچگی را از ملت ماگرفته اند.

امریکا که به قیمت بربادی و تباهی افغانستان به آقایی جهان رسیده است، دیگر به حل معضله افغانستان چندان علاقه ندارد؛ لذا افغانستان رابه کشور های منطقه واگذاشته است تابه خاطر منافع افغانها رابابی دردی بکشند و برای به دام کشیدن کشور ما راهها راجستجو نمایند. این کشورها در میز مذاکرهٔ با هم همیشه صمیمی و از روابط دوستانه خویش حکایت می کنند. اما برای کشتن افغانها و حفظ منافع

شان در افغانستان در پشت پرده سخت بیرحمانه عمل می کنند.هر کدام آنها مداخله از خارج را ردمی کنند اما در خفا وسیعاً به این کار مبادرت میورزند.

زمان پایان این روند "بازی بزرگ" که سخت بیرحمانه و خونریز است، هنوز معلوم نیست. کاش ملت ما میفهمید که در پشت چهره دوستانه چه نیات سیاه برای افغانستان وافغانها قرار دارد، و خود میتوانست به پاخیزد و تصمیم گیرد.

"بازی بزرگ" برای افغانستان آنقدر ابعاد وسیع دارد که باید برآن کتاب های بزرگ بزرگ نوشت اما این کتاب به باوجود کوچك بودنش به بخشهای کلیدی "بازی بزرگ" روشنی انداخته و نتیجه گیری های منطقی نموده است.

من این کتاب رابه این امید ترجمه نموده ام، تا تلاش نویسنده برای بیدار نمودن احساس افغانها برای تعین سر نوشت بدست خود شان دوچند گردد، و افغانهای بادرد و بادرك راتکان دهد.

ومن الله التوفیق

سمیع الله تازه

۲۸ اسد ۱۳۷۸

مقدمه

افغانستان کشور کوهها، دریاها و روندهای اجتماعی است.
این تعریف مختصر میتواند ازحقایق بزرگ جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی این کشور باستانی نماینده گی کند.

سلسله طویل کوههای هندوکش نه صرف برای افغانستان بلکه برای بخش بزرگ آسیا حیثیت ستون فقرات را داشته از موقعیت و اهمیت ستراتیژیک بروخوردار میباشد. سرچشمه های دریای بزرگ و نامی آسیا در همین کشور قرار داشته، از قلب آن سرازیر و تعداد زیاد کشور های آسیایی راسیراب مینماید. تمدنهای منطقه در کنار همین دریا ها رشد یافته و بارور گردیده اند.

موقعیت ستراتیژیک افغانستان، ازکهن زمان، چشم طمع و آزقدرت های بزرگ رابسوی خود کشانیده است، تا در این جا "نخست انگشت وبعد مشت" خود جا دهند، اما این مشت ها بزودی در هم شکسته شده است.

سکندر به آرزوی پرندهٔ طلایی (هندوستان) چپلنی آهنی به پا کرد. بسیا کشورهای که در مسیر راهش قرار داشتند تسخیرنمود، اما در کشور ما با مشکلاتی مواجه گردید که مشتی از خاک افغانستان با شهامت را به مادر خود فرستاد تا به او بفهماند که

پرورده گان این خاک چقدر با شهامت اند. وضع سایر فاتحان نیز بر همین منوال بود.

قرن بیست درحال وداع نیز شاهد زنده شکست دو قدرت بزرگ یعنی بریتانیا و شوروی در این خاک تاریخی و باشهامت میباشد. ازنگاه دانشمندان و محققین بزرگ تاریخ، افغانستان نقطه "تقاطع و تشعشع" تمدنهاست. به این معنی که روند های مدنی و فرهنگی ازهرطرف درین جا باهم یکجا وخلط گردیده بعد از حل و صیقل، به هرسو انتشار یافته است.

علامه اقبال که افغانستان را قلب آسیا نامیده است، صرف تخیل شاعرانه نبوده بلکه سمبول یک حقیقت بزرگ و انکار ناپذیر میباشد. این کشور تنها از نگاه موقعیت جغرافیایی خویش حیثیت قلب آسیا را ندارد، بلکه تمام اقوام برادر، زبان و ثقافت آنها که هرکدام خصوصیات جداگانه داشته و بالاخره جمعاً یک نقش و نماد زیبا و مقبول را ارائه میدهند، در حقیقت به مانند شریانهای بزرگ اند که قلب را با تمام بدن آسیا ارتباط میدهند، به این شکل افغانستان به برادر خونی و دوست داشتنی هرکشور مسلمان آسیا مبدل شده است.

اما بدبختانه بعد از انقلاب صنعتی در اروپا، اهمیت مرکزی افغانستان بحیث نقطه تقاطع جریانها، عوض گردیده وکشور به نسبت موقعیت خاص جغرافیایی و ستراتیژیک خویش به میدان رقابت استعماری مبدل گردیده است.تصادم قدرت های استعماری بمانند جرقه های شارتی، این مرکز درخشان تمدنها و کلتورها را هردم با آتش گوناگون سوزان و ویرانگر سوختانده و بر افغانستان خسارات فراوان اقتصادی و بدبختی های اجتماعی را تحمیل نموده است.

به جهتی که این رقابت ها در دو قرن اخیر شکل دراماتیک را به خود اختیار نموده است، نویسنده گان ومحققین جهان آن را بنام"بازی بزرگ" (The great game) یاد کرده اند و بدبختانه

افغانستان به ستیج اصلی این بازی مبدل گردیده است. از همین سبب است که تعداد زیاد نویسنده گان هنگام نوشتن مطلبی در رابطه به افغانستان، به بازی بزرگ نیز روشنی میاندازند. البته علاقمندی آنها با این بازی به مثابه درامه تراژیکی است که دور از حیات شان در یک ستیج دور به نمایش آمده است که عبرت از آن نیز به عین مفهوم خواهد بود. اما این بازی برای ما بسیار با اهمیت است. چنانچه در پشتو ضرب المثلی است که میگوید: "زمکه هغه سره ده چې اور وربانذی بل وي" یعنی زمینی میسوزد که بالای آن آتش روشن باشد. بناءً به ما ضرورت است تا به مقایسه دیگران، از جریان بازی بزرگ، درس تاریخی و فراموش ناشدنی بگیریم.

درس بسیار مهم اینست که بازی بزرگ به ماموقع تمرکز فکری را نه داده قدرت تولیدی ما را به نیروی جنگ مبدل نموده و رکود چندین قرنه اقتصادي، اجتماعي، فکری و ذهنی را برما تحمیل کرده است. طوریکه به همه روشن است در زمان پادشاهی امیر شیرعلی خان با توجه به مشوره های سودمند ومفیدعلامه سیدجمال الدین افغانی یک سلسله پروگرامهای اصلاحی رویدست گرفته شد، و توأم با آن تلاش برای صنعتی شدن کشور آغاز یافت. این وقتی بود که رقابت بازی بزرگ میان روسیه تزاری و انگلستان به مرحله شدید بحران رسیده بود. رقابت آنها امیر شیرعلی خان را در کشور ما شدیداً دست و پاچه ساخته و در راه صنعتی شدن کشور ما موانع بزرگ ایجاد و جنگهای مختلف را تحمیل نمودند.

اثرات زیانبار بازی بزرگ مرحله تحول و انکشاف کشور ما را نیز با رکود مواجه ساخت. درین اثر شما مطالعه خواهید نمود که همین بازی بزرگ برای شخصیت امان الله خان که در کشور های آسیایی وجاهت خوبی کسب کرده بود تاپه ها و تهمت های مختلف سوسیالیزم و لیبرالیزم زده میشد و به این ترتیب در مرحله بسیار



افغانستان

ستیج بازی بزرگ

نویسنده: عبدالجلیل وجدی

مترجم: سمیع الله تازه

مهم تاریخ آسیا، میان یک دولت جوان ویک ملت قهرمان فاصله را به وجود آوردند.

هنگامی که دموکراسی در کشور ما از دروازه ارگ (عالیترین مقام دولتی افغانستان) به شکل کاسه خیرات خارج گزدید، افغانها به امید تماشای چهره زیبای عروس نو، نقاب رنگین راازچهره اش بالانمودند، با پیره زنی روبروشدند که گذشت زمانه او را ذله و مانده ساخته بود و دو زبان داشت. این موجود عجیب الخلقه با یک زبان شعار (مساوات سیاسي) میداد و با زبان دیگر هیاهوی (مساوات اقتصادي) را به راه میانداخت.

تیوریسنان غرب به این موجود گاهی لیبرالیزم و گاهی سوسیالیزم نام میگذاشتند. این زمانی بود که قدرت های استعماری تحت عنوان مود و فیشن جدید، لباس کهنهٔ لیلامی خود را به تن ما نموده و سلاح کهنه و فرسوده خود را به نام جدید بر ما میفروختند. اهداف ستراتیژیک وقت، بنیادهای نظریاتی و ایدیالوژیک هردو "ایزم ها" را برهم زده بود. بناءً هر دو "ایزم ها" به مثابهٔ سلاح کهنه و بیکاره که موثریت آن برای بربادی حیات افغانها کافی بود، وارد کشور ما گردیدند. درین وقت ابرقدرتها همان مقدار پولی را که در راه مسابقات تسلیحاتی خرچ مینمودند، حتی بیشتر ازآنرا در رقابت پروپاگندی و تخریب اذهان عامه در کشورهای روبه انکشاف به مصرف میرسانیدند. ازهمین سبب است که ارکان مهم دموکراسی ما تا حد زیاد بشکل مستقیم و یا غیر مستقیم، به ماشین پروپاگندی و ستایش ایدیالوی و کارنامه های دیگران مبدل شده بود.

این دموکواسی به ما تا حدي پارلمان آزاد و مطبوعات آزاد به ارمغان آورد؛ اما هم در پارلمان و هم در مطبوعات جنگ سرد شرق و غرب قویاً انعکاس داشت. روزی عدهء از وکلا در ولسی جرگه به نواقص در پروه نغلو اشاره نمودند که به کمک شوروی ساخته شده بود، اما ببرک کارمل در "بیانیه انقلابي" دیکته شده

خاص خود، از کار و حیثیت روسها دفاع نموده در مقابل بر پروژه "هلمند" که امریکایی ها آنرا اعمار نموده بودند، انتقاد شدید کرد. همچنان هنگامی که موضوع کمک بانک جهانی به افغانستان، به ولسی جرگه ارائه گردید، ببرک کارمل و حفیظ الله امین هردو، دو صد در صد (؟) مخالفت خودرا نشان داده گفتند که این کمک ماهیت استعماری داشته و به نفع امپریالیزم جهانی میباشد (؟). از نظر آنها عمل مترقی این بود که افغانستان زیربار قرض شوروی غرق و بالاخره گرو گردد.

قانون اساسی این دموکراسي، به افغان ها حق تأسیس احزاب سیاسی را داده بود که به اساس یک قانون خاص تنظیم میگردید. در قانون اساسی هر حزب مکلف ساخته شده بود تا منبع عایداتی خود را نشان دهد، اما بنیادگذاران احزاب نه به این شرط اهمیت قایل شدند ونه در انتظار توشیح قانون احزاب نشستند. نتیجه آن شد که (در فقدان قانون احزاب) احزاب نیمه قانونی یکی به دنبال دیگر تأسیس گردیدند که برخی از آنها با انکشاف غیر طبیعی پندیدند. بعضی احزاب در جنگ سرد بین شرق و غرب به گروههای غوغاگری مبدل شدند وهمین گروها بودند که در دهه دموکراسي، در جریان جهاد و بعد از جهاد در کشمکش کسب قدرت، به گروههای تخریبکارمبدل شدند.

به یاد دارم که در یکی از روزهای دهه دموکراسی یک حزب انقلابی که با داشتن تمایلات سکتاریستی مشهور بود، در یکی از مظاهرات به طرفداران خود دستور داد که (ویران کنید! این پایگاه امپریالیزم را!!!". به مجرد دستور، یکی از تعمیرات دولتی سنگباران گردیده، شیشه ها را شکسته و تعمیر را خساره مند ساختند. بعد ها هنگامی که افراد این گونه احزاب ریش گذاشته و در احزاب اسلامی نفوذ کردند، تأسیسات صنعتی، پلها، منازل و شهرهای کشور به نظرشان پایگاه استعمار و یا به اصطلاح خود شان، لانه دشمنان معلوم شده همه را بیرحمانه ویران نمودند.

ترمیم و اعمار مجدد منازل، کارخانجات و شهرها برای یک ملت جنگ زده یقیناً مشکلات زیاد دارد، اما زیان و صدمه به پیکر وحدت ملی یک ملت، برای ثبات سیاسی یک کشور زیانبارتر و مشکل تر از اعمار مجدد ویرانی ها است. بعضی گروههای مزدور به خاطر تحقق اهداف ستراتیژیک و پخش ایدیالوظی بیگانه ها در افغانستان، و نظریات و افکار کینه توزانه "مکتب ستالیني"، اقوام برادر ساکن کشور را ملیت های جداگانه نامیدند. به این ترتیب تخم نفاق را کاشتند که نتایج مصیبت بار آنرا اینک به چشم سر میبینیم و درد غیر قابل تحمل آنرا در تمام ابعاد وجود اجتماعی خود احساس میکنیم.

عملیات جداسازی "ناخن از گوشت" واقعاً عذاب دهنده و پر تکلیف است که پیروان مکتب ستالینی بر ملت قهرمان اما جنگ زده ما تحمیل مینمایند. گرچه الحمد لله برادری ملی و اخوت اسلامی افغانها نه میگذارد که این دسایس به پیروزی برسد، اما جای تأثر اینست که داغ اصطلاح "ملیتها" گاهگاهی در دامن پاک ادبیات اسلامی نیز به چشم میخورد.

دراین جا این موضوع نیز قابل ذکر است که در هنگام مهاجرت مهاجرین افغان به ایران و پاکستان، برعلاوه کابل درین دو کشور نیز به نسبت اوضاع اضطراری، برفعالیتهای سیاسی احزاب مخالف محدودیت های نافذ گردیده ونشرات شان تحت سانسور بود. دلیل عمده این محدودیت ها این بود که در ایران انقلاب اسلامی در همان تازه گی ها به پیروزی رسیده و در پاکستان صفحه جدید سیاسی باز گردیده و حکومت نظامی جدید آن ناف گردیده بود. این اوضاع و احوال در هردو کشور به حکومات شان بهانه بدست داده بود تا یک سلسله قیودات را نافذ نمایند. اما جای بسیار تعجب اینست که در گرماگرم جهاد و نفاق سیاسی میان مجاهدین، وضع اظطراری بدتر از آن را به میان آورده بود. لذا

تعدد احزاب و نشرات گوناگون و زیاد، مشکلات بزرگی را به افغانستان به وجود می آورد (چنانچه به وجود آورد)

نه میتوان فهمید که چرا در ایران و پاکستان تعدد احزاب و فعالیت های گروه های مختلف سیاسی افغانها بیش از ضرورت مجاز بوده است، در حالی که اختلاقات این گروه ها و احزاب به امنیت ملی هردو کشور تهدید و خطر را متوجه ساخته بود.

سخن قابل توجه اینست که افغانها در طول جهاد درتشکیل دادن احزاب و گروههای سیاسی ریکارد جدیدی را قایم نمودند. طبق یک سروي، شمار احزاب سیاسی تنظیم ها و شوراهای افغانی از صد تجاوز نموده بود. اگر فعالیت تمام احزاب ونشرات منسوب به آنها تحت بررسی و ارزیابی دقیق قرار داده شود، تمام مرمیهای مجاهدین به قلب روسها و نوکران شان اصابت ننموده بلکه افغانهای مسلمان سینه همدیگر را هم سوراخ سوراخ کرده اند. اگر الفاظ وکلمات تبلیغات و پروپاگندهای که یک تنظیم بر ضد تنظیم دیگر، یک گروپ نژادی افغانی علیه گروپ دیگر نژادی، پیروان یک فقه اسلامی علیه پیروان دیگر نموده اند، شمرده شود، چندان کمتر از تبلیغاتی که علیه روسها صورت گرفته، نخواهد بود.

در آن مرحله پی از پیروزی جهاد، که بخاطر بدست آوردن قدرت و یا درهم کوفتن ایتلاف با کمونستان، شهر کابل به یک ویرانه مبدل میگردید، چوچه مرغهای که در زیر سینه مرغ سرخ رنگ انقلاب پرورش یافته بودند، بزرگ و کلنگی شده بودند. حوادث عجیب و غریب، یکی از آنها را هیروی درامایی به نام رشید دوستم ساخت که لقب (پادشاه سازنده) King maker را کسب کرد. زیرا باهرکی که او میبود موازنه قدرت به نفع او تغییر می نمود. برایش لقب خالدبن ولید دوم نیز اهدا گردید. چنان هم شده است که با یک دهن چندین بار ستوده و چندین بارهم تقبیح گردیده است. او یکبار در رابطهء طالبان نظر نیک ابراز نمود اما بزودی عوض گردید. ناگهان رقیب قدیمی خود مسعود راتقویت کرد اما

روزی هم رسید که یارانش علیه وی قیام و با طالبان همکاری خویشرا اعلان کردند، باز هم بزودی آنها با طالبان جنگیده و طالبان رااز شهر مزار شریف خارج ساختند و دروازه خود را در برابر دوستم مسدودنگهداشتند.

ببینید و توجه کنید! در اکتهای درامایی صرف همین یک شخص هزاران انسان شهید، بی خانمان و بی عزت شدند. مشابه به این شخص بسا سایر چهره های عجیب و غریب و خاطرات دردناک آنها و پیوست به آن،حوادث دراماتیک، در حقیقت کرشمه های بازی بزرگ اند که اکنون بازیگران جدید پیدا نموده و ممکن است بر تعداد شان بافزاید. چنان معلوم میشود که در قطار بازیگران جدید، کشورهای جدیداً استقلال یافته آسیای میانه نیز شامل شده اند که استقلال آنی شان تا حد زیاد از تولیدات ضمنی (By-Products) جهاد افغان بشمار میآید.

بازی بزرگ نه تنها مقدار زیاد هستی مادی و معنوی ما را نابود نموده، بلکه در فرهنگ و ثقافت پرافتخار ما نیز تا حدی تغیرات منفی را وارد نموده است. به طور مثال قبل ازین (شمشیر در ادبیات کلاسیک و محلی ما بسیار عالی ستوده شده و شخص با شهامت در جامعه مقام والا داشت، اما اکنون نفرت از تفنگ روزافزون بوده و مقام "تفنگدار" در نزد مردم سقوط نموده است. شمشیر ارزش معنوی داشته و در دفاع از دین، وطن، ننگ و ناموس به کار برده می شد، در مقابل آن، تفنگ هنگامی بی ارزش وسبک گردید که به دست مریضان سادیزم، جوانان بیراه و اطفال افتاده و با میل آن افغانهای مظلوم و بی دفاع را نشانه گرفتند.

به هرحال بازی بزرگ بسا جوانب درامایی و تراژیک دیگری هم دارد که میتوان در آن باره کتابها نوشت. و ازهمین سبب است که نویسنده گان کشور های مختلف در رابطه به آن مقالات طویل و کتب قطور نوشته اند.

نکته قابل ذکر اینست که بیشترین کتابها در رابطه به بازی بزرگ برای پوهنتونهای مهم ستراتیژیک و علوم سیاسی نوشته شده است. ازین امر هویدا میگردد که جوانب تاکتیکی آن برای شان مهم و دلچسپ میباشد.

من هم به این آرزو و نیت، که هموطنان عزیز خود را درحد توان خود، از بعضی از خصوصیات آن بازی بزرگ اطلاع دهم که در چند قرن اخیر به حیات و زندگی ما مسلط گردیده است. درین رساله در باره برخی از جوانب این بازی مطالبی را گرد آوری و در حد توان خود آنرا تحلیل نموده ام. من مطمین نیستم آنگونه که موضوع ایجاب میکند از عهده آن برآمده باشم، زیرا در مقابل کار من بسامحدودیتها و مشکلات قرار داشت. لذا از سایر نویسندگان و محققین محترم که نسبت به من امکانات نسبتاً بهتر در اختیار دارند، تقاضا میکنم که سایر بسااز خصوصیات دراماتیک این بازی را که من به آن ملتفت نشده ام تحقیق و بنگارند. تقاضای اخص من از حضور ایشان این هم است که آنها این مطالب را صرف برای پرنمودن صفحات تاریخ، در دوسیه ها و الماری های خویش سربه سر نه گذارند بلکه نیازمندی شدید حیات حاضر ما از ایشان میخواهد که برای عبرت نسل کنونی مانیز به نگارش و چاپ این گونه مطالب بپردازند تا افغانها با خواندن آن بتوانند بعضی از اکت ها و حرکات خطر ناک بازی بزرگ جاری را خنثی سازند.

ومن الله التوفیق

عبدالجلیل وجدی

شهر کویته ۳۱ می ۱۹۹۷

افغانستان ستیج بازی بزرگ



نویسنده: عبدالجلیل وجدی

مترجم: سمیع الله تازه





مشخصات کتاب

نام کتاب : افغانستان ستیج بازی بزرگ
نویسنده : عبدالجلیل وجدی
مترجم : سمیع الله تازه
ناشر : دانش خپرندویه ټولنه
کمپیوتر آپریټر : وحید الله وردگ
محل چاپ و کمپوز : دانش کتابخانه قصه خوانی پشاور
تیلفون : ۲۵۶۴۵۱۳

د خپرندوی یادښت

د افغانستان شل کلنه غمیزه د نړۍ په تاریخ کې ساری نه لري د دې شلکلن ناتار په اړه ډېرو کورنیو او بهرنیو ژورنالستانو، تاریخپوهانو، سیاست پوهانو، او قانونپوهانو څېړنې کړې او خپرې شوې دي.

د دې غمیزې وروستي کلونه بل ډول شول او د بهرنیو هېوادونو ګوتوهنو له افغانستان نه د لویې لوبې ستېج جوړ کړ.

د پښتو ژبې څېرمن لیکوال ښاغلي عبدالجلیل وجدي د افغانستان د دې شل کلنو غمیزو د هېښنده پېښو په اړه یوه پر زړه پورې څېړنه کړې چې څه مهال له مخه په پښتو ژبه د آزاد افغانستان د لیکوالو ټولنې خپره کړه.

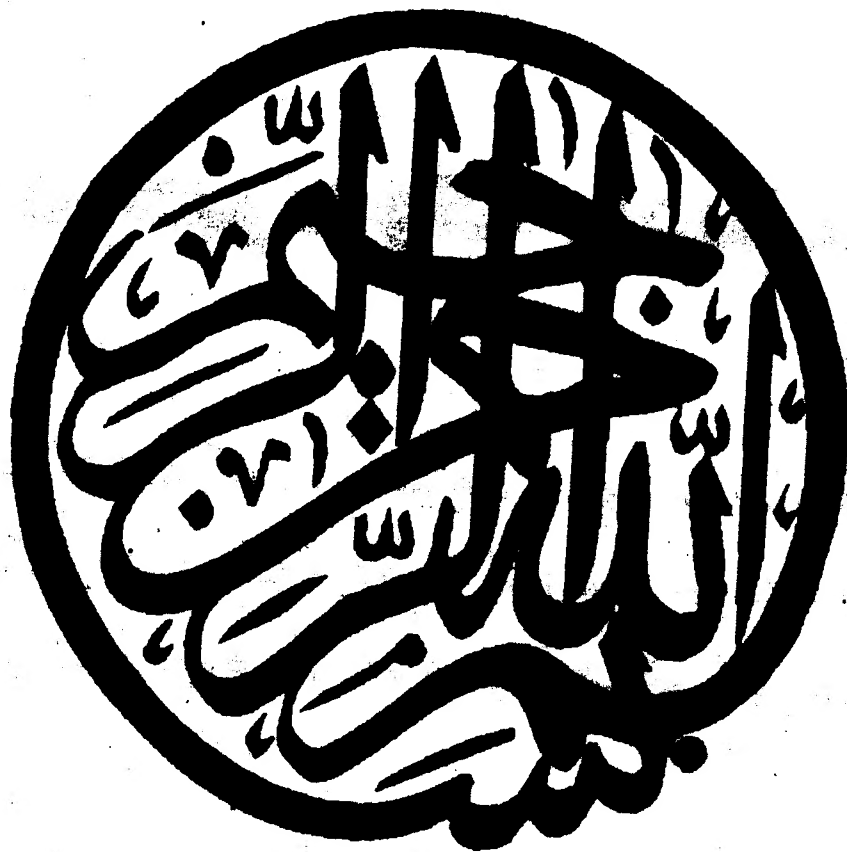
دانش خپرندویې ټولنې دا کتاب د تاریخي ارزښت له امله ښاغلي سمیع الله تازه ته د دري ژباړې لپاره ورکړ، هغه هم په ډېره مینه د دې کتاب دري ژباړه بشپړه کړه. او دا دي اوس یې په خپراوي ځان سرلوړی کوي.

هیله ده د دې کتاب دا دري ژباړه د هېواد د معاصر تاریخ په لیکنه کې له مینه والو سره مرسته وکړي.

په درناوي

دانش خپرندویه ټولنه

وږی- ۱۳۷۸ پېښور



سمیع الله تازه

اهدا

به اعلیحضرت امیر امان الله خان داعی استقلال افغانستان و سایر شهدای راه آزادی کشور.

بسم الله الرحمن الرحیم

یاد داشت مترجم

اصطلاح "بازی بزرگ" را در سال ۱۸۴۰ انگلیس ها به میان آورند. همان وقت رقابت های اشغالگری امپراتوریهای روسیه و بریتانیا به بازی سیاسی نظامی بی شباهت نبود. اگر انگلیس گامی از جنوب به شمال پیش میگذاشت، روسها با جوش و خروش پروپاگندی آنرا تقبیح میکردند. اگر روسها بطرف آسیای مرکزی پیشقدمی مینمودند، انگلیسها هیاهوی زیاد براه میانداختند در نتیجه هردو قدرت استعماری از رویارویی و برخورد خود داری نموده به آهستگی به اشغالگری خود درین بخش آسیا ادامه میدادند.

تاجنگ جهانی دوم بازیگران اصلی "بازی بزرگ" روسیه و بریتانیا بودند اما بعد از آن جنگ، جای انگلیس را امریکا اشغال نمود و به این ترتیب امریکا بحیث بازیگر جدیدی در برابر روسیه شوروی عرض اندام کرد.